

کھانگی برین

علی اصغر - سرگوب

— طہراوت —

فروردین ماہ ۱۳۰۶

س

چاپخانہ فردین و برادر

ترا، فروش : حمانان ناصیہ دروا - ۱۰۰۰۰۰۰۰۰

۰ ما نسخ قران

۰۰۰۰۰۰
ب
۰۰۰۰۰۰

خونبھائے ایران

میرزا علی اصغر خان شریف

دبابة مدرسہ عالی علوم سیاسی و لسانیہ

پندرہم حقوق

~~پندرہم حقوق~~

۱۳۱۰

۱۳۱۰

۱۳۱۰

قبل از هر سخن | کتاب ممبر

پارسال در چنین موقع جلد اول این کتاب را

در معرض افکار عامه گذاردم

گر چه باید بلافاصله جلد دوم آنرا طبع و نشر نموده باشم ولی چون دو موضوع روح سرا خسته و دماغ را سوختن کرد. دلیل جلد دوم معیبه تعویق افتاد :

۱ - کسانی روشانی که کتاب را کرایه داده و نویسنده و ناشر

آن ضرر را در ۱۰۰۰۰۰ -

۲ - خوانندگان معمولی که این قسم را از راه میسند

من در اینجا مهر در دسته حلقه میبکیم و آنها را اشخاص

مطلوبات و معارف معرفی میبکیم در این عملیات که هزار جلد کتاب

فقر و فاقه و عدم ارتباط شهرها و عدم توسعه معارف را عبره تا چون حکر

و رحمت لغوش میرسد، جای آن را دارد اشخاص متمای که استعلاات

حرینداری کتب را دارند از کرایه کردن صرف نظر نموده و همراه

با مردم و معارف پس از حرینداری وقت فراوان -

در هر حال بی - این کمیته این کتاب را در ۱۰۰۰۰ -

کرایه کند، دیگر عرضی ندارم

فصل دهم

- در این موقع همه گویا نظائر است تمام ملت
- هر صدمه و زخمی که مهاجرت را کودکانی
- ملی عمری بوده برای آنکه در سینه
- مردم را سرگ طهران وادار نمایند

۱۱۱

مهاجرت - کسب معیشت

در فصول سابق کتاب اول گفتیم که مجلس سوم مواحه شد با جنگ
المللی و انقلاب و هجراتی که بالاخره پیش آمد تا تحریکات اوضاع و
مهاجرت منتهی کرد

طهران بجه صورت در آمد

در مسیح آتش بر آرزو جانان و پراز احساسات ، لب محیط جاموش
نی سر و صدا ننگاره و سر و شور جانان ، تنزد آه طرف نائره آتش
دانه میکشید در ظاهرات ، به دانی مس ، در بار بود ، کس
متوجه فرماده های و راه بود ، را جانان را از آما مدحراستند
بماعتات ، ما - ما - آما ، اطرا ، ما - ما - در دانه
گشت : از جانان ، ما - ما - آما ، در دانه ، در دانه
هم شد ، ما - ما - آما ، در دانه ، در دانه ، که است عالی
رد ، در دانه ، ما - ما - آما ، در دانه ، در دانه ، هم
نی ، در دانه ، ما - ما - آما ، در دانه ، در دانه ، هم

و در روی آستین چپش چند کلمه از کلام الله مجید بوشنه و در دهانت و
 قصبات همه جا اظهار میکرد که قیصر با همراهانش مسلمان شده و مذهب
 شیعه را قبول کردند، لذا بر این لایحه است که برادران دینی هم با آنها
 کمک کنند. و فتیحه وارد اصفهان شد خود را قوسول آلمان معرفی میکرد
 و مردم هم لازمه احترامات را همه نحو در حق او محرا داشتند

در این موقع همه گونه نظامات بنام ملت بعرضه طقه رهبر رسید که
 مهاجرت را کودتای ملی معرفی نموده برای آنکه در نتیجه مردم را تزلزل
 طهران و ادار نمایند؛ همینطور هم شد، همه میگفتند که با دولت بعد
 اتحاد بسته شده و عملیات با حرارتی را شروع و تعقیب خواهند کرد،
 قوای ژاندارم را خراب کردند، قوای کافی بامداد نخواهد رسید
 آماده شهبور جنگ باشید ولی افسوس وقتی شهبور جنگ کشیده شد که
 قوای روسها از قفقاز حرکت کرده اند قسمت معظم ایران را در پای
 سنوران خود لگدمال نموده وارد قزوین و نالاحره مقابل اهالی آبادان
 در ریاط کریم آمدند

در فصل هفتم دیدیم که از قوای ژاندارمری در جنگ موین را
 کریم حیرتی باقی مانده بود که راه فرار پیش گرفته و خود را در
 هاعون و وادها رده نالاحره نامیههان رهبر شده است، آری بهشتاد
 نفر هم باسارت گرفتار و بصرون اعرام در دیند شایعانی که در این موقع
 در جریان و ورد زبان اس و آن بود و شاید مطهریت خود را در انشار
 این اخبار میدانستند قسمتهای رحسته آ را در انجا تسلیح میباشند

۱ - اعلان حرکت شاه در ۶ محرم، بوکلای مجلس که هر کس می
 خواهد در رکاب ایشان بهم حرکت کند

۲ - شهرت عقد اتحاد دولت مستوفی الممالک با پرنس رویس وزیر
مخزن آلمان .

۳ - انتشار اخبار راجع بکثرت قوای آلمان و مہمات آنها در قصر
شیرین و کرمانشاهان

۴ - شهرت فقدان املجہ کافی و مہمات روسها و برداشتن قوای لارم

۵ - تصمیم در حرکت سمرای اطرش و عثمانی و آلمان از طهران
با مهاجرین

۶ - واپس آمدن اردو از ...

... در این در موقع اس مہمت و قیام کہ مینخواستند مجلس را از
تعطیل و از ترس استیصاحات از اکثریت انداختہ فرار کنند تمام این
مہمت ها و ارواہ جلوہ گرد و از ہماں او ان حرکت سمرای اطرش و آلمان
و عثمانی کہ منترسیدند شاه از این تصمیم بر آوردن نارضاہ طهران و پیش آمد
ها حیرہ حیرہ ناروسا و حائف و دند کہ مہمتر شان حاصل شود اتفاقا
ان در سمراتہ مہم خود بر داشت ... بر عاقبتی ہم از حضرت عبدالعظیم مراجعت
کرد ... بر آوردن ... کاتر آتشہ نظامی بمراق و محمدان رفت
و کنت کان تیر ہم بواسطہ عدم مہمات ... از کرمانشاهان مقتول ساخت
کنت عقد اتحاد ہم رودی معین و ناپس آمدن جنگہای رباط کرم
و ساوہ و جنگہای سرب کہ در موقع حوہ تسربح حواہیم کرد و رسیدن
مہمات آلہان و عبرہ کنت سہرت و کثرت مہمات آلہان و عدم استعداد
... اسبج اردنر مهاجرین و ملیون و کمتہ دوائ سبب تشکیلات
خود ... و ... باقا اعاد اساس بری ...

کمیته دفاع ملی



در قم

در تاریخ چهارم محرم ۱۳۳۴ که جمعی از وجوه دموکراتها از طهران بطرف قم رهسپار شدند فردای آن روز تاسیس کمیته دفاع ملی دادند. کمیته دفاع ملی تشکیل شد در تحت ریاست سلیمان میرزا و مشارکت طباطبائی و محاسبات آن معهدده میرزا سید ابوالحسن خان علوی و میرزا نصرالله خان جهانگیری و مباشرت آنهم نامیرزا سید خان نجم آبادی بود.

ابتدای ورودی قم تلگرافخانه را متصرف شده و تمام ولایات جنوب و غرب متحدالاهال در تهر ح می نمودند. سلاح نمودن آنان شناسه شد ولی ولایات شرق و شمال بواسطه جلو بودن طهران از همه این متحدالاهال فی خبر ماندند

این متحدالمآل همان روز تصمیم حرکت شاه مخاره گردید و هبجان زیادی در اهالی تولید کرد و در همان روز در قم اعلان جهاد هم داده شد مراسم و اقدامات و عملیات اساسی آنها عبارت بود از اسودن تاب مخبرات با کلیه ابالات و ولایات و دعوت مردم ایران اتفاق در اسودن جمع آوری اسلحه و آهانه و تجهیز نفرات

برای اجراء تصمیمات خود شروع باعزام نمایند باطراف نمودند چنانکه (آقا سید عبدالرحیم کاشانی - میرزا علی اکبر صاحب ساز و آقا سید عبدالرحیم خاخالی) مانور کاشان شدند و یکدسته هم در تحت ریاست مساوات عراق اعزام گردیدند و برای دعوت مردم انجاده

و تجهیز نفرات نموده و با اقدامات اساسی تری متوسل شدند

یکی از اقدامات قابل توجه آنها برای جمع آوری اعانه تشکیل (شیر و خورشیدسرخ) است شیر و خورشیدسرخ در نواحی ریاست عالییه سردار اسعد بنجه یاری و هیئت مرکزی مرکب از آقایان ذیل با اسانامه مرندی در نواحی ۲۱ ماده تشکیل گردید:

(سلیمان میرزا، حاج شیخ محمد حسین اسزادادی، وحیدالملک ناصرالاسلام، مشارالدوله، کزازی، حاجی محمدنهی شاهرودی، میرزا محمود اصفهانی و حاج محمد ناصر ناصر کاشانی) اقدامات مهاجرین برای تجهیز نفرات ۱۰۰۰ نفری در این صورت صورت گرفت:

خلیل خان صاحب منصب بربگاد قزاق خانه که تا یک عده قزاق از همدان بقم رفته بود بکمیته دفاع ملی پیشنهاد مینماید که تشدید قزاق خانه در آنجا بدهد و دو هزار قزاق گرفته تا اسی قزاقی آنها را تربیت کنند حقوق سواره را از قرار ماهی ۱۸ تومان و پیاده از قرار ماهی ۱۲ تومان تعیین نموده کمیته قم بوجه آنرا تربیت و حایل خان مأمور تشکیلات میشود

در شهرهای دیگر جلور داو طلب اشخاص را با نام مجاهد ماس نموده و تربیت میکردند تا نام این تربیتان به این بود که دولت و حاس جلور فی اعمالی آنها بگریسته و اعمال آنها را تحت نظر بداستند و بوسیله طریق تراکت را از دست بداد و روزی بقم تا گراف کرده را با اشخاصی مأمور نموده که آقایان را به نارد بظهر آن بگردانند که بی جزایه بدادند اشخاصی بطبع امراض دولت بگستیم و ما تا در قزاقی تا به نام دولت همین بشود و الحریات که ان بدعند ارفی بر آن تا بخواهیم کرد که گاهی

جواب میفرستادند: « مشورت میکنیم » بالاخره موقعی بجواب دادند که
 « مراجعت ماموگول بهاز گشت کلیه قشون روس از منلی امام خواهد
 بود! »

در مقابل اینکه سر تسلیم باراده دولت و بهطرفی ایران و مجلس
 مقدس شورای ملی فرود آوردند خود مشغول حل و عقد امور بود و گاهی
 مشایب حسین و اتباعش که در دیر فسخ اقامت داشتند تا مین داده و آنها
 هم با مقاصد مهاجرین همراهی کرده و نفق و ارد را از آنها بخرای می دادند
 و زمانی جمعی را مامور می نمایند که از شیخان و سردان که مورد حسد آنها
 بوده ملاقات و بانها تا مین میدهند که قوائی تهیه نمایند در حالی تا اندر
 مردم را بشروش برانگیزانده و بجهیرات و تشکیلات خود را توسعه میدهند
 اینک یک فقره تاریخ را می آوریم که در آن تاریخ در روسیه
 اصفهان درج شده دیلا برای اطلاع نقل میمائیم:

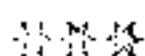
« توسط کمیته های محترم انالی و ولای فرقه سوکرات منحصر »
 « آقایان حجب اسلام و عموم ایرانیان استقلال دولت و ملیت خواه دشمنان »
 « ما یعنی روس را نظیس » سالها حال و وطن عزیز ایران را حولانگاز
 « فاخت و نار خویش قرار داده حیثیت دیانت و ناموس ملیت و شرف
 قومیت ما را در مهالکه انداخته اند و چون بس است آن بی باک و
 دهتی ما را جدا تهدید می نماید اقدامات درین باره ایست امر در
 آنان حای شکی برای ما نماند که حراصه جلال قومیت ایران
 و ایرانیان منزه در دیگری نیست کمیته در ساع ملی با سدار است
 « قاطبه همه و طمان عزیز استمداد بهال است و در این استمداد
 « آمد اسم آنان در صفحات باردم مردمی استمداد استمداد »

« دفاع دین و وطن رقابته ابرایان فرض و متحتم است؛ بشتابید »
 « بطرف دشمن و قوای خودشان را تا آخرین تفنگ و فشنگ که دارید »
 « در مرکز قوا که بعد اعلام میشود تمرکز داده منتظر اطلاعات »
 « و دستور العملهای بعد باشید : از طرف کمیته دفاع ملی - سلیمان میرزا »
 « میرزا سلیمان خان - وحیدالملک - سید محمد رضای مساوات - میرزا »
 « محمد علی خان کلوب »

يك فقره ناگراف دیگر که در تاریخ ۲۲ محرم از طرف کمیته بار
 ناصه‌هان محاربه شده در بلاد حیدرآباد :

« از روی این سیور روس نسبت طهران حرکت کرده است »
 « دولت ما اینندکان دولتین مشغول مذاکرات جدی است و امیدوار است »
 « محصول نتیجه امید بخش موفق آید فعلا دولت صلاح مملکت را در این »
 « می بیند که آقایان علماء و باهاندکان بطرف طهران حرکت نمایند تا »
 « دولت با مساعدت آنها تعاضد مذاکرات را برای اصلاح اوضاع حالیه »
 « نماید و بتوجه قطعی بدست آید خلاصه شاد و خاطر آقایان راسخ »
 « باشد که قبل از حتم مذاکرات هیئت درات در میان تکلیف قطعی »
 « مراجعت مهاجرین باک حرکت « در تمام جوامع باشد از یک طرف »
 « آن اطمینان هائیکه تصور است حاصل میشود از طرف دیگر »
 « بیاده شدن قوای روس ازلی آن اطمینان حاصل میباشد این حا »
 « نایات حد و سکوت است که هیئت محترم دولت آخری تکلیف »
 « قطعی از راهی و هرین مدح را به بجزکته ها از اعلام »
 « فرمایند از این جهت راجع به ممالک روس - آلمان - مدرس »
 نظام السلطان

اینک يك فقير تلگراف ديگر كه با از قم باصفهان برای انواء تجريك است
 درج مينمايد: « خدمت حضرت آيت الله وسائر آقايان علماء »
 « اوضاع طهران كما كان باقي قشون روس در ينگي امام متوقف »
 « اردوي چهار هزار نفری بطرف همدان رفته و مي رود . از اقدامات و »
 « مذاكرات دولت هم تا كنون نتيجه حاصل نشده در قم هم خبر تازه »
 « نيست دستجات تازه هر روزه از روسيه وارد ازملي ميشود و همه روزه »
 « از اطراف تلگراف مساعد باين جا رسیده و ميرسد موقع اقدام و »
 « همت است هر چه ميتوانيد در تهيه قواي مليه باشيد . سليمان محسن »
 « طباطبائي - سليمان - يحيى الحسيني »



در تمام شهرها شعبه كميته دفاع ملي باهمان مرام متوالياً تشكيل ميشد
 چنانكه در اصفهان در علي قايوي آنجا باهمان اسلوب و تاسيس دفتر اعانه
 و غيره تشكيل و از آنجا بدهات و اطراف مبلغين فرستاده و شعبه هائي
 تشكيل و وجوه كافي جمع آوري نمودند

از ذكر يك نكته نمي توانيم صرف نظر نمايم و آن اينكه با مراجعه
 بتاريخ دوره مهاجرت و جرايد و اخباري كه از ولايات ميرسيد كه ما
 براي نمونه يكي دو جمله آنرا ذيلاً درج مينمائيم رجوع شعبه بانگهاي
 شاهنشاهي بتاريخ بتاراج ميرفت:

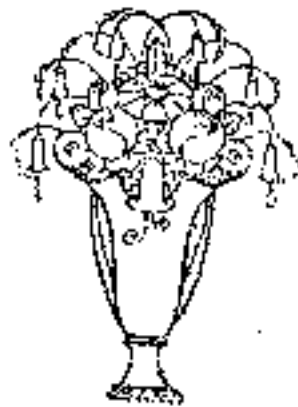
حکومت بزد راجع لبانك و تفديلي بردن يولهاي آن شرعي تلگراف
 ميکند که قواي آلمان يولها را برداشته و بسمت گره ان رفته اند

راجع بسرفت پول بانك اصفهان سلطان محمد سردار اشجع حکمران

اصفهان چنين رايوزت ميدهد:

« شب ۲۶ صفر ۶ ساعت از شب سلطان محمود خان، کاپیتان فیلیوس
 « و تیلر سوئدی و قلعه بیکی یسر مختار السلطنه و جمعی از صاحبمنصبان
 « دیگر منزل محاسب الدوله منشی و محاسب بانک رفته او را بطرف بانک
 « برده در بانک را باز کرده و یکصد هزار تومان وجه نقد و بعضی
 « اشیاء دیگر با اداره ژاندارمری میبرند و هفت صندوق دیگر را نتوانستند
 « ببرند که قریب ۵۰ هزار تومان پول دارد و صبح عده بختیاری برای
 « محافظت آنها اعزام شد . . . »

خلاصه ایام حکمرانی کمیته دفاع ملی با دفاع اسلام در قم تا کماک
 کلیه دستجات سیاسی و وجوه نمایندگان آنها از تاریخ ۱۷ محرم ۱۳۳۴
 تا ۲ صفر همان سال بود و بعد از آن دوره دیگری شروع میشود که
 بعد از این خواهیم دید .



فصل یازدهم

- « آهسته آهسته اس و الهت دامن گبر فوج »
- « شده وندام عشق ریت گرفتار آمد ریت »
- « پس از مدتها معاشرت با روح ناز سواقی »
- « خود را از او مستور داشته و رای آنکه روح »
- « او را مسح و بر رنگانی او مسلط شود بخوش »
- « را فوق العاده عمیق و باصصت معرفی کرد »

|||

در مریضخانه دوانی

سابقاً گفتیم که ابرح را همراهش خود را بدشت و هاهون و
وادیها رده و میروند که بقوای داری ملحق شده و بلائی نداشت. آن
کریم را بنمایند، دیدیم که از قم گذشته طرف اصفهان رهسپار شده
ابرح قبل از آنکه شهر قم را ترک گوید، ملازمتی نمودن دل برای مهر
انگیز بخاره صلوات:

« طهران - نارارچه آقا شیخ هادی میرزا قدر نایب می آید
بمقام وارد سلامت اصفهان عمرت زاندار میری رانان احودان ابرح
عمره ۲۴ »

ما در کتاب اول و قیام مهر آنکه در ترک گفتیم که او را در اصفهان
دولتی (یا دارالمجاهدین آصفهان) توسط آنکه ساری محصل امدان محسن
اعزاء داشتند و بدین ترتیب ریت و هرج و مرج و دامن که مطرح شد

بودند موفقیت حاصل میکنند ۱

زینت نخیال خود فحش ها و نامر اهائی که مهر انگیز باو داده تلذذی
 نموده و فرخ هم در مقابل کینه و حسادتی که از مهر انگیز در دل داشت
 حیران کرده است فرخ تمام صدمات و رحنائی که تا برح وارد آمده در
 صورتیکه باطناً خوشنود بود از ثمره اعمال مهر انگیز مدد است و مخصوص
 پدر خود را از اثر مرداری شدن فرزندش ارح که بدبختی است باو
 مهربان و رؤف بود فوق العاده درین و برسان ۱۶۰ و بار این اوقات
 تاخیرها و کج حقایقهای پدر را در اینجا باشرت ارح امهر النیر تصور
 کرده و در جواب است حیران نموده و باه الا ح دق دل خالی کرده باشد
 خلاصه ریخت و فرخ بعد از گرفتاری مهر انگیز خوشحال و خرم بوده و
 در تعقیب او با مریدخانه دولتی حکه واقع در حیابان مریدخانه است
 (هموز خیابان مریدخانه حیابان سنه موسوم شده) رفته حتی پس از
 تحویل دادن آژان اطاق او را در تحت خط گرفتند برای اینکه هر روز
 بددن از آمده او را راحت بگذارند

اما بدستاری که به بیع برسان مهر انگیز در چهره و تلذذها و او را
 دید سؤالاتی از او نموده اسم و مهر شهر او را در دفتر یاد داشت نمود و
 متفکر شد برای آنکه مهر انگیز با کمال آرام و متانت جواب سؤالات او
 را بدهد و از خود هیچگونه حسوس و حملهی برور نداد

اطاقی ده رای مهر انگیز مدین کردند اطاقی است مفروش زبلو
 دارای يك تحت جواب اطراف و يك تمك و اموان آب و يك حراع
 کیده و

این اوقات در دالانی واقع است ، اطافهای دیگری که مخصوص محابین

است نیز در جوار این اطاق واقع و انسان از منظرهٔ مجانبین زن و مرد، هم رقت میکند هم بی اختیار میخندد. مثلاً اطاق رو برو بکنفر زن بچگون است که لباس ابتدا در بدن ندارد و باهای او را هم در کند گذارده و اتصالاً حرف میزند. جوان دیوانه دیگری است که در اطاق جنب اطاق مهر انگیز او را جا داده اند او ابتدا حرف نمیزند، همواره چشمان خود را بیک طرف دوخته و هیچگونه حرکتی از خود بروز نمیدهد.

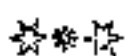
وقتی مهر انگیز را وارد آن اطاق کردند، لباس پاره پاره را از تن او بدر آورده و سر و روی او را شستند دادند. مهر انگیز دست از منابت خود نکشید، تا موقعیکه طبیب بعیادت او آمد. آرامشی که در چهره او دیده میشد و مخصوص کراهتی که برای نداشتن چادر داشت او را ملزم کرد که دگر را نپندرد همینکه طبیب خواست داخل اطاق شود تظاهر نمود چادری باو بدهند، بعد از آن طبیب او را معاینه کرده پس از یک رشته سؤالات و رجوع بسابقه او آثار جنون در او ندید و برای آنکه کاملاً اطمینان حاصل نماید که جنون ندارد امر داد از او مواظبت کامل نموده پس از یک روز او را راحت گذارده بمنزلش برسانند. فردای آن روز فرخ و زینت پس از اخذ اجازه بدیدیدن او آمده برای آنکه روح او را آزار دهند و بعلاوه میدانستند که مهر انگیز بملاقات آنها رضایت نداده و فحش و دشنام و داد و فریاد خواهد نمود در نتیجه جنون او در نزد کارکنان مریضخانه حتمی خواهد بود! همینطور هم شده همینکه بدیدند او آمدند و در اطاق او را باز کرده مهر انگیز چشمش که به صورت و قد و بالای آنها افتاد شروع بداد و فریاد نمود و فحش و نامرزا داده لاینقطع میگفت: « اینجا هم مرا آسوده نمیکندارید! »

ها از احوال قمر تاج مادر بزرگه مهر انگیز اگر خوانندگان محترم فراموش نکرده باشند در فصل ششم گفتیم زن مقدسی است و غیر از امور اخروی با امور دنیا پای بست نبوده و همواره بنماز و روزه و دعا شب و روز خود را میگذراند و از مقدار اندوخته که داشت و بدست شخص امین کاسی سپرده که از روی آن کسب نموده و باو جزئی خرجی بدهد، معاش میگرد.

در آن روزی که زینت و فرخ آن دام را برای او افکندند اتفاقاً بحمام رفته و همسایگان دیگر هم منزل نبودند عصری که از حمام مراجعت کرده اهالی آنکوچه قضا با را برای او نقل نموده که دو نفر بخانه وارد و او را کنک زیادی زده و جمعیت بسیاری از عقب او روان تا آنکه معلوم نشد آزان او را برای چه بکمسار با برده است!

قمر تاج چون در آن روز حنا داشت و صبح بحمام رفته و در حمام هم یکی دو قلیان کشیده و ناهار خود را (مقداری گوشت کوبیده و کاهو و سرکه) در حمام صرف کرده بود عصری که از حمام بیرون میاید بخصوص بواسطه شلوغی حمام و داد فریاد بچدها و دعوائی که در سر آب ریختن زیاد بازن استاد حمامی نموده سرش فوق العاده درد میکرد و با زحمت از حمام خیابان فرمانفرما تا منزل آمد یکی دو باره در بین راه نشسته رفع خستگی کرده بالاخره وقتی منزل رسید و از پیش آمدی که برای مهر انگیز نموده خیلی پریشان شد ولی چون حال و قوه درستی نداشت کرید فراوانی کرده و بغش مبتلا شد همسایگان طیب برای او آورده ار را بهرشی آوردند ولی تا صبح در رنج و عذاب بود لایذ قطع میگفت: وای دخترم

گستردن دام جهت مهر انگیز و زمین زدن او با هم دوست شدند. کم کم طرح و بزیهای آنها برای انبیت و آزار رساندن مهر انگیز بجائی کشید که همواره بملاقات هم کامیاب گردیده، آهسته آهسته انس و الفت و محبت دامن گیر فرخ شده و بدام عشق زینت گرفتار آمد زینت پس از مدتها معاشرت با فرخ سوابق خود را از او مستور داشته و برای آنکه روح او را مسخر و بر زندگانی و دارائی او مسلط شود خود را فوق العاده عقیفه و باعصمت معرفی کرد.



آخر بار از ارسى دوزها سمت قسمت جنوب كوچه است موسوم به ملك آباد خانه نمره ۸ كه درب آبی رنگ کوتاهی دارد حیاط كوچك با روحی است كه ماهی چهار تومان بکرایه میرود. این حیاط در سر پیچ واقع و در آخر دالانی است كه فوق العاده تاریك و رفت و آمد هم سمت آن كتر میشود زیرا كه در دالان مزبور یکی دو خانه واقع و عبور و مرور در آن خانه متوقف نكسانی است كه آن حیاط ها را اجاره کرده اند خانه نمره ۸ دارای سه اتاق و يك رزومین و يك حوض و آب اسار و يك باغچه در وسط حیاط و درختهای كاج و سرو و شمشادهاى كوچك اطرافى كه بطرف دالان واقع است اتاق سه درى است و يك صندوقخانه كوچك دارد در گوشه اتاق يك تخت بخواب با اثاثیه مرتب و نظیف دیده میشود؛ پنج برده فلكار رزمی و رزمی در روى درهای این اتاق واقع سه در آن بطرف حیاط از میشود و يك درى بطرف دالان نك، میکند. روزی كه ما داخل در این خانه میشودم رتبى است كه فرخ با زهت ریان و خون حكمران حیاط را كرایه كرده و او را هم مختصری هم

برای آن آماده نموده است. در این موقع است که زینت یا فرخ در مقابل
هم نشسته فرخ میگوید؟

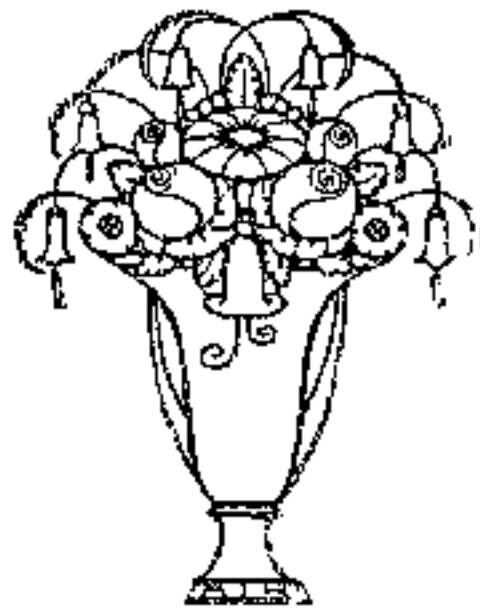
من نمی دانستم برای گستردن دام و از یاد آوردن مهر انگیز حسن
اتفاق مرا با تو آشنا و بدام محبت تو گرفتار خواهد کرد. البته باید از
حقایق زندگانی خود مرا مطلع نموده و من حقیقه ها را بطور که بنودا بباخته ام
خوشنود باشم زیرا که پدرم در اثر رفاقت با تو مخصوص با آن عوالمی که
با ابرج دارد با من بخشونت رفتار نموده و گمان می کنم اساساً در دست
باشد که مرا از خانه خود بیرون نماید و شاید اگر یا فشاری کنم و بدین
منوال بگذرد از فرزندمی خود محروم کند!

زینت در مقابل با آن مقدماتی که از زندگانی او مطلع هستیم برای
اینکه وسيله اعاشه خود را تا بهین نموده باشد علی الخصوص کسی را در ده
خود گرفتار دید عوش اینکه حقیقت سابقه و وضعیت روحی و زندگانی
خودش را باز بگوید خوردها دلباخته او نشان داده برای انظار افه از
زندگانی خود بیزار نموده! میگوید:

من داستان عم افرای خود را برای تو بعد از این تشریح خواهم کرد
عجالتاً من هم تو دلباخته ام و از خانه پدر و اقوام خود دور باشم
میخواهم در همین خانه با عم زندگانی نمائیم

فرخ - زهی افتخار من! من هم تمام زحمات را برای مدت بسیار
و حالاً که بنو عاشق شده و از پدر و اقوام مفود دست کشیده اند
آن است که با تو زندگانی نمایم هر وقت که صلاح باشد با ما ساکنان
را زای من بیان کرده که من کارانی نداشته ام انلا با ما
تکراراً برای مهر انگیز کرده و چه خیال داری؟

زینت ، البته چندی که در مریضخانه ماند چون آثار جنون در او نخواهد دید او را بیرون خواهند کرد و باز نود ماه بزرگش می رود و ممکن هم هست از آنجا بیرون رفته جای دیگری اطاق خالی کرایه کنند عقیده من این است قبل از اینکه از آنجا بیرون رود کاغذی باسم ابرج برای او فرستاده و او را از طهران بیرون میبریم همینکه بقم میرسد کاغذی از طهران برای او میفرستیم که دو باره برگردد یکی دو مرتبه که اینطور اتفاقات برای او رخ دهد از هستی ماقط میشود از طرف دیگر من بکنفر آشنا در آن خانه دارم باو سفارش میکنم هر وقت کاغذی برای مهرالکبیر سیاه بفرستد



فصل دوازدهم

- « شب نودماه ایران با آن صافی و روشنی مخصوص خود پس »
- « از آنکه در عرصهٔ عالم بالا مدتی جولان نموده آمده است »
- « بطرف برنگاه افق شتافت هیجانی در قشون روس دیده »
- « میشد و همه منتظر غروب ماهتاب بوده برای آنکه دیدگان »
- « قوای مقابل را در تاریکی و غیبت او بپرق توپها و نور »
- « تفنگهای خود روشن سازند »

جنگ ساوه و منظره

ما در فصل هفتم تفصیل جنگ خونین رباط کریم را بیان نمودیم و گفتیم که در تاریخ ۱۴ صفر ۱۳۳۴ بین قراقران و مجاهدین (مد) سرداری ابوالحسن خان قراجه دافی و امیر حشمت و علی خان ساه لوهی و منتصر الدوله (و روسها جنگ هولناکی واقع و در نتیجهٔ عدهٔ مخالف و خون غلطان و عدهٔ اسیر و جمعی سرگردان و فراری شدند ولی جنگهای کوچک دیگری که قبل از آن یاد همین ماه رخ داده شرح ندادیم :

فرمانفرمای قفقاز برای فرونت ایران بتدریج مهیات و افراد قشون از راه گیلان بقزوین کسبل میداشت ، سردار نارائف که رئیس قزاق روسی بود دو دسته اردوی بسیار ترتیب داده یک دسته با بطرف قم و بر ضد مجاهدین و دستهٔ دیگر را بطرف همدان اعزام رما مور نمود .

گروهی که بسمت همدان رهسار شدند در تاریخ محرم ۱۳۳۴ در آلچی (میان قزوین و همدان) با طایفهٔ قزاقی مجاهدین (۵۰۰ نفر

خبر رسمی خود رو بهها سرکب از (۵۰۰) نفر قراقران و (۱۲۰۰) نفر مجاهد و دارای دو توپ و یک توپ مسلسل بودند (مصادف شده و جنگ میکنند متاسفانه مانند جنگ رباط کریم شکست نصیب قوای مجاهدین شده و در همان تاریخ آوج را که نقطه مهم بود تصرف کرده و جلوتر رفته تا آنکه سلطان بولاغ را که نقطه مهمتر و از نقطه نظر استحكامات قابل توجه تر بود در غرض صفر گرفتند و همین سبب همدان بخطر افتاده و ملیون در دوم صفر محصور بنخلیه آنجا شدند .

با مقدمه عملیات و ضرب شصت اردوی سمت غرب را دیدیم از جانت آلچی و رباط کریم جز آد و افسوس نتیجه دیگری عاید نشد اینک به بینیم گروه دیگری از قشون روس که بطرف مهاجرین و قم روی آور شدند چه کردند . . .

کوشک در ۱۰۰ تا ۱۲۰ ورستی طهران واقع و محل تقاطع قزوین و قم و طهران و همدان است کوشک صرت در این موقع که ما تاریخ آنرا نشر میدهیم آبادان بوده و بهمانخانه مرتبی داشته که مسافرین بخونی و راحت در آن زندگانی میکردند و مخصوص در اسطه اینک در این زمان اتوموبیل کتر در این خط سیر میکرد . قهوه خانه آن هم مثل قهوه خانه منظر به در جریان بود و کاروان ها در آنجا رحل اقامت میافکنند و بی امروز جز خرابه بیش نیست .

منظر به سر راه طهران و قم واقع و تا حدود طهران نسبت فرسخ راه است . منظر به یک کاروانسرا و یک آب ابار در آن دارد که ژاندارمری در این موقع در آنجا ساخلو داشتند . با قوای حسن آباد و

روسها و رسیدن استعداد و کمک معلوم نیست غلبه با آنها نباشد !
 در ابتدای جنگ بخوبی ژاندارمها و قوای دیگر مقاومت بخرج
 داده و بخصوص از اتباع ماشاء الله خان و نایب حسین در بخان
 خوارنی که بواسطه شناسائی محل بخوبی دفاع و حمله مینمودند شجاعتها
 بخرج دادند!

دور و گذشته از طرفین تلفات زیاد وارد شد
 قوای ژاندارمری ناآنگاه در منظریه در حال محاصره بودیده عذالک
 بواسطه رشادت و مهارتی که از طرف هر دو آمده آن عرضده ظهور رسید از
 خساره خارج شدند، فرماندههای مختلف که در فروت ساوه قوای ملی را
 هدایت میکردند همه بانقشه های مختلف جنگ و گریز نموده ولی پشت گرمی
 وانگاه آنها بطرف کمیته دفاع ملی روده و بانگاه آنها و شرافت و زرگواری
 قم متهورانه می جنگیدند!

متأسفانه يك خير موحش باعث نفره و عقب نشینی خواهد بین
 گردید و آن حرکت کمیته دفاع ملی از قم بود که پشت همه را شکست
 هر کس حضرفی رفت و وای ما بحق شدن فروت سرب منجماً عقب نشینی
 اختیار نمودند.

اینک مرگ ابران یعنی اسمعان همان عذالک بیطاری که موجود تراز
 داد ۱۹۰۷ باید بیطرف نماید در نظر گرفته شده ژاندارمهای فراری
 جنگ رباط گرم در شاهین جنگهای ساوه و منظریه را بعداً کمیته دفاع
 ملی همه متوالاً در باستان آرد و در علی قانوی است. این راسر شعبه
 سابق است دفاع ملی تبرکات میگذرد کمیته دفاع هم در انتخابه
 کرده در صورتی (۱۱۵) بار قورخانه در میان ژاندارمری در قم

بدست روسها افتاد

گروه قشون روس پس از جنگ ساو و بطرف قم رفته شهر را متصرف
و آنها نیز بدو دسته تقسیم میشوند. قسمتی بطرف کاشان و جنوب
قسمت دیگر بطرف عراق و غرب حرکت کرده و از هر جا که اعضاء کمیته
دفاع ملی میرفتند آنجا را متصرف میشدند. ژاندارمری کاشان که در تحت
ریاست کاپیتان ارتنگران دارای چهار توپ صحرائی و چهار توپ مسلسل
بودند نیز عقب نشینی اختیار نموده و در اسفهان بژاندارمری اسفهان پسر
گردگی باور کیسلاندر ملحق شدند. در بین راه هم امیر حشمت تبریزی
(همانکسیکه بگمر آبه در شهر بار و رباط کریم سردر آورده و خیانتش آمده
بود که بطهران حمله ور شده آنرا متصرف شود و از طرف درات وقت
مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف مأمور میشود که بانگن او را از این
تصمیم متصرف نماید و میرزا احمد نجات هم مأمور ملاقات او بوده و بواسطه
جنگ آذربایجان موفق بملاقات نمیکردد در بین راه کاشان و اسفهان هم
پیوسته و بسمت اسفهان رهسپار شدند. همه رفتند و سر شکستگی این
شکست ها برای مردم ایران و تاریخ ایران باقی ماند بخصوص نا ابله‌های
که سفارت روس منتشر میکرد بیشتر باعث اعمال و شرماهای فراهم می
شد چنانکه پس از جنگ ساو و ابلاغیه مضمون ذیل سفارت روس در
طهران منتشر نمود.

«روز یکشنبه ۶۹ صفر قشون امیر انوری سایر را از تصرف

انموده اشراار و مفسدین کدر ضد پادشاه قانونی و درات. همدان

قبام نموده بودند فرار اختیار کردند»

این جا اصفهان و مرکز ایران است. شهر زیبای اصفهان که انکاء نمایندگان و کمیته دفاع ملی بوده و تلگرافات بیشتر باین جا مخابره و دستور داده می شد.

امروز ۲۲ محرم است. نمایندگان کمیته اتحاد اسلام با دفاع اسلام با دفاع ملی با بقول جراید قفقاز کمیته مجاهده اسلامی به طور رسمی از امروز بعضی اثر کثان و برخی از قلم ورود خود را اطلاع داده و مردم و اعضاء شعبه کمیته دفاع ملی آنجا و مجاهدین که بالباس مخصوص او میفرم و وزها مشغول عشق بودند تا استقبال آنان شرافیه با آنها را با احترام وارد میکنند مردم ورود آقایان را تبرک یافتند

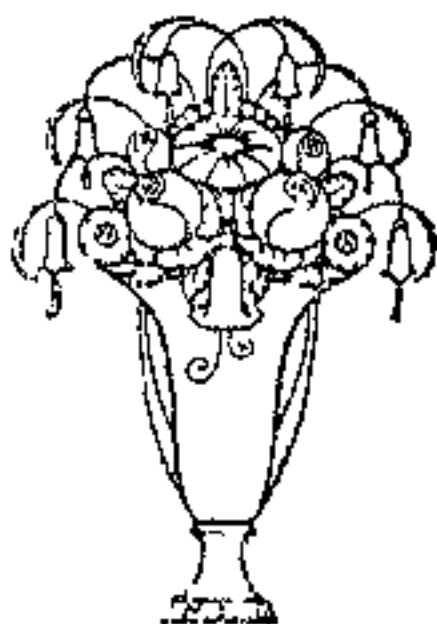
هنگام ورود میرزا سید محمد مجتهد و فرزندش میرزا محمد صادق طباطبائی ورود خود را بدولت اطلاع داده دولت هم امر میدهد که فوراً بطهران مراجعت کنند. در جواب میرزا سید محمد مجتهد اظهار میدارند:

« بر خاطر محترم پوشیده نیست که حرکت داعی جز تصمیم «
 « ملوکانه و اخطار دولت سابقه و سببی نداشته و از زمان حرکت تا «
 « کنون هم واسطه بدش آمدها موقعی برای مراجعت بدش نیامده است «
 « پس از وصول تلگراف محترم عالی نظر اصلاح اندیشی که فرموده اند «
 « مصمم بمراجعت گردید لیکن چون بهات سرما نخوردگی و خستگی ام «
 « کسالتی عارض شده تاچار چند روز در خارج شهر توقف مینمایم. «
 « در جلو گیری از توسعه اقدامات قشون روس جدنی فرمایند «
 « فرزندی میرزا محمد صادق عرصه ادا شده بود «

آری این جا اصفهان است. تا کنون برای کمال آسایش دفاع ملی قریب ۸۰۰ هزار تومان اعانه در اصفهان جمع آری شده و در نزد حاجی

محمد حسین کازرونی و امین التجار سپرده میشود از این مبلغ مقداری برای ابوالقاسم خان و سردار معظم و علیرضا خان بختیاری که در اطراف بوده میفرستند و مقداری هم برای سوار و مجاهد مصرف میرسد همه مردم در دادن اعانه جدیت داشته حتی ارامنه چلغا هم چهار هزار تومان جمع آوری و تقدیم میکنند.

اما قشون روس پس از جنگ ساوه و منظر به تصرف قم و کاشان بطرف راهچرد رفته و خوانین خلیجستان و کمره و نقاط اطراف هم تهیه استعداد دیده و از سوارهای بختیاری با چند عراده توپ و صاحبان آلهائی شروع باستحکامات مینمایند ابوالقاسم خان بختیاری و محمد کریم خان جزئی کوه های راهچرد را سنگر کرده رای آنکه با قشون روس که از قم بطرف راهچرد و عراق میروند مقابله نمایند.



فصل سیزدهم

- بالاخره مهر انگیز بس از آنکه هر روزی
- مقداری از کدیمین و دست و پنج خود را که
- صرفه جوئی کرده و کنار گذاشته بود کافی
- دید برای آنکه و سائل مسافرت خود را
- فراهم نماید - در مخفی مادر بزرگ برکت
- سفر ساز کرد -



برگ سفر

تلگرافی را که ایرج از قم برای مهر انگیز مخیره کرد وقتی رسید که زینت و فرخ همانطور که گفتیم با یکی از همسایگان آنخانه کنکاش کرده که هر کاغذ و مکتوبی برای مهر انگیز میاورند بآنها برساند. این تلگراف را هم همان همسایه از طرف مهر انگیز امضا کرده برای زینت و فرخ میبرد، در آن تلگراف چنانکه دیدیم ایرج ورود خود را بقم و عزیمت بحرف اصفهان را اطلاع داده بود و قتیکه تلگراف که مضمون آن این بود: [طهران بازارچه آقا شیخ هادی منزل قمر تاج سهر انگیز] بقم وارد سلامت باصفهان عزیمت ژاندارمری آجودان ایرج نموده [۲۴] بدستشان افتاد کلامه کنید را آخر عزیمت اضافه کرد، برای اینکه هر چه زودتر مهر انگیز را از طهران آواره نمایند.

چنانکه دیدیم بی بی جان مهر انگیز - قمر ناج - مادر بزرگش با ناله و اندوه بدیدن او در مریضخانه آمد و بادوندگی های زیاد در کمیسارنا و مریضخانه بالاخره پس از چندی که اختلال حواس و جنونی در او دیده نشد او را مرخص کردند. مهر انگیز منزل آمد سرور اقدس با همان همسایه ای که با زینت و فرش طرح درستی ریخته و کنکاش کرده بود و توسط او صورت تلگراف عوض شده رد و بدل شد. مهر انگیز رسید پس از اظهار نأسف از این پیش آمد گفت: «مژده کافی مرا نداده تا تلگراف خیر سلامتی ارجح را بدهم» مهر انگیز خیلی خوشحال شده و فوق العاده اظهار تشکر نمود تلگراف را گرفته در اطلاق خود دوسه مرتبه خواند و نتوانست از مضمون آن چیزی مطلع شده باشد می گفت: «کار او در قم چیست؟ آیا خیالات تازه کرده است؟ عریضت من به اسفهان» مقصود چه باشد؟

بازی دوسه روز گذشت و در فام تازه غوطه خورد اساساً برای تغییر منزل که سابقاً با مادر نزول خود امثال آورده و مصمم بود آنجا فراموش نموده فکر مسافرت خود بود که چگونه باید اقدام نماید. آنکه در دوستی ثابت قدم باشد! از طرف دیگر سر آمدن ماهه و اطلاق و رفت و آمد خواستگاران جدید؛ فشار مادر زکریا قبول بی او آن و اوقات تلخی ها و منتهت های خانواده و زن بدر بالاخره روزگار او را بر او تنگ گرفت! هر کس مهر انگیز را در این ایام فراق سلام داد، ملامت میشد چه قدر از حسن لقای او کاسته شده است؛ تا آنکه روزی که نموده فراق است چهره کاکگون او را در هم فشرد، ریح و محبت فراوانی که برای تحصیل معاش روزانه خود می آمدش می رساند را ضعیف و

رنجور کرده است !

«لاخره مهر انگیز پس از آنکه هر روزه مقداری از کد یمن و حاصل دسترنج خود را که صرفه جوئی کرده و کنار گذاشته بود کافی دید برای آنکه و سائل مسافرت خود را فراهم نماید - در خفای مادر بزرگ برك سفر ساز کرد ! ضمناً در نظر گرفت چنانچه مخارج او کفایت نکند در ضمن راه خدمت این و آن نموده و در راه عشق باك خود تحمل مصائبی را بنماید تا آنکه مقصود خود نائل و کعبه آسال خود را در آغوش گیرد !

یاد روز گذشت ، روزه دلنسی آغاز و بمادر بزرگ گفتم : مادر جان ، دلم در این فضای تنگ محزون با این زندگانی غم افزایک نواخت و بیچارگی بتنگ آمده است ! خدا مرا چقدر بدبخت آفریده گوینا ترا هم رای بدین بدبختیها و تحمل مصائب من برای من نگاه داشته است ! تو باید در این سن مشغول نماز و دعای خود بوده با لقمه نانی که خداوند ارزانی داشته است آسوده و فارغ مال زندگانی کنی ولی مع الاسف فکر و خیال پریشانی من ترا هم پریشان کرده ، چه خوب است با هم مسافرت بقم کنیم که با زیارت رفع دلنسی های من بشود ! مادر بزرگ اظهار دلسوزی کرده گفت خرج سفر نداریم - مهر انگیز در جواب میگفت : اگر شما مسافرت نکنید من تنها مسافرت خواهم کرد و همین دوروزه هم عزیمت میکنم اما مادر بزرگ گفت : مگر دیوانه شده تنهایی چه زیارت و چه مسافرتی داری ؟

اسات در تمام خانه مهر انگیز حانه زد ، تا کمال بیچارگی و انکسار انظار کرد :

- مادر جان از اوضاع طهران خسته شده ام ، میخواهم چند روز

بیرون ها بروم!

- بیرون ها کجاست؟ تو چند روز دیگر باید شوهر اختیار

کنی! این عده خواستگاران که برای تو آمده اند چه جواب باید داد؟

جواب پدر و زن پدرت را چه بگویم؟

- هیچ، چه جواب دارم بدهم؟ شوهر نمیکنم!

- شوهر نمیکنم هم حرف شد؟ تو برای معاش روزانه انقدر زحمت

میکشی می بینی که پدر و زن پدرتو ابتدا بشوخیل نمیگذارند! وانگهی وقتی

شوهر کردی از این رنج و زحمت آسوده میشوی!

- باشد، آنقدرائی که مرا تا این سن نگاهداری کرده است بعد از این

هم محافظت خواهد کرد.

بی بی جان خیلی مایل هستم که بکسی اظهار نکنی تا اینکه من

چندین فرسخ که از طهران دور شدم مهر که میخواهی! براز کن!

- چطور میشود من جواب زن پدر یا پدرت را چه بدهم

- مادر بزرگ هرچه گفت مهر انگیز جواب او را میداد و چون

اصرار میکرد و تغیر مینمود مهر انگیز گریه نموده و میگفت زیاد اصرار

کنی ترساک میخورم و خون را تلف میکنم!

دو ساعت از توپ ظهر گذشته بود که صوت حرکت ترن حضرت

عبدالعظیم (ع) کشیده شد. میز خط آهن سوئی کشید در آن اطاق زنانه

باز گردید، همه هجوم آورده بطرف اطاقهای ترن میروند. در آن میان جمعیت

مهر انگیز و قمر تاج دیده میشدند که بعزم زیارت حضرت عبدالعظیم میروند

سه ربع گذشت بحضرت عبدالعظیم رسیدند در باغ سراج المانک و محل اقامت

افکنده پس از زیارت ، شب را در همانجا بسر رساندند صبح مهر انگیز از مادر بزرگ خود خدا حافظی کرده و باو سفارش نمود که باید بلافاصله از آن خانه بیرون بروی و جای دیگری منزل اختیار کنی بطوریکه کسی ملتفت نشود!

دلبران پست بحرکت آمد ، مهر انگیز در آن میان اشخاص مختلف و مسافر در صورتیکه غم و اندوه خود را میخواست مستور دارد جای گرفته و همه با هم صحبت میکردند و خوش بودند جز او که بهت و حیرت او را فرا گرفته و نظر خرد را به بیابان افکنده دیگر یا کسی حرف نمیزد ، چیزی اظهار نمیکرد ، کسی هم توجهی بحال او نداشت فقط يك نفر در آن میان مواظب حرکات او بود!

اینک به بینیم رقبای مهر انگیز (زینت و فرخ) آیا از حال او غفلت داشته و از او صرف نظر نمودند!

ما در وقتی فرخ و زینت را ترك گفتیم که در آن خانه واقع در که چا مالک آباد با هم سر و سری پیدا کرده کم کم در نتیجه الفت و معاشرت با هم مأوس شده و دقیقه از هم جدا نمشدند!

فرخ برای آمده بخواهنش های نسانی زینت عمل کرده باشد مقداری اثاثیه و وجه نقد از پدرش قرض کرده آنخانه را مرتب نمود . مدتی گذشت ابدأ فرخ بمنزل خود مراجعت نکرد و همواره بدنبال کار خود و منزل جدید و بار تازه خویش بود . زینت هم باخوشی و خرمی با اوسر مدبره مننها از سر گذشت خود چیزی زای او بیان نکرد تا آنکه کاملاً روح او را مسخر و مطیع خود ساخت و هر وقت فسخ امرار میکرد میگفت : من از خانه پدر و زندگانی خود دست کشیده برای آنکه با تو

خوش باشم اگر زیاد اصرار کنی میروم کمپساریا و میگویم این شخص مرا
گول زده و آورده است در این خانه !

بالاخره شرح زندگانی و پیش آمد خود را برای تو بیان خواهم
داشت . عجبالتأ چند وقت فرصت و معاشرت لازم است برای آنکه ببینم
در قول و رفتار خود استوار هستی !

فرخ هم از این نهدید . بدترسید و دم فرومی بست و صحبت مهر انگیز
را میان میاورد !

چنانکه دیدیم تلگراف ابرج را تغییر داده و بالتیجه مهر انگیز
را از طهران در بدر نمودند .

آنروزیکه محرمانه مهر انگیز با مادر بزرگش بمحضرت عبدالعظیم
رفت سرور اقدس از خدمت خود معرفت شده بدین راه را مأمور نمود که
حرکات او را تحت نظر بیاورد .

شب را در حضرت عبدالعظیم ماند و همینکه نتوانست مهر انگیزه
عده مسافر و دلایجان هم رود بیکی از مسافری که از شش ارد به شرح
مسافرت او را و منبری که در قم میگیرد و اگر جای دیگری سوال سهر
کردن داشت برای او . رسیدن قم بادرسی که معین کرده بود بواسطه
مقابل ابغامی هم باو داد او هم قبول کرد .

این شخص همان کسی است که در دلایجان در انطباق حرکات
انگیز بوده !

در حقیقت حرکات غم انگیز و تریشانی مهر انگیز هم اشهاد بر این امر است .

فصل چهاردهم

- « ابرج نیندانت که اورا (باغی وطن پرست) »
- « خواهند خوانند - او پیش خود فکر میکرد »
- « که برای وطن و بنام وطن و آب و خاک می »
- « جنگد و قوای ملی و دولت پشتیبان اوست »

۴۴۳۳

باغیان وطن پرست

دو امر ناگهانی برای آتش زدن ایران در این موقع که جنگ های عالم گیر دنیا را در آتش خود میسوخست صادر گردید:

۱ - کلنل ادوال قائم مقام ریاسته تشکیلات زاندارمیری امر شد که در تاریخ ۷ محرم ۱۳۳۴ با قوای کالی و مو بیسیون بطرف قم و اصفهان حرکت نماید

این امر از طرف کی صادر و علت آن چه بود ؟

خود کلنل ادوال شرح ذیل را می نویسد:

- « در ناستان ۱۳۳۳ در قوای خود در ادر شمال ایران افروده چنانکه »
- « در باقر عثمان بهال سی هزاره سر نازدو سی در قزلبین بود و در اول محرم »
- « ۱۳۳۳ میلادی در طرف باقران حرکت کرد شاه مصمم مسافرت شد »
- « و او با ... که بر خسوس اقدامات آرامش و احتمال باوائی که »
- « طهران استار با ... در قرا سوران در ... از خایه های خود حاضر »

« شده بودند فريك و نزد كيست در شب ۵ و ۶ محرم در سرنازخانه »
 « فوج دوم بوده تقريباً ساعت چهار و نيم صبح خود شاه شخصاً با مجائيلون،
 « کرده و از تصميم حرکت خون مطلع ساخت . ساعت هفت اين جانب »
 « که در آن زمان رئيس قراشوران بودم با تلفون بقصر سلطنتي احضار »
 « شدم در آنجا من حکم کرد طهران را فوراً تخليص کنم و خود شاه اظهار »
 « کرد که ميخواهد از طهران خارج شود و از برای امنيت اعليحضرت »
 « ماين طهران و قم اين جانب شخصاً مسئول خواهد بود . روسها در »
 « آن حال در سي کيلومتری (۵ فرسخ) طهران بودند »

« دولت ايران تمام سفارتخانه ها بلكه جداگانه رسمي هستند »

تقریباً تاين مضمون :

« ار آ مجائيليه شاه در رير فشار «سون استيلائن روس گفته اند »
 « ظهور دلخواه و آرادان با سرفراي درل ديتر داخل مد لرات شود »
 « لهذا خود را تخور می بيند که اين سخن را تعبير داده و مثل ديوات را »
 « بجای ديگر اسغال دهد از تمام سفرا حواش ميشود که شاه را بر رين »
 « کرده تا در مکان ديگری به دولت موقفي در آنجا خواهد بود خارج »
 « ار فشار فسون خارجي مشمول مد لرات شوند »

« بلاواسطه مدار حکم اعليحضرت در حضور رئيس از در ان سال »
 « تمام شعب قراشوران حکم داد در بايالات هم تالرات کرد به »
 « شده است بایي خوب را بخريد که بعد از ظهر تمام قراشوران شهر »
 « خارج شده بودند غير از مختصر مده سواره نظام که در ن راه شهر »
 « تحت اعليحضرت بودند در همان موقع هم بایي از سال تمام ان سال »
 « هزار نگار و در ن تالرات کرد به شهر از طرف ان سال تمام »

« و نتیجه این شد که اریکسن و گلستریم مافراسورانهایی خود به طرف همدان « حرکت کردند »

نتیجه این امر چه شد ؟

این امر نتیجه آن اصطلاحات و انحلال قوه منور و از دست رفتن هفت هشت هزار نفر ژاندارم شجاع و کار آزموده و مایوهای فشنک و تمسک و مهیات که چه بعد از جنگ ساوه و محاصره قم جدا گشتند و تصرف روسها در آمد و چه در فروت غرب بمصرف رسید و چه در اصفهان آتش زدند !

۲ -- فرمان و دستوری بود که از روی شجر با کمال خون سردی مینها تا يك مقدمانی از فرط عصافی شدن بمکدسته کسانی که دامن زن آتش املاک بودند و آن فرعون در این جمله مختصر مندرج است صادر گردید .

« هیور بسنه اند : بروید ای باغیان وطن پرست ! »

در عهد قانون شماره ۲۵۶ خود میخوانسد . وقت حرکت کمیته - ایح بی از و ... که ایام دولت رقت آهسته تسلیمان میرا و رفیقان از دست است : « بروید ای باغیان وطن پرست ! » آنها که ردیك بودند و اس و ... را شمشیر از روی شجر دانسته و برضای خود میگفتند و میخندیدند ولی در باطن مشغول اقدامات شدند و آنها که در ... دستمان بکمیته محلی ده و کراب را دیدند آن روزی ... که کمیته جناب می رسید چون - قال دیگر در ... مقابل تحریکات خارجیه ها دستور میخواستند در جواب بی ...

و باز دادها ... شده ... هفتصد ... ال ... بودند مایون فشنک

و تفنگ و توپ از راه همدان وارد عراق خواهد شد ، باید فوراً عزیمت کرد ۱ «

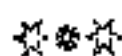
هرچه پرنس رویس و عاصم بیلک و کنت لو کنتی داد و فریاد میکردند که کاسه از آتش گرم تر نمیشود ، صبر کنید ما قرار دادی با دولت بپندیم ، فائده نبخشیده اشخاص تحریک شده که پیش قراولان آنها در اطراف مشغول تحریص و تحریک بودند بکار افتاده و سوار اسب و استر از طهران ، مرکز اقتدار دولت ، دور شدند

بعد از این قیام هرچه اصرار کردند که مراجعت نمایند ، هرچه مواد پیشنهادیه متفقین که تمام آنها بنفع ایران بود بچشمشان کشیدند ، هرچه نمایند بقم و کاشان از طرف دولت فرستاده شد و تعویضاتی که در موقع خود خواهیم دید بنظرشان رساندند دست از خیال خود برداشتند و برنگشتند در مقابل قشون روس مانند سیل از شمال سرآزیر شده و پس از دو سه شکست مجاهدین و مهاجرین عقب نشینی اختیار کرده و بطور غیر منظم بطرف اصفهان رهسپار شدند : شمال و جنوب بتصرف متفقین در آمد ، طهران در تحت نفوذ ژنرال باراتف اشغال شد ، برای مالیه و نظام ایران دو نظریه بود :

۱ - کمیسیون مختلعی مرکب از نمایندگان ایران و انگلیس و روس و بلژیک برای نظارت در اخذ و صرف مالیات با اختیارات نامه تشکیل شود .

۲ - دو قشون ایرانی یازده هزار نفری تشکیل شود : یکی در ولایات جنوبی ایران و یکی در ولایات شمالی ، قشونی که در جنوب تشکیل خواهد شد در زیر اداره و فرمان صاحبمنزبان انگلیس خواهد بود در خارج

آنرا تا آخر چنگ فرنگستان دولت انگلیس خواهد پرداخت - همین مقدمه
موضوع تشکیلات پلیس جنوب (اسپیار) گردید، قشون شمالی در تحت
اداره فرمان صاحب منصبان روس خواهد بود و مخارج آن باروسیه است .



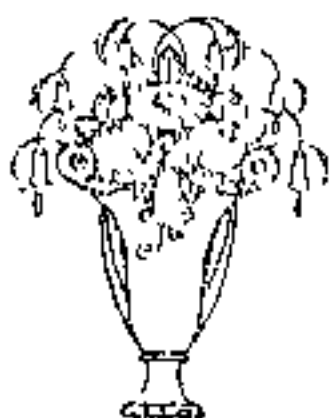
ایرج را دیدیم که با یکدسته فراریان ژاندارمری از بیراهه و رامین
بقم و اصفهان وارد شدند . شجاعتها و رشادتهای او را دیدیم ولی افسوس
کجا در مقابل توپ و شمشیر قنداقه تفنگ و تفنگ شکسته میتواند برتری
و مقاومت نماید ! ایرج معهدا مایوس نشد و با آنکه میتوانست در موقع
فرار از باط کریم خود را بطهران و محبوبه خود رسانده با وصف این خدمت
بر وطن و انتقام از متجاوزین را ترجیح بر سلامت خود دانسته رفت
که در میدانهای وسیع و وسیع تری با دشمنان ایران نبرد و مبارزه کند
ولی ایرج نمیدانست که او را (باغی وطن پرست) خواهند خواند، او
پیش خود فکر میکرد که برای وطن و نام وطن و آب و خاک هیچنگد
و قزای ملی و دولت پشتیبان اوست ! او غیر از وطن و شجاعت و جانبازی
در راه وطن و بالاخره ترقی و ارتقاء و رسیدن به محبوبه خود چیز دیگری
در نظر نداشت هر بیسکانه را بیگانه می دانست ! او با صندوق
(گروی) آلمانها و لیره های انقلاب بر باکن رابطه نداشت ، هیچ خیال
حزبی ، لیدری ، خود خواهی ، بزرگ منشی ، هوچی گیری روح او را تحریک
نموده و با هیچ منبع و مکانی هم بستگی پیدا نکرده بود .
او از کیسیون دکتر چیترا اطریشی و شوتمان را آناش میلیتر اطریش
در طهران برای تهیه زمینه انقلاب و تغییر بنی تحت - بالاخره او از قضیه
ترانسو ایرانی و ملاقات با شاه مسوق بود .

آری ، ایرج ما همان بهلوان رشیدرمان ها وقتیکه باصفهان رسید
و هشتاد فرسخ راه طی نمود : لباسها پاره بدون اسلحه و گرسنه و پریشان
نمیدانست چه کند ؟

هنوز قلب خود را گرفته و تشنه يك جام خون دشمن میدید و
چشمانش از شدت غضب از چشم سخانه میخواست بیرون بیاید با این حال
با این دسته قشون متواری و بیصاحب چه گذشت و جان آنها را کی خرید ؟
دفتر اعانه تجهیزات ؟ بلی دفتر اعانه تجهیزات .

ایرج نمیدانست که اصراف شاه از عزیمت باصفهان شام دول متحانه
اطلاع داده شده و بعلاوه بوسیله جراید بعامه اهالی گوشزد شده است از این
قسمت هم خبر نداشت ؛ گوش او را بکلمت دولت ، ملت ، مجلس و اتفاق
قول شاه و رئیس الوزراء در تغییر پایتخت بر کرده بودند ؛

افراد ژاندارم های جنک ساوه و رباط ارجم و بجاهدین را دفتر مزبور
تجهیز نموده و حاضر برای جنک میکردند - عهده دار انتظامات اصفهان مسه
باشن آلمانی و دکتر چیتراود . در موقع خود از سوابق و عملیات دکتر چیترا
باشن مطلع خواهیم شد و خواهیم دید که جنک اصفهان و اغلب نجات
با باشن مزبور بود



فصل پانزدهم

- « حقیقه در زناشوئی تجانس اخلاق و روحیات »
- « بین زن و شوهر اول شرط عمده است دارائی »
- « واسم و رسم ابتدا در مقابل شخصیت و مجانست »
- « ارزشی ندارد ! »

بسم الله الرحمن الرحیم

داستان زینت

ما زینت و فرخ را وقتی بحال خود گذاشیم که رشته دوستی و رفاقتشان مستحکم و روابط آنها کامل و مانند دو رفیق موافق شب و روز را باهم بسر میبردند.

فرخ تا آن موقع جوانی بود بیکار که بواسطه پشت گرمی پیدرش در صدد تهیه سفلی بر نیامد ولی نظر باینکه زبان روسی را خوب میدانست و در آن دوره هم دوره روسها بود خود را جزو کمیسیون مختلط که برای تفاوت در اخذ و صرف مالیات ایران از طرف بیگانگان تحصیل شد داخل کرده و با حقوق هشتاد تومان روزگار خوشی میگذراند. شغل جدید را در آن بین قدم زینت میدانست و از هم بجزود فخر و مباحثات میکرد برای اینکه خود را بحاله نکاح فرخ در آورد فرخ هم با کمال اشتیاق پیشنهاد کرد پس از آنکه داستان زندگانی تو و سابقه ات را معطام شدم و سائل ازدواج را فراهم میاورم زینت هم قول گرفت پس از آنکه او را

شناخت و بر سابقه او بصیرت حاصل کرد او را بزوجیت خود ر آورد

۱۱۱۱۱۱

روز جمعه است . پس از آنکه زینت با فرخ بگردش حضرت عبدالعظیم
رفته در کنار شهر آب مقابل باغ شعاع السلطنه زیر درخت های بید رو
را با کمال صفا گذرانند شب بمنزل آمد . زینت برای ایفاء بوعده سابقه
شروع به بیان سرگذشت خود نمود و اینطور سخن آغاز کرد .

اسم اصلی من اختر است . خانه پدری من واقع در خیابان مذکور
آن قسمت خیابانی که از چهار راه امیریه مجزئی شده و بطرف دروازه
می رود (امروز این خیابان معروف بخیا بان پهلوی است و از حیث نظافت
یکی از بهترین خیابانهای طهران میباشد) من وقتی دختر نودم در مدرسه
دخترانه امریکائی واقع در خیابان قوام السلطنه تحصیل می نمودم . پس
دائی دایم موسوم نامیر خان که او هم در مدرسه پسرانه امریکائی تحصیل
میکرد منزل او هم در چهار راه حسن آباد در سر راه مدرسه من بود
اغلب در موقع رفتن مدرسه در صورتیکه هر دو با اولی مدرسه میرفتیم
یا هم تصادف نموده و صحبت کنان طی مسافت میگردیم . من در نزد مادر
و پدر خود چون فرزند ارشدشان بودم فوق العاده عزیز بودم و علاوه
همین بلک دختر را داشتند من هم در وظائف فرزندی و ایجابی خرد غنای
نیک کردم سالها بدین شوال گذشت و تا پس دائی خود روزها در راه
راه زبان انگلیسی صحبت میکردم و چون بوکرهای زبان نمیدانستند
هر چه میخواستیم شوخی میکردیم و حرفهای خوششزه میزدیم و با
خدا شحال بودیم که از حرفهای ما هیچکدام مطلع نمواهند شد همیشه
ساعات ملاقات روز بعد را در موقع جدائی تمین میکردیم - هر فلا

هشتم مدرسه را طی میکردم او کلاس نهم از قضا من مدرسه مزبور را نتوانستم ببیان برسانم زیرا که خواستگاران مرا مهلت ندادند و پدرم پیشکار فرمانفرما بود مرا برای حاجی . . . که تجارت قند و شکر میکرد نامزد کرد . من با تمام علاقه که بپدر و مادر خود داشتم حق چون و چرا در خود ندیده و از موقعی که صحبت زناشویی و وصلت ما وارد زبان این و آن شد همه کس نزد من از دارائی و اسم و رسم و مکنات او توصیفها میکرد ولی من خودم بواسطه پیری و ؟ او نگران بودم . بالاخره خواهی نخواهی بن بقضا و قدر داده و اطاعت از او امر پدر و مادر را واجب شمردم

المحق والاصاف حاجی . . . هم سرمایه دار و دارای خانه و دستکاه ابرو مند و همه قسم وسائل تنعم و راحت فراهم بود غیر از من يك زن دیگری هم داشت که از آن زن سه چهار پسر و دختر و دارای داماد هم بوده ولی مرا برای عیش خود اختیار کرد و من از این موضوعات ابدا اطلاعی نداشتم تا توانستم صبر و حوصله کردم نجابت و شکیدائی پیشه خود ساختم!

از آنجا که مانند سردائی خود را برای خود نامزد میکردم چرا که هر دو تحصیل کرده و از يك فامیل و بعلاوه اصالت و نجابت همدیگر را تشخیص داده و مدتها باهم بسر برده بودیم نتوانستم تمام عمر را بوصولت حاجی . . . بسر رسانم . من همیشه ریش قرمز دوره کرده او را بدست گرفته و مسخره میکردم ، سرطاس و بی موی او عمامه شیر شکری ، شال و لباس او را مورد شوخی قرار میدادم . او يك آدم مذهبی بود که برای

اعیاد مثلاً میخواستند روضه خوانی کنند و من مخالف او بودم ، جدا
مخالف ترتیبات امروزه و ازادی زنان بود بعقیده او زن باید سر تا سر سال
در منزل باشد و هیچ روضه نخواند با هیچ کس معاشرت ننماید . ولی با وجود
این در امور زندگانی خود جدی و درستکار بوده همیشه غروب بمنزل میآمد
گروه قمار و شراب و امور شنیعه نیکگشت . . . خلاصه روزگار را بر من
سخت میگرفت بطوریکه من جرات نداشتم قدم از خانه بیرون بگذارم
بالاخره به تنگ آمدم و از او بهانه گرفته قهر کرده ، فحش داده ، ناسر
میگفتم ، چندی حوصله نبرد پدر و مادرم چقلی کرد فائده نبخشید ، من
در جواب پدر و مادرم میگفتم : من جوانی هستم تحصیل کرده ادبیات دوست
موسیقی پرست ، میخواهم با مردم معاشرت کنم ، رشت و آمد داشته باشم
حاجی آقا مرا در خانه ماند مرغ در نفس شپورس ساختند و از معاشرت
هر کس مرا باز دیدار او فایان میکشد من باید فرقیان او را در عوض
ساز گوش کنم

من با این شخص ساز کارم نداشت ؟

چندی بدلائل و نصیحت و تهدید پدر و مادرم مرا ترک کردند
بالاخره روز عیدی نمود (حالا نام نداشت چه عیدی بود) ساعت ستادت
انگلیس ساعت ده را اعلام کرد پس از آنکه دعوائی کاملی تا شوهر خود
کردم چادرم را سر کرده و مستقیماً منزل پدر آمدم . هر چه پدر و
مادرم اصرار کردند با تهدید نمودند فائده نبخشید پس از گریه و زاری
کاری نیکردم ؟

آخر حاجی چون دید من از منزل پدر بر نداشتم عوس ایستاده
نمودش تنزل ما آمده تا پدر و مادرم ما را گریه دهند و ما را بچه متتام

و مرا بعنوان عدم تمکین از خانه پدری بیرون آورده و محکوم شدم که باید با حاجی سازگار باشم. او بر زجر و زحمات خود افزود يك نفر را موکل من قرار داد و ضمناً باو اختیار داد که همه قسم از من عواظیت نموده با کسی رفت و آمد نکنم و از خانه هم قدم بیرون نگذارم باز این فشارها و صدمات فائده بخشید باز دیگر موکل خود را هم غافل کرده فرار نمودم آخر الامر راست و پوست کنده ماندم گفتم اگر طلاق مرا از این حاجی نگیری با تریاک میخورم یا فرار میکنم و بگوشه پنهان میشوم که ابداً مرا پیدا نکنند!

پدر و مادرم در اثر این تهدید هر اسان شده و میترسیدند مبادا که سر شکستگی خانواده خود را فراهم آورم نزدیکان فامیل جمع شدند که کار را فیصله دهند. قضایا را برای حاجی بیان کردند و پس از رفت و آمد ها و خرج کردن ها هر چه داشتم از مهر و نقد حلال کردم و طلاق گرفتم!

حقیقه در زنا شویی تجانس اخلاق و روحیات بین زن و شوهر اول شرط عمده است دارائی و اسم و رسم ابداء در مقابل سخنیت و مجالست ارزشی ندارد!

واقعاً نمیدانستم امیر خان پسر دائی من چشمش عقب من است. در این دو سال از هر هوس افتادم نه گردش میرفتم و نه معاشرت با کسی داشتم و نه رفاقت! يك آدم ساده بی آزار که با مادر و پدر و برادرهای خود شب و روز خویش را ببطالت میگذراندم آن هوسهای جوانی و آن آرزوهای دختری معلوم است که در دامن يك شخص بیگانه در معرض جلوه و نمایش میآمد دیگر از جوش و خروش میافتند آن اشعار دوستی

و ادبیات و موسیقی برستی که مرا همواره تهییج میگرد یکباره خاموش شد
غیر از خواندن رمانها و سرگذشتهای مجنون، رفتن روضه برای شنیدن
مصیبتها بهیچ چیز دل نمی بستم، طبیعتاً يك آدم رنجور و مستمندی شدم
که ابتدا در فکر خودم نبودم پدر و مادرم هم چندان وقتی بمن نمیگذارند
آن مهر و محبت های طفولیت؛ آن دوستی ها همه را گویا برای آنکه حاجی
را نخواسم فراموش کردند!

در این دو سال امیر خان بکلاس بازده رسید: موقعی است که
باید سال دیگر از مدرسه دیپلم گرفته و زندگانی خود را در آن دیپلم
و تحصیلات خود نامین نماید! هر روز منزل ما میآمد و از دیدن من
خرسند میشد: من واقعا نمیدانستم که او واله و شادای من است!
آخر روزی ناگذنی بمن نوشت این مضمون:

عزیزم

« خوشاوندی، چند سال معاشرت، محبت، آيا کافی نبود که
« آشنا با اخلاق و روحیات من بوده و مرا برای خود و از آن خود داشته
« باشی؟ من تصور میکردم، احساسات و عواطف تو همانطور که در قلب
« من رسوخ پیدا کرده محبت ها و نوازشهای من هم در تو نایب داشته
« و هم فکری و معلومات بالاخره ترا و ادار خواهد کرد که خود را از
« آن من بدانی!

« در این مدت که تو سر مدامان دیگری آنداردی میدانی چه ر
« من آندست؟ نمی توانم شرح آندشته را برای تو بنویسم ا قلم ناری و
« ناری ندارد!

« اینک دو سال است که تو از خانه شوهر دست کشیده من هم

« چندین سال است با قلب خودم در کشمکشم؛ آخر تاب و توان از من
 « ربهود. بدون ترس و واهمه ابراز مطلب کردم آیا تو میخواهی
 « جوانی که پای بند تو است قربان ببوفائدهای خود کنی؟

« عزیزم اجازه بده احساسات و عواطف خود را نشان تو کرده
 « مهر و سیله هست و سائل از دواج خود را فراهم آوریم خدا گواه است
 « مدرسه، درس و بالاخره خود را فراموش کرده ام هر روز بهانه
 « بعارف خانه تو میابم و از دیدن تو محظوظ میشوم بارها در خیابان
 (و در حریم منزل تو قدم زده و ساعات خود را طری میگذرانم. منتظرم)
 (که از طرف تو هم ابرار لطفی شود دیگر بیش از این نمیتوانم چیزی)
 (بنویسم چرا که طیش قلب مانع ابراز عشق است ! آنکه بامید نوزنده)
 (است : امیر)

کاغذ را توسط برادر کوچکم بمن رساند وقتی کاغذ را خواندم دلم
 طپید از بس از دنیا بیزار شده بودم عوض اینکه جواب کاغذ او را بدهم
 همینکه منزل ما آمد رفتم در مقابل چشم او کاغذش را از اطاق خود
 آوردم پاره پاره کردم و ریختم توی باغچه. تا آن حالت خندان و مژیسمی
 که بطرف من آمد یک مرتبه این حرکت مثل این بود که قلب او را از جای
 بر کند، بی اختیار داد زده و گریه اش گرفت. و برای آنکه کسی مطلع
 نشود زود از خانه بیرون رفت!

کاغذ دیگری نوشت عوض اینکه او هم در این کاغذ فحش بدهد
 اوقات تلخی کند جبران اخلاقی کرده و بر نوازش و محبت خود افزود
 بیشتر اظهار کوچکی کرد من بعضی جمله های کوچک آن را حفظ
 کرده ام، نوشته بود:

(تو مختاری که رسته قلب مرا از هم بگسلائی ! تو آزادی که مرا)
 (وقتی بدیدن تو آمدم در قفسی محبوس سازی ! تو با اسلحه سرد خود)
 (مرا پریشان و دیوانه کردی تو قادری مرا با اسلحه گرم فدای خود کنی)
 (پاره کردن کاغذ مانند این بود که قلب مرا با خنجر زهر آلودی پاره)
 (پاره کنی باز من خود را از آن تو میدانستم و برای تو میدانم و برای تو)
 (هم زنده ام !)

بار دیگر که باز منزل ما آمد کاغذش را در مقابل چشمهاست او
 سوزاندم گریه کرد بر سر و روی خود زد و فریاد نمود و بالاخره از منزل
 خارج شد !

این بی اعتنائی های من باعث شد که فکری را حوال خود کند ؛
 چند روز گذشت ، سه عدد نان شیرینی توسط برادر من برای من
 فرستاد من در اول بار فکر کردم که مبادا در این شیرینی ها سمی باشد بخود
 دلداری دادم دو عدد آنرا خودم خوردم و یکی را هم برادر دادم
 خوردن من همان شد و سم محبت دام اندیز من گشت !

ندانستم این جوان این سم را از کجا بدست آورده و تابع کرده ، د
 آنا ریاضت کشیده و شبها بیدار بوده و بخود زحمت داده تا بدست آورده
 است ؟ نمیدانم همینقدر میدانم پس از آنکه مطه من شد که من شیرینی ها
 را خوردم کاغذی نوشت خیلی بطور آرامی و محبت بهمیچو جد از گذشته
 که منم نبود من وقتی کاغذ را خواندم بی اختیار شدم اشکم فرو ریخت
 کاغذ او را جواب دادم . بعد از آنکه جواب من باو رسید برای یادگاری
 يك انگشتری خریدم و فرستادم من هم در مقابل جوراب و دستمال و عطر

خریدم و فرستادم و در گوشهٔ دستمال اسم او را به انگلیسی نوشتم و روانه داشتم!

امیر جوراب و دستمال و عطر مرا در جامه دان خود محفوظ داشت هر روز صبح که بمدرسه میرفت می‌آمد بسر وقت جامه دان. جامه دان را باز کرده جوراب و دستمال و عطر را بیرون آورده و قریب نیمساعت در ضمن اینکه با آنها صحبت و درد دل میکرد گریه و زاری نموده و میخشم خود می چسبانیید! همینطور تا موقع عصر که از مدرسه مراجعت مینمود باز همان عمل را تکرار کرده بطوریکه چشمها از شدت گریه و زاری سرخ میشد!

امیر خان خدمتکاری داشت چون پسر مردگی او را احساس کرد عملیاتش را تحت نظر گرفت و چون او را در این عمل مصرو مستقیم دید مادرش قضایا را گفت.

مادرش همینکه از این خبر مطلع شد بسر جامه دان او آمده قفل را باز و دستمال و جوراب و عطر را بیرون آورده و در صندوق خود پنهان میکند. عصری که امیر خان از مدرسه مراجعت مینماید دنبال کار خود میرود همینکه میفهمد دستمال و جوراب و عطر را برده اند گریه و زاری خود را سر داده با داد و فریاد اول بنخدمتکار بعد بمادرش حمله میکند و مادرش دستمال و جوراب و عطر را پس داده و حقیقت مطلب را از او میخواهد! شب که پدر منزل میآید او را صدا کرده و پس از صحبتهای متفرقه چون حقیقت مطلب را نمیتواند اظهار کند در صدد کنجکاو بر میآیند.

این جا در عوض اینکه امیر خان اعتنائی بکنجکاوها و نجسات

مادر و خدیوکار خود نکند و از دستمال و جوراب و عطری که من داده بودم صرف نظر نماید و شرح آنرا برای من بنویسد. البته من در عوض چیزهای بهتری می‌خریدم و تقدیم می‌کردم برای آنکه این موضوع کشف نشود او نتوانست خود داری کند؛ بلکه در موقع مطالبه آنها از مادر خود بقدری محزون و پریشان و بغض کلومی او را گرفته بود که مورد سوء ظن واقع گردید. پدر و مادرش واسطه‌ها برانگیختند؛ رفقا و همشاگردهای او که برای مذاکره دروس برای بدین منزل آنها می‌آمدند و داشتند که حقایق را از امیرخان سؤال کنند؛ او هم استتکاف می‌کرد و حاشا می‌زد و لی از قرار معلوم - بواسطه بی‌مبالایی او در حفظ اسرار و کاغذهای من - یکی از ناعه‌های مرا در بیان کتاب‌ها و کاغذهای مدرسه او بدست آورده و حقایق تکباره مکشوف کردند. حلاسه همینکه فهمیدند غوغا کردند که دیگر امیرخان منزل مانند!

حالا من از نتیجه خوردن آن شیرینیها و او در نتیجه معاشرتهای طولانی بمن انس و الفت پیدا کرده و چه بر ما گذشت برای تو اگر اجازه دهی وقت دیگر صحبت میکنم زیرا که از شاهزاد، عبدالعظیم آعدد و خسته هستم. فرخ جان، برای فردا شب بقیه سرگذشت خود را نقل و بنمایم. فرخ دیگر چیزی نگفت و بانظار فردا شب و شنیدن بقیه سرگذشت زینت استراحت کرد

فصل شانزدهم

- « عمده علت شکست بی‌دری و سبب پیرشانی »
- « قوای ملی نداشتن تعلیم جنگی و آلات و »
- « تسلیحه ذخیره بوده است . »

فرونت غرب

ما در فصول سابق گفتیم که نقشه قشون روس در ایران این بود که قزوین را برای مرکزیت قوای خود تعیین نمودند و از آنجا قشون را بدو دسته تقسیم یک دسته بطرف همدان و کرمانشاهان و یک دسته بطرف قم و ساوه رفته که آنها هم بدو قسمت منقسم شدند یک قسمت پس از تصرف قم و کلانان بطرف عراق و قسمت دیگر بطرف اصفهان رفتند اینک به پیشیم آن دسته اولی که بطرف همدان رهسپار شدند چه کردند قشون روس در همان موقع که بساوه حمله کرده و قم را متصرف شدند دسته دیگر آنها بسمت همدان بیدشرفت کرده آن شهر را نیز در حیطه اقتدار خود در آوردند.

بین ژاندارم و قزاق ایرانی در این موقع که تاریخ آنرا شرح می‌دهیم رقابت‌هایی بوده حتی بطوریکه در آنروزها شایع بود گویا در جنگ رباط کریم نكعه قزاق ایرانی هم شرکت داشتند چنانکه قبل از تصرف همدان بین ژاندارم و قزاق جنگی واقع و تفصیل آن از اینقرار است :

يك پست ژاندارم را قزاقها خلع سلاح کرده رئیس ژاندارم‌ری
 اسلحه را از آنها خواسته و ندادند جنگ واقع و از ابتدای آفتاب جنگ
 شروع میشود ژاندارم‌ها مصلی را که سابقاً قزاقها سنگر بندی نموده و
 برای خودشان استحکامات در آنجا ساخته بودند محاصره میکنند تا دو
 ساعت از آفتاب گذشته جنگ امتداد داشته است قزاقها در مقابل ژاندارم‌ها
 نتوانستند مقاومت نمایند عده با اسلحه فرار و عده هم بخانه آقا میرزاسید
 محمد بختهد پناه‌مند میشوند تقریباً دو پست نفر آنها را ژاندارم‌ری خلع
 سلاح نموده مصلی را از دست آنها میگرفتند يك عمده توپ شنیدر و يك
 مترالیوز هم از آنها گرفته میشود و جنگ خسته پیدا میکند از طرف
 رئیس الوزراء بعد از ظهر آن روز حکمران همدان و مازرچایسازم رئیس
 ژاندارم‌ری احضار و برای امنیت آنها دستور داده متعاقب آن مازرچایساز
 از ریاست ژاندارم‌ری همدان مستعفی و مازر محمدتقی خان رئیس ژاندارم
 می شود

پس از آنکه قشون روس در محل آلجی با سده ژاندارم و مجاهد
 مقابله و جنگ میکنند ابلاغیه در طهران بدین مضمون از طرف سفارت
 روس منتشر میشود:

« ابلاغیه روس مورخه غره صفر مطابق ۲۶ ستامبر ۱۹۱۵ -
 « حرکت قشون امپراطوری که در علیه اغتشاش کنندگان و اشراک
 « ایرانی که بهیچوجه اوامر دولت عالی ایران را محمل بوجه قرار نداده
 « و الماعت نگارده استاصیونهای راه شوسه را قرب همدان حرات
 « نموده اند از دیروز ۲۵ ستامبر شروع شد و در عمل آلجی با دشمنان
 « که مریدان ازیناصد نفر ژاندارم و هزار و دو پست نفر شراهدا حیر آنهاها »

« که دو عراده توپ و يك پولیمت داشته مقابله و زد و خورد واقع گردید »
 « دشمنان بکلی شکست خورده بدون اینکه يك تیر توپ خالی کنند قشون »
 « امپراطوری آوج را متصرف شدند. پس از فرار مفسدین قشون روس »
 « از آوج بسلاطان بولاغ آمده و در آنجا آشوب طلبان را کاملاً شکست »
 « داده منهزم نمود »

« از تأثیر موفقیت قشون روس و شکست مفسدین تمام سرکردگان »
 « و روسای آذربایجان حتی سیهبند در عثمانی شهر همدان را نخواستند کرده »
 « بطرف کرمانشاهان فرار اختیار نمودند »

راجع باین فتح ژنرال نارائف تلگرافی بحاکم و کارگذار قزوین
 مختاره نموده که مراتب بعرض اولیاء دولت علیه ایران رسانیده و تبریک
 بگویند که بفضل خداوند مفسدین که اطاعت او امر دولت قانونی ایران
 نمیکردند قلع و قمع نمودند و زیر مختار دولت روس شرح این تلگراف
 را بشاه عرض و رئیس الوزراء را تبریک گفته که قشون روس موفق به
 سرکوبی بدخواهان ایران و انصراف گردید !

جنگ های عرب را میتوان بدو قسمت تقسیم کرد :

۱ - شکست قوای ملی

۲ - شکست روسها

شکست قوای ملی در جنگهای آوج - سلطان بولاغ - همدان -
 دولت آباد ملایر - کتکاور - گردنه بیدسرخ - کرمانشاه که در نتیجه
 از دست دادن همدان و کرمانشاه و کرد و قصر شیرین و غیره بوده است
 شکست روسها در نتیجه همدان و کرمانشاه مسترد گردید

عمده علت شکست پی در پی و سبب پربشانی قوای ملی نداشتن تعلیم جنگی و آلات و اسلحه ذخیره بوده است و بخصوص نظر باینگکه عثمانی ها مشغول جنگهای کوتالمباره بوده و با انگلیسها در زد و خورد بودند نمی توانستند عده کافی و کمک برای فرونت ایران گسیل دارند همین که از جنگهای مزبور فراغ حاصل کرده بدو ریکه بعد تفصیل را خواهیم دید چون روسها کرمانشاه و کرند را متصرف و نزدیک بغداد شدند توجه خود را بیشتر از بیشتر بسوی ایران معطوف داشته و کمک مهمی بقوای ایران دادند و لاوران ایرانی و عثمانی برای استرداددارالایمان کرمانشاه بقصر شیرین و کرند و هارون آباد و بالاخره بخود کرمانشاه هجوم آورده و مقصود کامیاب شدند.

اینجاست که عقیده (بان اسلامیزم) یا اتحاد اسلام که از دیر زمانی مورد توجه اشخاصی مثل نادرشاه افشار، آقا سید جمال الدین و بالاخره در این اواخر در موقع جنگ بین المللی مورد نظر متفکرین عثمانی واقع و مثل فوزی بیک آتاشه نظامی را بطهران برای توسعه این فرقه و القیام این نیت مقدس روانه داشتند صورت حقیقت پیدا کرده و میرفت برادران اسلامی شیعه و سنی برای پیشرفت عالم اسلامیت توحید مساعی کنند ولی از قرار بکند روزنامه قانون اشعار میدارد کویا این موضوع هم آت دست واقع چنانکه در شماره ۲۴ مینویسد:

«بندی از وکلای ده و کرات که من حوم شده در قم سلیمان میرزا»
 «میگفت که سامیخواهیم باروس جنگ کنیم و از آلمان برای ما کمک میرسد»
 «شما هم با ما همراهی کنید و طبع این نقشه بشوید با بطهران برگردید»
 «آن و این میگوید ما بشاهزاده گفتیم پس چرا در طهران در فرا کسیون»

« که بودید منکر این قضایا شده و مطابق قاعده حزبی این مطالب و خیالات را در فراکسیون و حزب دموکرات پنهان میکردید ؟ »

« شاهزاده میگوید : من دموکرات نبوده و نیستم من و آقای مساوات مدتهاست جزء حزب (اتحاد اسلام) هستیم و با عثمانیها هم دست شده ایم و از دموکرات و حزب جرایم دموکرات و فراکسیون استفاده برای حزب مخفی منور مینمودیم و مجبور نبوده ایم اسرار جمعیت خود را بشما و بحزب بگوئیم و کیل میگوید : مگر نه در یکی (از مواد سرانامه اتحاد اسلام است که باید کلیه مسلمین تابع مرکز) »

« خلافت باشند ؟ شاهزاده جواب میدهد که : این ما را برای خاطر »

« من که بر خلاف وطن پرستی و استقلال ایران بود برداشته اند ! »

« آن و کیل میگوید من با کسی که هفت سال يك حزب فداکار و مقدس و وطن پرستی را آلت استفاده خود نموده و بدروغ لیدر آنها شده و همه وقت با آنها بتصدیق خودش با دورویی و تذویر راه رفته و حالا هم بنام اتحاد اسلام با یول آنان میخواهد با روس انگلیس در عین بیطرفی ایران جنگ کند نمیتوانم همکاری نمایم زیرا از کجا که پس از هفت ماه یا هفت سال دیگر معاوم شود شما اتحاد اسلام هم نمیبودید (و میخواسته اید از اتحاد اسلام و از جنگ و زشو خورد با روس ها) (استفاده علیحدہ بنمائید !)

اینک برگردیم بتفصیل جنگهای ضرب :
مختصری از تفصیل جنگ آلچی و آوج و سلطان بولاغ را دیدیم
حالا بدنبال فتوحات روسها متوجه میشویم

در تاریخ ۱۰ ربیع الاول روسها در همان موقع که در ورواورن ساوه جنگ کرده و ساوه را متصرف شدند بر همدان هم غلبه پیدا کرده و در آنجا برای حمله بکرمانشاهان تدارکات زیاد می بینند. در ابتدای امر چند دفعه بطرف دولت آباد و کرمانشاه عقب نشاندن شدند ولی بالاخره قوای توپخانه خود را که همیشه باعث پیشرفت روسها در تمام جنگهای ایران بود تقسیمی زیاد نمودند که بر توپهای داوطلبان ایرانی غلبه کرده و از دو طرف بدولت آباد حمله میآوردند تا امروز جنگ ادامه داشت عصر همانروز روسها قدری عقب نشسته ولی دو باره دولت آباد را گرفتند قوای قواسوران مختیاری و زندی بطرف نهاوند عقب نشینی اختیار نمودند سوارهای لر متفرق و سوارهای کرمانشاهان بطرف بیدسرخ عقب رفتند. بعد از جنگهای طولانی که در اطراف همدان چه در حوالی دولت آباد و چه در حوالی لاسد آباد و کنگاور رخ داد مدت زیادی قوای ایرانی توانستند مواقع خود را در مقابل حملات روسها حفظ کنند گردنه بیدسرخ (همانجا نیکه آلمانها وقتی در طهران شاه را توانستند حرکت بدهند که ایران را خواهی نخواهی وارد جنگ کنند - گردنه بیدسرخ را با نقلا بیون نشان داده و در باقی جاها دستور داده بودند که جنگ و گزند نمایند فقط در گردنه بیدسرخ مدافعه و محاصره قطعی نموده سر راه روسها را بگیرند) و سایر نقاط مهمه را که ایرانیان مستحکم کرده و محافظت مینمودند سنگرهائی بود که مراکز اردوی ملی یعنی صحنه و کرمانشاه را نگاه میداشت.

قوای اردوی نظام السلطنه حکمران بروجرد و آراستان که جدیداً بنرمندگی اهل قوای ملیه ایران منصوب و با تشکیل حکومت موقتی و

تعیین وزراء که بعد شرح آن را خواهیم دید اعلان جنگ بروس و انگلیس داده و با اردوی خود مرکب از عده الوار و سواران ایل کلهر بسرداری سردار اقبال و ایل سنجانی بسرداری علی اکبرخان سردار مقتدر کاکاوندیها بریاست اعظم السلطنه، گورانیها بسرداری سالار منصور و رشیدالسلطنه، ژاندارهها بریاست صاحبمنصبان سوئدی و قشون داوطلب نادری ریاست اکبر میرزا صاحبمنصب ژاندارم و بختیارها سرکردگی امیر مفتخ و امیر جنگ و ابوالقاسم خان این نقاط را مدافعه میکردند. لکن زیادی عده دشمن مخصوصا کمی ذخیره جنگی باعث شد که سرداران اردو لارم دانستند بگرد عقب نشینی کنند

روسها در ۱۰ ربیع الاول دولت آباد ملایر را متصرف از یکطرف از راه کنکاور کهنه بنهاوند فشار میاورند و از طرف دیگر از طریق کنکاور باستحکام بید سرخ حمله میکنند

اینجاست محل امیدواری آلپانها زیرا که استحکامات آن مدرها محفوظ مانده و هر روز مواقع مهمه را مستحکم تر مینمودند و بی افسوس عقب نشینی های بی در بی قوای غیر منظم داوطلب و بی نظمی هائی که در کار اردوی مختلف حکمفرما بود همه را دلسرد و بریشان نمود چنانکه عده زیادی از سوارهای متفرقه در کرمانشاه جمع شده بود ندکه برای جنگ فائده نداشته عده داوطلب قشون نادری هم که هنوز مشق و دیسپلین نمیدانستند کان نمیرفت که برای میدان جنگ و جودشان مفید واقع شود فقط قوه منظمی که جنگ میکرد: يك فوج قشون عثمانی ۷۰۰ نفر پیاده نظام و ۳۰۰ نفر سواره که با چهار عمده توپ بزرگ و چهار مترالیوز و در تحت ریاست کاپیتان محمدعلی بیک می جنگیدند و قریب دو

هزار نفر ژاندارم منظم بود بیچاره قرا سورا نهایی ایرانی که مدتی بود لای تقطع بدون تعطیل جنگ میکردند و ابتدا کمک بانها میرسید و با ایاس تابستانی و کیوه در پشت سنگرهای پر از رف بید سرخ در مقابل روسها و آتش خانه قشون مکمل و مسلح زد و خورد و مدافعه میکردند رشادت ها با بخرج داده بافتاری ها کردند. در عوض برای قشون روس مرتبا از قزوین و گیلان کمک میرسید و قشون ذخیره تازه نفس با سداد میامدند

در این جا جوانی که رشادت ها و شجاعت های او را فر مانده قشون یچشم دیده و بخصوص نحر بکات و آتش و نجات و دلگرمی پائی که با قشون میداد و لای تقطع از سنگر خود خارج و بدون ترس و واهمه برای دلداری سنگر های رفقای جنگی خود میشتافت مورد توجه عموم صاحب منصبان واقع در همه از هم اسم و درجه او را سپر میداد

فر مانده فوج حبیب اللہ خان و محمد تقی خان که هر کدام در جنگ های مختلف رشادت ها دارند - معرفی این جوان را خواستند عموم صاحب منصبان هم می خواهند او را بشناسند آخر جوان دیگری که همیشه با ابرج هم رکاب بود فریاد زد این ابرج است ، اچو دان ابرج است ، همه قشون با افتخار او و رشادت ها و دلگرمی های او یکسرتابه هورا کشیده و یک سنگر جلو تر رفتند

ابرج از کجا پیدا شده چطور خود را بتوای ملی رسانید ؟ این موضوع را بعد خواهیم دید . معذالک این رشادت ها بجائی نرسید عده ژاندارم فی ایاس و فرسنگه سر ماخیز ده و بیخ زده بالاخره تاب مقاومت بیارردند از روز ۱۵ ربیع الثانی جنگ سخت و حملات ماضی شروع شد روسها از ۲۵ طرف شروع نمودند قزاقی احتیاطی لای تقطع را سد کردند

روسها جری شدند و کار مشکل گردید و بیم آن میرفت که مقامات قزوئیه و بیدسرخ را روسها بحمله بگیرند

شب ۱۸ ربیع الثانی بلاضطرار امر داده شد که سنگرهای خود را تخلیه نموده و مدافعین عقب نشینی اختیار کنند

بارانهای بی دریغی، سرما و باد سرد سختی که در آن گرده های مخوف و کنگره های دیوپیکر پیچیده و بر سر و روی ژاندارم های بی بار و بار میزد گویا فقط برای ازما در آوردن آنهاست که این شدت میوزد!

عبور از راه های پر گل و خراب خیلی مشکل بنظر میاید معیناً سختی راه و فشار قشون روس قوای ملی ایران و فوج عثمانی بدون تلفات عقب نشسته و خود را از آنها دور ساختند آری آنها رفتند و راه را برای روسها باز گذارند! روسها هم خود را بسمت کرمانشاه کشانده در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی شهر کرمانشاه را متصرف شدند

ابلاغیه سفارت روس در این موقع چنین اشعار میدارد

فزونت کرمانشاهان ۲۰ ربیع الثانی ازهمدان بطهران .
 (خوش بختانه در نتیجه محاربات خونین دشمن را از مواقع «
 مستحکمه بیدسرخ که عساکر ترك قرار داشتند خارج ساختیم و طرف «
 عصر قصبه صحنه را اشغال نمودیم قشون عثمانی که تقریباً سه هزار نفر «
 میشوند با ۱۲ عراده توپ در حال جنگ مشغول عقب نشینی بطرف «
 کرمانشاه می باشند»

قشون ملی ایران و عثمانی همینکه سنگرهای بیدسرخ را تخلیه نموده در سنگرهای کرمانشاه اقامت گزیدند

روسها روز بروز بر عده قوای خود افزوده و حملات سخت وارد میاوردند. باز سنگرهای کردند را مانند سنگرهای بید سرخ چندی حفاظت کرده و بخصوص سنجابی ها سخت حمله میکردند ولی در مقابل کثرت عده روسها تاب مقاومت نیاوردند. مانند سنگرهای بید سرخ سنگرهای خود را بر وسها واگذار کردند و این جا تخلیه کردند و قصر شیرین حتمی لرزید اول قشون غیر منظم عقب نشست بعد قوای ژاندارم در تعقیب آنها عقب کشیدند يك عده قراقران بسر کردگی باور حبیب الله خان رشادت فوق العاده بمنصه ظهور رساندند.

قوای کردند که عقب می نشست دچار فشار دشمن شد و نزدیک بود دشمن بر آنها غلبه کند! این جاست که ایرج خود نمائی بخرج داد! این جاست که ایرج از خود گذشت! این جاست که ایرج خود را بباور حبیب الله خان رسانده و در تحت فرماندهی ارمی جنگند این جنگ رشادت ها بخرج دادند! باور حبیب الله خان جلوی روسها را بستند خود را مابین قشون روس و قشون خسته و کوفته ملی افکند.

ایرج در این روز با آنکه فوق العاده خسته شده بود معذالک دست از رشادت خود نکشید. با خواندن اشعار رزمی و بشور بر ادکیختن قوای منهزم را تقویت نموده شجاعت ها بخرج داده! يك روز جنگ طول کشید و با تلفات کم قوای ملی ایران و قوای عثمانی تا خاتمین عقب نشسته و روسها هم آنها را تعقیب مینمودند.

در خارج خاتمین جنگی واقع بیش قراقران روس شکست خوردند. عقب نشسته و در سرحد ایران سنار مندی نموده همانجا اقامت لرزیدند.

گو یا پس از این شکست های بی درنی قوای ملی بوده است که سازانوف در نطق خود در مجلس دومای روس میگوید .

« دولت ضعیف ایران عاجز و شکسته است لهذا ما خود اقدام بدفع ایرانیانی که با قوای آلمان و عثمانی بنا مخالفت میکردند نمودیم . »
 « اوضاع اصلاح شد و شاه ارادت و بندگی خود در ابه تزار عرض کرد . »



فصل هفدهم

- « زندگانی اروپاییها یا زندگانی ایرانیها »
- « فرق عمده که دارد همین است که اروپاییها ،
- « هر اطالی را مخصوص امری نموده و اطاق ،
- « پذیرائی ، اطاق خواب ، ناهار خانه همه »
- « عابجه و بچری است ولی زندگانی و وسائل »
- « زندگانی ایرانی همه در یک اطاق جمع است »

۱۹۳

سرگردانی

ساعت مسجد . . اصفهان ده زنگ زد مهر انگیز گوش داد دست
د و بغروب است حالا کجا باید رفت و سراغ ابرج را از کی بگیرم ؟ رکاب
بر الاغ کشید و لاینقطع آنرا سیخ میزد
چطور مهر انگیز مشوقه خر سوار شد و چرا دگر دلبران
نشست ؟

ما وقتی مهر انگیز را بحال خود گذاشتم که با اشخاص مختلف در آن
دلبران پستی نشسته اطرف قم ، یاهد همواره رو را از در بچه دلبران
بیرون کرده و مناظر اطراف را تماشا میکرد اندامی حرف نمزد
و کسی گوش نمداد فقط شخصی که بحال او توجه داشت و اعمال او را
در تحت نظر گرفت گاهی گاهی نام توجه نموده و از او سوء ظن حاصل کرد

بهمین منظور در منزل آخر نزدیک قم خود را از نظر او دور داشته و بجائی مخفی شد دلیران بجز کت آمد و مهر انگیز را جا گذارد هر چه مسا فرین اظهار کردند يك نفر مامیان راه مانده است سورچی اعتنائی نکرده با اسب های تازه نفس بسمت قم رو آورد. مهر انگیز پس از يك روز توقف، الاغی کرایه کرده بقم آمد و در آنجا از اداره ژاندارمری و ژاندارم و قوای ملی وارد وی بجات ملی اثری ندید روسهادر آن جا دست انداخته و حکومت و غیره را بعهده گرفته بودند. چون در حال تفحص برآمد گفتند: ژانداره ها سمت اصفهان رفته اند مهر انگیز: لاغ دیگری کرایه کرده بطرف اصفهان رهسپار شد و آن شخص که مهر انگیز را در تحت نظر داشت از ماموریت خود برسیدن قم شرحی برای فرسخ و زینت نوشت و آنها را از قضیه مسبوق داشت وقتی مهر انگیز وارد اصفهان گشت اول خیالی که بنظرش رسید این بود که فی الفور جستجو از ایرج کنند در ضمن راه از يك نفر عابر سؤال میکنند اداره ژاندارمری کجاست؟ در جواب آن شخص ناشناس میگوید مگر تازه وارد شده اید؟ - بلی تقریباً نیم ساعت میشود - ژاندارمری سابقاً در باغ دولتی اداره داشته است - مهر انگیز با کمال تعجب مگر اداره ژاندارمری حالا لیست و از اینجا کوچ کرده اند؟

- مدتی است که اساس این اداره از اصفهان رچیده شده است و در -ها جای آنها را گرفته اند

- بطور وای یعنی حالا بهم خورد است؟ - بلی بهم خورد و انتقال بفروانت جنگ شده است مهر انگیز در جای خود ایستاده مات و مبهوت لریزه را اندامش مستولی میشود نمیداند چه میشود از شدت پریشانی

خاطر همانجا پاهای او سست شده روی زمین نشسته و دست بکمر میگیرد شخص ناشناس از این حرکت متعجب شده آهسته پیش خود میگوید و ای بی چاره گویا برادر یا شوهرش ژاندارم بوده و از راه دور برای ملاقات او آمده است لا خواهر جان: مگر برادر یا شوهر شما ژاندارم بوده است مهر انگیز چیزی در جواب نمیگوید، سر بگر ببان تفکر فرو برده شروع بهای های گریستن میکند، دل مرد غریب بدر آمده میگوید: اگر میدانستم اینطور این زن بی چاره از شنیدن این کلمات متأثر میشود هرگز ابرازی نمیکردم... و ای بی چاره... خدا صبرت دهد

خواهر جان گریه مکن، شاید این طور نباشد، بر خیز و برو تجسس کن منهم اینطور شنیده ام ولی ممکن است تماموریت دیگر رفته باشند، بر خیز برویم منزل قدری استراحت کن، مرد ناشناس دست او را گرفته و بطرف منزل خود میبرد... ابتدا خودش جلو تر رفته بعیال خود میگوید: این زن غریب این شهر است کسی را ندارد نمیدانم شوهر یا برادرش ژاندارم بوده و بقصد دیدن آنها از راه دور آمده است، توجه کن اسباب آسایش خاطر او را بخوبی مهیا نما، مرد غریب مهر انگیز را بدست عیال خود میسپرد و خود از خانه برای تهیه لوازم مهمان نوازی از منزل بیرون میرود مهر انگیز هنوز در زیر چادر گریه میگرد و بر عاقبت و سرانجام خود ناسف میخورد

زنان که از قرار معلوم یکی مادر و دیگری عیال مرد ناشناس است دست او را گرفته و باطاق پذیرائی میبرد

اطلاق پذیرائی اطلاق طالار مانندی است که دارای رف و طاقچه های متعدد است و تمام لوازم و اشیاء زندگانی از بلور آلات و سیاور و

لوازم چای همه در طاقچه ها و بالای رف چیده و مهیاست ، يك شمایل هم در وسط اطاق نظربیننده را جلب میکند ، آینه های کوچک و متعدد هم در دو طرف شمایل قرار داده شده است بشقاب های چینی و بلور و لوازم آجیل خوری و شیرینی خوری سبز و آبی و قرمز همه قسم آئینه که امروز اروپائیان در بوفه ها و دولاچه های مخصوص قرار میدهند در این اطاق در نوي طاقچه ها جمع است

زندگانی اروپائیها با زندگانی ایرانیها فرق عمده که دارد همین است که اروپائیها هر اطاقی را مخصوص امری نموده و اطاق پذیرائی ، اطاق خواب ، نهارخانه همه علیحده و مجزی است ولی زندگانی و وسایل زندگانی ایرانی همه در يك اطاق جمع است .

در همین اطاق دو توشك بزرگ در بالای اطاق قرار داده شده و دو رختخواب پیچیده هم پشتی آنهاست

معلوم است زندگانی محقری است اما احتیاجی بنویگران ندارند زن صاحب خانه فوراً چادر نمازی برای او آورده چون مهر انگیز تقاضا میکند می آسایش گزینند و بخوابد در همان اطاق پذیرائی روی تَشك استراحت می نماید زن میزبان سماور را آتش کرده همینکه شوهرش می آید مهر انگیز هم از خواب بر خاسته پس از صرف چای مشغول کشیدن قلیان میشوند . ابتدا زن میزبان شروع بسخن نموده ، میگوید : شما تا بحال باصفهان نیامده اید ؟

— هیچ ، تازه اولین دفعه است که باهزاران زحمت و مشقت باین

شهر آمده ام !

— شما از اهل کجا هستید ؟ — من نهران ، هتم

- تهران چه جور جایی است ؟ ... شهر عظیمی است
- کجا می‌کنم بزرگترین شهر های ایران و قشنگ ترین آنها باشد ؟
- نه اینطور نیست ... حریم اصفهان خیلی وسیع تر است چرا که تمام باغات در خود شهر واقع شده شاید طهران قشنگ تر و وضعیاتش بهتر باشد ولی اصفهان شهر طبیعی است رودخانه از آن میگذرد که باعث قشنگی و صفای آن است . امیدوارم فردا با هم بنقاط قشنگ و تماشاگرایی این شهر خواهیم رفت
- شوهر شما همین مرد است که در حق من اینقدر نیکوئی کرد ؟ من همیشه رهین منت او هستم چرا که من در این شهر با کسی دوست ندارم کسی را هم نمی‌شناسم اگر این مرد نبود من نمیدانستم در کجایم صبح خوابیده یا گرفتار عس و مردمان بد میشدم خدا عمرش بدهد اسم شوهر شما چیست و چه کاری دارد ؟
- شوهر من اسمش محمدعلی شغلش پدشخدمتی اداره روزنامه است
- اداره روزنامه ؟ چه روزنامه ؟ اسمش چیست ؟
- زاینده رود — زاینده رود یعنی چه ؟
- زاینده رود اسم رودخانه است که از وسط این شهر میگذرد انشاءالله امیدواریم امشب رفع خستگی بشود فردا بنجاشای رودخانه هم میرویم . — انشاءالله
- اسم من زیور سلطان فراموش کردم اسم شما را بپرسم .
- اسم من اعظم . . .
- مهر انگیز ترا می‌دیش بینی از بعضی چیزها اسم خود را اعظم معرفی کرد . در این ضمن صدای درب بلند شد و محمدعلی وارد خانه گردید و

لوازمی که برای پذیرائی میبهران تازه وارد تهیه دیده بود بعیال خود داد
شب بود، کرسی گرم، دور هم نشسته با کمال محبت و صمیمیت
صحبت میداشتند شب چره ایرانی از تخمه و سنجد و قیسی و بادام و
گردو روی کرسی گذاشته و مشغول خوردن بودند.

محمدعلی اجازه خواست که احوال خانم را بپرسد و ضمناً مایل
بود سرگذشت او را بداند، پرسید: خانم به بخشید شوهر سرکار چـز و
اداره ژاندارمری بودند یا یکی از اقوام شما؟ . . .

— شوهرم تقریباً در اداره ژاندارمری خدمت میکرد. — چقدر
مدت میشود؟

— آنقدر مدتی نیست بتازگی داخل این اداره شده ولی ندانم
غفلتاً چه قسم اتفاقات او را باین صفحات کشانید . . .

— بشما خبر داد که کجا خواهم رفت؟ — نه چیزی نگفت فقط در
موقع مسافرت اطلاع داد که خیال سفر دارم بعد از چند وقت تلگرافی
از قم مخایره کرد و مرا باصفهان خواند من هم دیوانه وار باصفهان . . .
مهر انگیز بی اختیار کلام خود را قطع کرد، آهسته آهسته زیر چادر
گریه میکند محمدعلی او را دلداری داده و بصورتوصیه میکند شب گذشت فردا
محمدعلی سفارش کرد بعیال خود که اعظم خانم را بگردش جلفا و اطراف
ببرد مهر انگیز نازیور سلطان عیال محمدعلی براه افتادند مستقیماً در طول
رودخانه زابنده رود گذشته بخیا بان چهار باغ وارد شدند رودخانه مزبور قابل
کشتی رانی نیست و در زمستان طغیان نموده آب رودخانه زباد میشود
ولی برای اصفهان و باکیزکی و ترهت هوا و حاصل خیزی جلگه اصفهان
بهترین هدیه آسمانی است، در پشت کوه های جنوبی رودخانه دیگری موسوم
باب کرن جاری است شاه عباس کبیر میخواست این دو رودخانه را بهم

همچنان گرداند ولی عمرش کفایت نکرد کلبه آب رودخانه مزبور در سحرای
نمک زار فرورفته و به دور میروید

در روی رودخانه زاینده رود چهار پل ساخته شده است یکی
از آن پل ها معروف به پل اللهوردیخان یا پل جلفاست که از سنگ و آجر
ساخته شده سه پل دیگر یکی قسمت بالای جلفا و دو پل قسمت پائین
آن پل بنا شده است

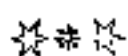
در ضمن اینکه مهرانگیز بتماشای رودخانه مشغول بود و بازیدر
سلطان آهسته آهسته قدم میزدند جوانی بلند بالا بر روی اسب سوار دید
که در طول رودخانه مشغول گردش است. مهرانگیز همین که این جوان
را دید بی اختیار در جای خود سرود شد باد ارج که در ابتدای دوستی
اورا بهمین هیئت دید بود آمده اجازه گرفت که بکوشه اسزاحت کند
جوان آمد از مقابل او گذشت مهرانگیز عکس جمال او را در آب تماشا
نمود سر را میان دو دست فشار داد چند قطره اشک ریخت دیگر طاقت
حرکت نداشت

عباد محمد علی مهرانگیز وعده داد که برای دیدن جانای اصغهان
عصری بگردش روند عصر همان روز با اتفاق برای دیدن کلنی از آمدن جانای
و همسپار شدند

روزها برای منوال بگذشت : مهرانگیز میهمانی بود که همه قسم
کمال و مساعدت خانگی بهمال محمد علی میبارد همیشه سخنان خوب و
سر گذشت های مختلف و تشریح اوضاع و اخلاق مردم طهران آنها را سر
گرم مینمود

یکشب که در آن روز خیاطی کرده و برای دوستان زیور سلطان لباس دوخته و مورد توجه واقع شده بود از محمدعلی که او را پدر میخواند تقاضا میکند که چرخ خیاطی عیالش را با او تفویض نموده اطاقی را در آن حوالی اجاره کرده مخصوص خیاطی قرار دهد ضمناً دوستان و همسایگان را ترغیب نماید باینکه مرجوعات خیاطی را با او واگذار کنند که هم مخارج زندگانی خود را در آورد و هم بیکار نماند

این پیشنهاد مورد قبول محمدعلی واقع و لوازم این کار را تهیه دیده و جزاً مهر انگیز مشغول خیاطی گردید ضمناً سلیقه او که سلیقه طهرانیه است و در ولایات ایران توجهی بان نمیشود مورد مذاکرات نسوان اطفهان واقع شده کارش کم کم رونق گرفت ضمناً محمدعلی که برای جمع آوری وجوه آبونمان و توزیع روزنامه، با اکثر مردم رابطه داشت برای او بهترین معرف بود و هر وقت از ارباب خود تقاضا میکرد که در روزنامه زاینده رود شرحی راجع بخياط خانه مزبور بنویسد کوتاهی نمیشد شاگردان متعدد برای تعلیم بان خياطخانه مراجعه میکردند در ضمن تابلوئی هم برای خياطخانه تهیه دیده و بخياطخانه بانوان نامزد کرد و با سرکر و خياطخانه های لوکس و شیک - مد پارسی و غیره در خصوص ژورنالها و مدهای مختلف مکاتبات میکرد در حقیقت علاوه بر آنکه توانست از دسترنج خود زندگانی خود را اداره کند چه بسا اوقات که کمک زندگانی و عائله محمد علی هم مینمود



امازبنت و فرخ وقتی که از قم بوسیله سرور اقدس کاغذی دریافت

کردند و دانستند که مهر انگیز خود را مخفی کرده است - در صدد برآمدند که از طریق دیگر موجب ابداء او و مادر بزرگش را فراهم نمایند و آن اینکه پدر و زن پدر مهر انگیز اطلاع دهند که قمر تاج مهر انگیز را فرار داده ضمناً تهمتی هم باو زدند

که از فرار معلوم برای آنکه رسوائی و اقتضاح او از حد گذشته بود نمی توانست دیگر در طهران میان مردم سر بلند کند، او را از طهران بقم فرستاد

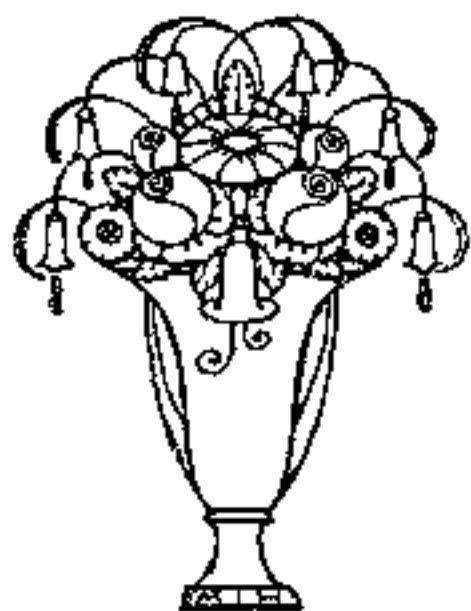
اما قمر تاج بنا بتوصیه مهر انگیز بلافاصله از آن خانه اسباب کشی کرد و رفت در جای دیگری منزل گرفت هم برای آنکه چندی از انتظار مخفی شده باشد و خواستگاران مهر انگیز را فراموش کنند و هم برای اینکه خودش گرفتار پدر و زن پدر مهر انگیز نشود و کسی هم ندانست بکجا منزل گرفته است!

۱۳۰۴-۱۳۰۵

تکیه رضاقلی خان نمره ۱۵ خانه است که درب قرمز قدیمی دارد بالا خانه و ایوانی در اول نظر جلب توجه میکند. این بالاخانه درهائی کرکری دارد که از بیرون کوچه درون اطاق را نمیتوان دید ولی از درون اطاق بیرون کوچه بخوبی نمایان است یکی از خواستگاران که همواره در سراغ مهر انگیز بود در آن کوچه از هر کس منزل... السلطان عضو وزارت داخله را سؤال میکرد زن پدر مهر انگیز که در آن بالاخانه بود اسم شوهر خود اشمنده کلفت خود را سراغ آن زن فرستاد زن وقتی رو برو شد معلوم گردید خواستگاری است برای مهر انگیز ضمناً باو خبر داد که

مدتی است مادر بزرگ او از آن منزل رفته و خود مهر انگیز هم معلوم نیست کجاست !

زن پدر از ترس ننگ و بی آبرو شدن با اطلاعی که زبنت و فرخ هم بعد از خواستگار با هزاران تهمت و افترا باو دادند مضطرب شده دیوانه وار بدنبال مادر بزرگ می‌رود ولی افسوس جستجوهای او بی نتیجه ماند و با دوندگی‌های زیاد بالاخره نتوانست اطلاعی از او بدست بیاورد پس از آنکه مدتی موضوع را از شوهر خود مخفی میداشت بالاخره قضیه را بارگفت آخر الامر چون از هر جا دستشان کوتاه شد ناچار قضا را بکمپاری‌های محل و نظمی‌ه اطلاع دادند...



فصل هیجدهم

- « این مدال نشان صلیب آهن بود که از طرف »
- « ارکان حرب دولت آلمان در مقابل رشادت »
- « ها و شجاعت های ابرج مائتخار او عطا و »
- « فرمانده فوج آنرا زیب بیکر او نمود »

۱۳۰۹-۱۳۰۸

قافله اصفهان

— حمله بطرف کرمانشاه برای احراز مقام ریاست قوای ملی —
 برای آنکه تمام قسمت های تاریخ جنگ بین الممالی مربوط با برار
 ناقص نماند توجهی هم بسمت جنوب ایران مینمائیم .
 میتوان گفت محرك جنگهای جنوب و انقلابات فارس و اسموسی
 آلمانی قوای سابق پو شهر است که از راه ارستان برای تبلیغات ،
 اسلحه و پول بسمت شیراز رهسپار شده غفله در بندر دیلم با اتفاق يك
 نفر منشی و يك نفر دكتر مورد حمله انگلیسها واقع و دستگیر و تحبوس
 گردیده شبانه بهر وسیله بود قراولان را فریب داده فراراً به تنگستان در
 منزل غفله قراولان را سلطانه متحصن شد
 تنگستانیها را عادت بر اینست که اگر کسی بطور میهمان بر آنها
 وارد شود تمام اهل و عیال خود را بکشتن میدهند و نمیگذارند میهمان
 آسیبی برسد . بالاخره محافظت و نگاهداری و اسموسی و تعقیب او از طرف

انگلیسها بقیام تنگستان و فارس منتهی گردیدند. بلافاصله کاپیتان (بتر) و رؤسای دوائر انگلیسی رئیس بانک رئیس تلگراف قونسول و نایب قونسول را بر حسب دستور واسموسی گرفتار و در قلعه (اهرم) محبوس ساختند.

هـ ولت وقت باهل فارس اعتراض و سیاست واسموسی مورد مؤاخذه واقع شد واسموسی به تنگستان مراجعت و در اهرم منزل (زائر خضر) متحصن شد

در تاریخ سوم و چهارم شوال جنگ بین مجاهدین تنگستان و برازجان برپاست شیخ حسین خان چاه کوتاهی و زائر خضر و رئیس - علی دلباردی در بندر دلبارد و جنگ در بوشهر با اردوی شیخ حسین خان و انگلیسها شروع گردید پس از چهار پنج جنگ با اعلان صلح مبادرت نمودند.

سیاست مداران تنگستان مثل میرزا علی کازرونی و سید محمد دقتر سرداران تنگستان (غضنفر السلطنه برازجانی - زائر خضر اهرمی - شیخ حسین خان چاه کوتاهی - حیدر خان سمی و نوردد خان دالکی پیشنهاد کردند که چنانچه انگلیسها خسارت جنگ را بمانا بدهند صلح ضروری بحال ما نخواهد داشت ، لذا در چاه کوتاه و جقدک مجلس صلح تشکیل شد طرفین برای صلح صف آرائی نمودند عده تنگستانیها مرکب از یک عده زارعین و دهاقین و غیره جمع و عده انگلیسها که شاید بالغ بر هفت هزار نفر می - شد با کشتی های جنگی بریاست کلنل (تراور) که با لیوزگری (ژنرال قونسولگری) بعهدۀ او بود و مستر چیک نایب قونسول بوشهر مجلس صلح صورت گرفت .

در این موقع تشکیلات پلیس جنوب بریاست جنرال ساکس و کلنل کاف قونسول بوشهر شروع و صاحب منصبان ژاندارمی که از هر طرف بلا تکلیف او دلد بسمت شیراز رهسپار و داخل (آسپیار) میشدند



اینک به بینیم چه شد که ابرج از اصفهان خود را بقوای ملی غرب رسانده و در جنگ بید سرخ سردر آورد؟
وقتی که قوای ژاندارم از کاشان و قم و غیره بطرف اصفهان روی آوردند باشن یکی از سرداران معروف آلمان که از شیراز باصفهان آمده بود عهده دار انتظامات اصفهان میشد. خبر حرکت قشون روس بطرف اصفهان نمایندگان که در آنجا بودند او را دعوت ده جلسه کرده دسته دسته بطرف کرمانشاه رهسپار شوند. نظر باینکه روسها در خطوط مختلفه همدان و ملایر و دولت آباد و غیره جنگ داشتند هر دسته از يك راه عزیمت مینمودند:

در تاریخ غره ربیع الاول و حیدالملک، کلوب، مشالدوله، ادیب السلطان با جمعی از مجاهدین از راه کلیایکان و خوانسار بسمت کرمانشاه رفتند.

در تاریخ ۵ ربیع الاول حاج عزاله مالک، آقاسید حسین کزازی، حاجی محمد تقی شاهرودی، بقاءالملک، میرزا سلیمان خان، اشرف الملک، میرزا احمد قزوینی بطرف کرمانشاه رهسپار گشتند.
در تاریخ دهم ربیع الاول میرزا سید محمد، میرزا احمد صادق ناصر الاسلام، حاج میرزا علی محمد مدرس - آقاسید فاضل، حاج شیخ اسمعیل رشتی، و بلال التولیه، سردار محبی و میرزا کریم خان با عده مجاهدو سوار

ژاندارم‌ری از راه پروچرد بکرمانشاهان روی آوردند بعد آقامان
نظام‌السلطان، سردار رشید، شیخ محمد حسین اسزایادی، خان باباخان هم
حرکت کردند

بالاخره شاهزاده سلیمان میرزا و علی زاده هم با چند نفر دیگر در تاریخ
۱۱ شهر ربیع الاول از اصفهان حرکت کرده و از راه کلپایگان و خوانسار
پروچرد و کرمانشاه می‌روند و بعدها امیر حشمت و منتصر الدوله و
فارس الدوله و آقاسید جواد برادر تقی زاده در تاریخ ۱۹ ربیع الاول
خود را بکرمانشاه رسانده و در آن جلسه قرار شد بعد از حرکت در کرمانشاهان
با قصر کمیته تشکیل و قوای ملی را در آنجا تمرکز دهند

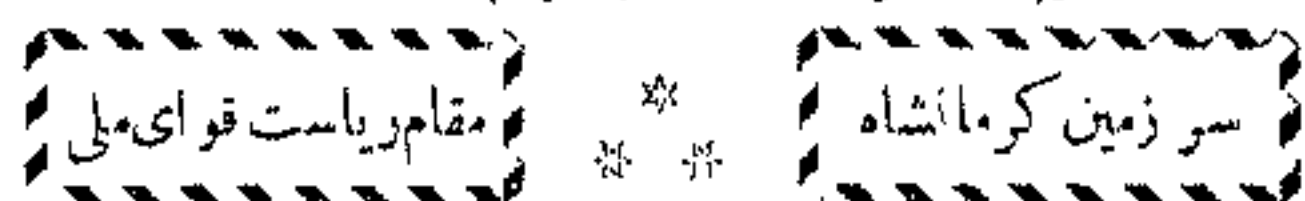
اما ایرج و ژاندارم‌های هم‌کاب او با دستجات اول حرکت و
خود را برخلاف دیگران که از بیراهه‌ها و راه‌های بی خطر عبور میدادند
بطرف فرونت و میدان جنگ کشاند!

ایرج در آن روزهایی که در پشت سنگرهای گردانه بید سرخ با
ژاندارم‌هایی که با گیوه و لباس ناستانی می جنگیدند (در صورتیکه در جزو
ذخیره خود کفش‌های مخصوص داشته و جزو بازوبند آنها بوده و بعضی از
مهاجرین آن ذخایر را جزو کوبه و جلال خود دانسته و با نخوت و تکبر
و طعنه و جبروت از بیراهه برای آنکه گرفتار قشون روس نشوند حرکت
می کردند

باز برای آنکه تمام مهاجرین در کرمانشاه جمع شده و کمیته تأسیلاً
تشکیل شود خود در عقب آنها راه افتاده و آهسته آهسته طی مسافت
می‌کرد (سینه قشون دشمن را هدف تیرهای خود قرار میداد و با اشعار رزمی اظهار
شجاعت می‌کرد بعد از آنروز که شجاعت‌ها بخرج داده موقع عصر

دست از جنگ کشیدند صاحب‌منصب و فرمانده او را خوانده و در مقابل سفوف مختلفه نطقی ایراد و در بالای آن کرده های مهیب و بیج و خم های خطرناک مدالی بر سینه او نصب کرد این مدال نشان صلیب آهن بود که از طرف ارکان حرب درات آلمان در مقابل رشادت ها و شجاعت های او بافتخار او عطا و فرمانده فوج آنرا زیب پیکر ابرج نمود

معدنك این رشادت ها بخرج قشون روس و ذخایر جنگی و عملیات و فنون نظامی آنها زفت و چنانچه دیدیم با توپ های سنگین حملات سخت آورده و بسمت کرمانشاه حمله ور میشوند



دو نفر برای این مقام دو نظر بود تا وقتی که در قم و کاشان و اصفهان اسمی از کیمتت دفاع ملی بود ساسان میرزا نام رده می شد ولی در سرزمین کرمانشاه ترها که ریاست (تزهت بیك) کارها را اداره کرده بودند نظام السلطنه حکمران بروجرده و لرستان و عربستان را در تحت نفوذ و مساعدت خود ریاست انتخاب و او کابینه ملی را تشکیل و حکومت موقتی را اداره می کرد اینچها معارضه دو شخص شروع گردید نتیجه آن منجر بتوقیف سلیمان میرزا شد چنانکه روز نامه قانون در شماره ۲۶ خود می نویسد :

« سلیمان میرزا برای خود جای خالی در صف مقدم ندید لهذا از اتحاد اسلام نفرت نمود و مسوول تا مترات گردید در پرده با نمایندگان آلمان »

« همدست و همدستان شده بر ضد عثمانی ها و پارتی اتحاد اسلام منافی »

« کار شکنی و تضریبات عجیب و غریب گذاشته و مخصوصا و امید داشت »

« سر باز هائی را که نظام السلطنه تجهیز کرده بود یکی یکی دیده و آنها »

« را بفرار و تفرقه تحريك مينمود و عاقبت الامر كار منجر باین شد كه »
 « دولت موقتي مزبور امر كرد اطرافيان شاهزاده را دستگير و در این »
 « بین هم جمعی از آزادی خواهان محترم مجرم دوستی با سلیمان میرزا »
 « تبعید شدند - و از طرف سرکران اتحاد اسلام کرمانشاه پللیس علی و پللیس »
 « مخفی هم در خانه سلیمان میرزا گذاشتند که از حرکات مشارالیه مطلع »
 « باشند بعد از عقب نشینی هم در بغداد این شاهزاده محترم طرف نفرت »
 « و احتیاط و بدبینی اتحاد اسلام واقع شد که بالاخره از طرف حکومت »
 « ترکیه و ی را در خانه خودش توقیف کردند ! »

حکومت موقتی تشکیل شد در تحت ریاست نظام السلطنه و اعضاء
 کابینه از این قرار بود (نظام السلطنه رئیس الوزراء، کلوب، ادیب السلطنه
 مدرس، صورا سرافیل، سردار محی)

در این موقع از طرف شاه ایران دستخط بر ریاست وزرائی که در
 طهران اقامت داشت صادر میشود که نظام السلطنه را از حکومت معزول
 دارند در صورتیکه نظام السلطنه کوس ریاست وزرائی را میزد
 مضمون دستخط از این قرار است :

« جناب اشرف رئیس الوزراء - چون مصالح مملکتی عفتنی »
 « است که حکومت پر و جرد و لرستان و عربستان عوض شود بصدور »
 « این دستخط امر و مقرر می فرمائیم که در هیئت وزراء مراتب را مذاکره »
 « نموده نظام السلطنه را از حکومت تغیر داده نتیجه را بعرض برسانید »
 « ربیع الاول ۱۳۳۴ . . . »

در تحقیق این دستخط نظام السلطنه از حکومت پر و جرد و لرستان
 و عربستان خلع و بنام ایالات و ولایات مخیره گردید ولی نظام السلطنه

وقعی این موضوعات نگذارده خود به حل و عقد امور غرب و ولایاتی که در حیطه تصرف ملیون واقع است مشغول بوده و منصب حکام و ترتیب ادارات ایرانی را منظم میکرد امیر ناصر خانجی را بنیابت حکومت کرمهانشاه و محمدخان را بحکومت قمر شیرین گماشت و در پیشرفت امور جنگ نهایت اهتمام را بخرج میداد؛ خلاصه آنکه تمام امور دخالت مینمود و بیان نامه ها منتشر میکرد که هایتك نسخه آنرا برای اطلاع ذیلا از جریده لایوه نقل میمائیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«جای زردید و امار نیست که دو اتین روس و انگلیس از دیر»
 «زمانی باین طرف چشم نهم بر آب و حال مقدس ایران دوخته و در»
 «هم عصر و دوره خواستند بوسایل توان این زمان این شده، را در»
 «قبضه اقتدار خود در آورده و همان رفتار بیرحانه را که در هندوستان و»
 «بلوچستان بقتل و ترکستان نسبت بمسلمانان میکنند از جای ستم دیده»
 «ایران معمول دارند»

«مشی مسالمت آهیز و رو به محافظان نارانه در بار ایران شد»
 «پاس حقوق هم جواری را هم شتر عایت، بار در رفته رفته این خیال»
 «خام را در مغز روس و انگلیس پخته کرد و با آنها بحال و فرست داد»
 «لایه لایه جرات و جسارت خود را بالا برده و حرمت تاج و تخت»
 «مقدس بند این امار حضرت قه شده است اودس هم ایون سلطان احمد»
 «شاه فاجار شاهنشاه چه ان نسبت معصوم محبوب و بکاه امده و پشتمان»
 «مات میبارد ان را از عایت نکرده و حریم دولت شش هزار ساله را»

« معرض ناخت و ناز و عرصه قشون کشی و خون ریزی قرار دادند چنانکه »
 « هنوز گره و غبار شنائت اعمال شقاوت کارانه روس از ساحت قدس »
 « و حرم محترم حضرت رضا آلاف الذحیة و الثنا متصاعد و ناله پیشوایان »
 « دین و شهدای راه آزادی از صفحه آذربایجان بلند است »
 « در موقعی که جنگ عمومی در عالم در گرفت دولت ایران رویه »
 « بیطرفی را اختیار کرد و این تصمیم مسالمت کارانه خود را همه دنیا »
 « اعلام و اخطار نموده و هر روز از طرف قرین الشرف اقدس همایون »
 « شاهنشاهی ارواحنافداه در حفظ حدود و بیطرفی انکار گذاران دولت »
 « و طبقات اهالی مملکت احکام نافذ و قوانین مؤکده شرف صدور می »
 « یافت . اما این دو دولت که ایران را برای خود یک لقمه گوارائی می »
 « تصور میکردند اعمنائی باین اعلان و اخطار عمومی نکرده و حدود بی »
 « طرفی دولت ایران را وحشیانه در هم شکسته و هر یک از طرفی ناخته »
 « و برخلاف آن اراده علیه باقطار مملکت ایران قشون کشی کردند و »
 « اولیای دولت و عناصر مهمه مملکت را دچار تزییقات فوق الطاقه ساختند »
 « بطوریکه عرصه قدرت و توانائی بر زعماء ملت و پیشوایان مملکت »
 « تنگ گردیده و بالاخره جمعی از قائدین قوم و قوای آزاد بخواه بمصداق »
 « ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائین و ان یکن ماء یغلبوا الفین »
 « در مقام مدافعه وطن عزیز او امر قدر قدرت اعلی حضرت شاهنشاهی در »
 « حفظ حدود بیطرفی و وقایه اعراض و نواامیس مسلمانان بر آمدند »
 « ولی متأسفانه بواسطه قلت وسائل دفاعیه و فقدان ادارات و مهمات »
 « جنگ عرصه را بر خود تنگ دیده و مجبور بعقب نشینی و جلالی وطن »
 « شدند ولی چون در راه استقلال مملکت و حفظ تاج و تخت مقدس »

« بندگان اعلیٰ حضرت قوی شوکت ظل الله ابرو احنا فداه بود هر زحمت راحت »
 « و هر قدم را و سیاه نجات و هر نفس را سعادت ابدی دایسته در این »
 « مقصود مقدس کوشیدیم تا بفضل الله تعالی ترتیب یک مقدمات اساسی »
 « و تاسیسات متین استوار و موفق گردیدیم و قوای قاهره دولت هم جوار »
 « اسلامی با بقیه السیف قوای ایران در مقام دفع و تدمیر دشمنان اسلام »
 « بر آمدند و منت خدایرا که موافق مقصود پیشرفت یافته و جنود دشمن »
 « را در هم شکسته و امیدواری حاصل است که با نصرت و تأیید منتقم »
 « حقیقی صفحات مملکت اسلامی از لوث وجود این نابکاران پاک و حوزه »
 « مقدسه سلطنت از استیلا و نفوذ دشمنان تخلص شود »

ای برادران ایرانی حالا که دول قوی شو کنت دوست حقیقی ما
 با قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت این مقصود بزرگ اسلامی
 با دولت ایران مساعدت مینماید و خون جوانان رشید ترک با خون
 جوانان و وطن پرست ایرانی امتزاج یافته و منفحة اتحاد اسلامی را باامداد
 خونین و قلم آهنین رنگ آمیزی میکنند و قتل آن است که همه ایرانیان فرصت
 را غنیمت شمرده و شرایط جوانمردی و یابرداری را بجائی آورند و این
 اردوی منصور را که بجز گناه کردن دست دشمنان دین و صیانت استقلال
 سلطنت و بقای تاج و تخت مقدس شهریار جوانبخت ما قصد دیگر ندارند و
 شکر و مہربان آنها رنمای خدا و بیغمبر و دستور العمل کتاب کریم
 و فرقان عظیم است و بموجب احکام مقدس نبوی (ع) اتحاد برادران مسلمانین
 و استخلاص اسلام را از فشار ظالمانه دشمن مقرر فرموده و ارد خلك
 ایران شده و پس از خروج روس و انگلیس با یک قلب شعوف از
 ادای و نشیبه اسلامی بر وطن مألوف خود مراجعت خواهند کرد قدر

(دانسته و چنین موقع مغتنمی را بسهل و رایگان از دست ندهند)
 (ای بزرگان و پیشوایان ملت و ای اعیان و اشراف مملکت روساء
 و سرکردگان عشایر و ایلات که همگی سالهاست بنعمت این آب و خاک
 پرورش یافته و در سایه هما پایه همایون ارواحنا فداء بخوشی و استراحت
 نشو و نما نموده اید امروز روز عیش و راحت نیست (وقت هشر است
 و سرفرازی است) و آگاه باشید تا روزیکه این چاکر دولت و خدام
 ملت که آنچه در قوه داشت برای خدمت باین آب و خاک بفعل آورده و
 باز تا آخرین نفس خراهد کوشید بشرف تلمیم و تقبیل عتبه علیه همایونی
 تشرف نیافته و نتیجه جان نثاری و فداکاری خود را تسلیم و بار گران
 وظیفه خود را تقدیم مقام سلطنت عظمی نکرده که دربار سستی بجز یک
 سرباز نخواهم داشت هر کس مرعوب روس و انگلیس شده در از عاج و
 اخراج دشمن قصور و غفلت ورزد یا بوسایل غیر مستقیم در مقام فتنه بر
 فساد بر آید باید بداند که با جان خود بازی کرده و از همه چیز خود
 صرف نظر نموده است !

هان ای هموطنان عزیز من با نهایت اطمینان و قوت قلب از خواب
 نومیدی برخاسته و با تمام قوای غیرتمندی بکوشید که خداوند را آگاه
 اطهار علیهم السلام یا ماست :

رئیس هیئت ملی و فرمانده کل قوای ایران - نظام السلطنه
 زمینه اختلافات حزبی و دوئیت هائی که از اینجا شروع و بخشانند
 مهاجرت و محبس و تبعید و تفرقه و جدائی عدد منتهی میشود در این
 سرزمین تهیه شده و افتضاحات و رسوائی های بغداد که ذکر آن مایه
 تأسف و ندامت است نتیجه و ثمره آن است چنانکه روزنامه جنت شماره

۱۰ در مذهب مهاجرت مندرج است که برای دریافت ماهی ۷۵ لیره اضافه حقوق سر دسته ها و لیدرهای وجیه المله، کرستان ایران را در ضمن معاهده با عثمانی تفویض می نمودند و این عبارت این است (مهاجرتی که معاهده سر دسته ها و لیدرهای وجیه المله ها تفویض کرستان ایران را دریافت نفری ۷۵ لیره اضافه حقوق بوده این مهاجرت را مقدس خوانده اید؟)

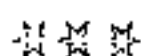
خلاصه از این طور موضوعات که ذکر آن موجب خجالت و شرمساری

است ما صرف نظر می نمایم



فصل نوزدهم

- « زینت میگفت، بهار آمده همه خرم و خندان »
- « همه گلها شکوفه کرد، همه از لاله های غم »
- « و اندوه خود بیرون آمده بشاط و فرح »
- « کشوده هستند چرمی که از نفس ماتمکنه خود »
- « سر بیرون بگردم و با دست پروردگان »
- « طبیعت سر و کار پیدا نموده »



شب دیگر

زینت بقیه داستان خود را قول داد که شب دیگر برای فرخ نقل خواهد کرد ولی باز چندی بوعده بر گذار نمود قصد او این بود که برای نقل بقیه داستان خود اوقاتی را انتخاب کند که روز با هم بگذردش رفته و خسته باشند زای آنکه اگر در ضمن بیان سرگذشت خود اشتباهی کند فرخ بواسطه حساسیتی، چندان دقت باظهارات او ننماید

روز جمعه ماه است امروز با بر حسب وعده که فرخ بزینت داده بود برای گردش باغ مجدده واقع در بیرون دروازه دولت رفته و شب بوقوع مراجعت شروع به بیان بقیه سرگذشت خود میکند:

زینت دو سیکار آتش زده یکی بفرخ داده و یکی هم ز بر لب گذاشته

می گوید:

در آن شب که فتم که در اثر خوردن آن دو عدد شیرینی من هم تعاق

خاطر بامیرخان پیدا کرده کم کم کاغذ هائی که می نوشت جواب میدادم
 شیرینی و نانکار و دستمال و جوراب و غیره رای او میخریدم ولی افسوس
 که بی احتیاطی او در حفظ آثار و یادکاری های من او را رسوا و مرا
 افروده و مفتضح کرد بمن غنغن کردند که ابداً بیرون نرود او را منع کردند
 که منزل ما نیاید هر وقت حمام میرفتم يك نفر موکل من بود هیچ وقت نمی
 توانستم در ب حیاط را نگاه کنم ، بالای پشت بام بروم برای آنکه شاید امیر
 خان را به بینم که از آنجا میگذرد مادر کوچکه تشسته باشد ، قدری بر من
 سخت گرفتند که مدت سه چهار ماه بهیچوجه نتوانستم او را به بنام و در
 این مدت هم بای د و ناغذ زحمت او رساندم تمام زندگانی و حواس من
 در دود سیگار جمع بود روز روز ضعیف و رنجور میشدم و لایزال سیگار
 میکشیدم بطوری سیگار میکشیدم و غصه میخوردم که ناخوش شدم طیبیب
 آوردند شواست مرینی مرا تشنه بس بدرد مان آب لازم و دانه همیشه
 در بدن من بود و دیگر اثر امرخان بر ریه های من بود داشتم هر کاغذی
 هر جزئی اثر و یادکاری هم که از او داشتم به مانند جار آب شده بود
 همراه داشته همواره با آنها صحبت میکردم ، اگر به یاد آوردم
 بهار آمد ، همه خرم ریختند ، همه باها شکوفه کردند اما لایق های نم و
 اندوه خود بیرون آمده بنشاط و فرح نشوده هستند جز من که از نفس
 مانده خود سر بیرون نکرادم و با دست پروردگان سلامت سر ز کار پیدا
 نمودم ، افسرده و مترمزده در گوشه قفس افتادم کسی سر وقت من هم
 نمیامد . آخر مرض روحی مرا طبیبی متواست تشخص بدهد فقط با دارم
 نوسیه کردند که باید آب خنک رود همه برای خاطر من در ماه دوم بهار
 بزرگنده برای تغییر آب و هوا رفتیم ولی رای من چه فایده آنچه درمان

درد من است در اشعه چشمان و نگاه های تند و شکر خنده های شیرین امیر جمع است. آنچه داروی رنجوری و ناتوانائی من است تغییر آب و هوا نیست تغییر رویه زندگانی است! پدر و مادرم باید دست از خشونت خود کشیده اجازت بدهند گاهی چشمن بجهال مهر انگیز روشن شود ولی افسوس که روز بروز سخت و سخت تر میشدند این جا دیگر ابداء وسیله برای من میسر نبود که بطرف امیر بروم روزی که فی نهایت افسرده و غمگین بودم طرف عصر رفتم بالای پشت بام برای اینکه منظره کوه مقابل و افق طهران را تماشا کنم همینکه به پشت بام رفتم و اطراف را مینگریستم تویی کوچه را هم تماشا کردم بی اختیار قدم سست شد روحم میخواست پرواز کند وقتی جوانی را دیدم گردن کج با لباس سفید تابستانی روی خاک ها نشسته است تا او را دیدم بی اختیار فریاد زدم امیر - او گردن کج و چشمان خود را که بطرف استانه درد و خسته بوده بسمت بالا متوجه کرده او هم فریاد زد (اختر من!) من میخواستم خود را از بالای پشت بام روی دست و پای نارین او برتاب کرده و رازهای درونی ابراز کنم آمدم با این تا آن روز بخدمتگذار خود در این موضوع صحبتی نکرده بودم يك عدد پنجه زاری زرد باو داده و گفتم از قول من بگوئید برای روز یکشنبه در استخر ملك منتظر من باشد و يك دستمال شیرینی هم باو برساند خدمتگذار هم قبول کرده پیغام مرا رساند و درب حیاط را باز گذارده خود را نزدیک درب حیاط کرده و از دور اقدام او را بوسه دادم من برای روز معهود بیدار و مادرم فشار آوردم که باید در آن روز تهیه ناهار دیده و بگردش برویم آنها هم قبول کردند در آن روز من با کلفت خود آهسته آهسته از عقب میامدیم در میان نخلستان پدرم خود را

پشت درختی مخفی کرده بود برای اینکه وضع راه رفتن مرا به بینندگان اتفاقاً
 من چادر خود را قدری بالا زده بودم بطوریکه پیراهن زیر پیدای بود همین
 مسئله را بهانه کرده با تغییر گفت این وضع راه رفتن در کوچه نیست این چه
 ترتیبی است مرا کتک زد من قهر کرده از همان راه بمنزل مراجعت کردم
 متأسفانه آن روز را هم بوصول او نرسیدم زیرا که از اول بهانه جوئی
 پدر را دانستم

چند روز گذشت روزگار و زندگی را در خود سخت دیدم
 فکر فرار در مغزم بجای گرفت و خیال می‌کردم که باید فرار کرده بطرفی
 بروم ولی محل آنرا منزل یکی از اقوام در نظر گرفتم . . . از طرف دیگر
 اطلاع حاصل کردم و میدانستم که مدرسه امس بکاشان به اوین خواهد آمد
 آخر در نظر گرفتم که فرار را شهر آمده بمنزل نسوی خود واقع در خیابان
 علاءالدوله متحصن شوم . صباح او دبا آنکه همه افراد خانه در اغلب
 حرکات من بودند معذالک همانند هر کدام مشغول بکاری بودند چادر و
 کالش های خود را بر داشته یا فرار گذاشتم دو سه دقیقه ضمن فرار و
 خلاص شدن از زجر و زحمات پدر و مادر و بالاخره رسیدن اسام
 فراموش کرده بودم پول و چ زی دیگری همراه بر دارم با ساعت فروب بود
 که پیاده دو فرسخ راه را طی کرده بنزدان علاءالدوله منزل نمودم رسیدم
 وقتی وارد منزل شدم همه تعجب کردند که چگونه شده است از شمران
 من تنها بمنزل آنها آمده ام هر روز گذشت همیشه از من اجاره می‌گرفتند
 که بشمران تلفون کرده و سلامتی ما را اطلاع دهند من اجاره ندادم
 آخر در روز چهارم که می‌بانی داشتند و تمام افراد خانه مشغول مهمان

داری بودند از آنجا هم فرار کردم و آمدم منزل امیرخان خیابان نکارستان
امیرخان در آن روز اتفاقاً بشهر آمده بود خیلی خوش حال مثل اینکه دنیارا
باوداده باشند فوراً اتوموبیل کرایه کرده سمت اوین رهسپار شدیم

از اوین بدر که چون اتوموبیل نمیتواند برود وبعلاوه برای آنکه
کسی از چگونگی حالات ما مطلع نشود از اتوموبیل پیاده شده بطرف در که
آمدیم فوراً امیرخان منزلی کرایه کرد با تمام لوازم و تمام همسایهها را جمع
نموده سفارشهای لازم کرد که مرا نگاهداری و خدمت نمایند . . .

رویه زندگانی ما این بود که تمام همسایه ها و زنان در که جمع
می شدند دور من و صحبت میداشتند تا اینکه در مواقع مختلف و بدون
خبر امیرخان گاهی صبح زود قبل از خوردن چای گاهی شب قبل از خواب و
گاهی وسط روز از اوین محل مدرسه بطور فرار می آمد سراغ من وقتی
میرسید در مقابل من می ایستاد تعظیم میکرد گریه می نمود

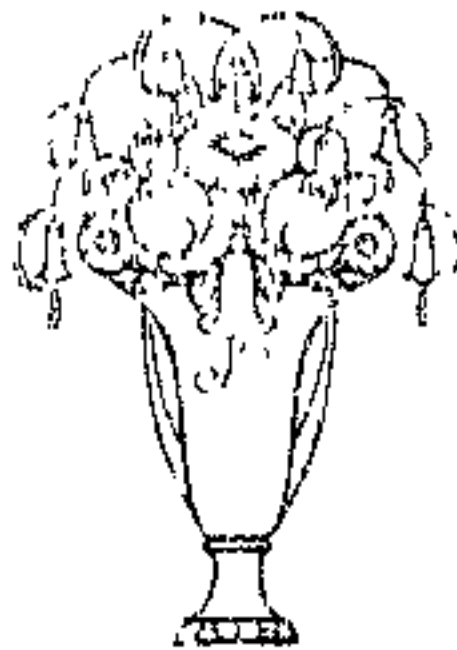
و بالاخره سفارش همسایهها می کرد و میرفت من هم فقط بتماشای
قد و بالای او خرسند بوده دیگر چیزی ابراز نمی کردم

سه ماه تابستان سر آمد . منزل خود واقع در خیابان نکارستان
بقل مکان نمودیم دیگر این جا نمی توانست مرا مخفی کند ناچار خانه کوچکی
کرایه کرده و من در آن خانه زندگی میکردم باو پیشنهاد نمودم که مرا
عقد نماید همینکه پدر و مادرم فهمیدند کاری نخواهند توانست کرد او
هم قبول نمود و صیغه جاری شد . . .

فرخ گفت حالا معلوم میشود صیغه او هستی ؟ - زینت . نه صیغه
او ایستم خیانتی از او دیدم که ناچار از او دست کشیده و در آن خانه

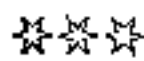
مهر انگیز اطایق اجاره کرده بودم و زندگی میکردم در آن خانه پیش
 آمدی رخ داد که بچپور شدم نقل مکان کنم در این بین قضا و قدر مرا با
 تو آشنا و رفیق نمود

فرخ گفت - خیانتی که از امیر دیدی چه بود؟
 زینت این هم داستانی دارد که برای تو شب دیگر بیان میکنم . .
 عجالتا رفع خستگی لازم تر است



فصل بیستم

- « کرند و کرمانشاه و همدان و کنگاور و غیره »
- « که از اسیری دشمن خلاص شده و تحت اداره »
- « حکومت ملی ایران در آمد میدانی برای »
- « فعالیت وطن پرستان میباشد که قوای »
- « پراکنده خود را می توانند در آن نقاط »
- « جمع آوری کرده دوباره مشغول توسعه دائره »
- « قوای ملی گردند »



شکست روسها

عمر کشته دفاع ملی در تاریخ ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۳۴ سرآمد در این موقع اتحاد کلیه عناصر مختلفه اعلام و قسرا شد کمیته از کلیه عناصر بنام هیئت مدافعین وطن تشکیل شود این ائتلاف در قصر شهبین واقع گردید و بعدها خواهیم دید که در همین جا ائتلاف سلیمان میرزا و طباطبائی در روی دو اصل صورت گرفت :

۱ - اعتدال و دموکرات توحید مساعی کنند برای آنکه در غیاب آنها هیچ حزب در ایران تشکیل نشود

۲ - هیچ حکومت نابتی تشکیل نگردد زیرا هر گونه تشکیلات بنفع دشمن تمام میشود و از برای این مقصود اشخاصی را مثل کریم دواتگر و حسین خان لاله و غیره بحر کرمأمور و برای آقایان کهره و میرزا تقی خان بینش

و صبا و حسین آقا پرویز و عماد الکتاب دستور فرستادند که از هر گونه تشکیلات جلوگیری کنند این موضوع مقدمه نزاع بین تشکیلیون و ضد تشکیلیون است که شرح آن خواهد آمد

استرداد کرمانشاه و غیره

جنگ کوت العماره

۱۳۰۴

نظام السلطنه و مهاجرین به بغداد آمده و در تاریخ ۷ رجب خود را بکاظمین و بالاخره ببغداد می‌رسانند

انور پاشا همان کسی که در مجلس شورای عثمانی در موقع جنابهای غرب ایران می‌گوید:

«جنگجویان ایرانی! اکنون دستهای قشون منظمی تشکیل داده‌اند و حال با قشون ما درش بدوش ۲ ضد دایم می‌جنگند» در تاریخ ۱۶ رجب ببغداد آمده و بخلیل پاشا والی بغداد دستور و سفارش لازم داد که موجب آسودگی ایرانیانی که با خود آورده اند فراهم آورده و با نظام السلطنه ملاقات و پس از یک ماهه ملاقات معارضه شد ۱۵ ملک کافی برای فرونت غرب بمقد قزاقی ملی خواهدند فرستاد در ۲۸ رجب هیئتی بنام هیئت اداره جنگی ایرانی ریاست سردار مقتدر اشانی در بغداد تشکیل برای آنکه ولایات از دست رفته ایران را دوباره بازستانند اینک به بیستم چاشد که عنایهها توجه خود را بدین سوی ایران معطوف داشتند ۴

قبلا لازم است مختصری از جنگ کوت العماره را این تائیم:

کوت العماره قصبه است واقع در سی فرسخ تقریباً در جنوب شرقی بغداد بر ساحل یسار دجله

روزنامه کاوه تفصیل این جنگ را بشرح ذیل میدهد :-

بعد از اینکه در اواخر ماه نوامبر گذشت ژنرال (تون شند) انگلیسی با یک دیویزیون قشون که تقریباً عبارت از ۲۰ هزار نفر است بمخیال فتح بغداد تا خرابه هنی طیسفون پای تخت قدیم ایران (مداین) و حوالی طاق کسری و مقبره سلیمان فارسی رسیده و در آنجا ناگهان با عده منظمی از قشون عثمانی متصادم شده و شکست خورده و باقرار خود انگلیسیها در خبر رسمیشان پنج هزار کشته و مجروح خسارت بدیشان وارد آمد و باز و پود لشکرشان در هم گسیخت جمع آن قشون فرار را برقرار اختیار کرده با منتهی درجه سرعت از جلو قشون عثمانی گریخته بطوری که شبانه هشت فرسخ راه مجبور شدند طی کنند و قشون عثمانی نیز بهمان درجه سرعت ایشان را تعاقب نموده و بدین طریق ژنرال تون شند ۲۵ فرسخ راه پیموده با بقیه السیف قشون خود در عرض سه شبانه روز خود را بکوت العماره رسانده در آنجا متحصن شد. قشون عثمانی بلا تاخیر با پهای ایشان رسیده در هشتم دسامبر کوت العماره را بمباردمان نموده شروع محاصره آن کردند و در دجله بعضی کشتیها غرق کرده تا انگلیسیها از راه دریا نتوانند محصورین مدد برسانند و از طرفین دجله مشغول تهیه آلات حصار گشته و تا اتمام علی العرن واقع در شش فرسخی در مشرق کوت العماره متصرف شدند

دولت انگلیس ژنرال ایلمر که ما بین کوت العماره و عماره بوده

امر داد که بکمک محصورین بشتابد. ژنرال مشارالیه از خط دجله بالا

آمده در سه نقطه در مغرب امام علی العریضی با پیش قراولان عثمانی
مصادف شده چند مرتبه زد و خورد مختصری بین ایشان واقع شد تا در
۲۱ ژانویه در منشی ۳۵ کیلو متر در مشرق کوت العماره قشون ژنرال
ایلمر با قشون عثمانی مصادف شده جنگ بسیار سختی واقع شد که شش
ساعت تمام طول کشید و بالاخره ظفر نصیب عساکر عثمانی گردید و
انگلیسها چندین کیلو متر عقب نشسته و سه هزار نفر را عثمانیان در
میدان حرب شمرند این است عین ابلاغیه عثمانی :

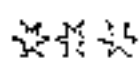
« اسلامبول ۲۳ ژانویه » در جبهه عراق جنگهای شلی در اطراف
« کوت العماره امتداد دارد - فوای انگلیسی که بعطف امام علی العریضی
« میآمدند در ۲۱ ژانویه (۱۵ ربيع الاول) در زیر حمایت کشتیهایی
« توپدار نزدیک منشی آفر با در ۳۵ کیلو متری در مشرق کوت العماره
« از هر دو طرف دجله برهه واقع ما حاکمان جنگ شش ساعت طول
« کشید، جمع حمله های دشمن بواسطه حملات جوابیه ما و زدند دشمن
« چندین کیلو متر بعطف مشرق عقب زده شد در میدان جنگ ما
« سه هزار نفر دشمن را شمریم ما یک کشته و چند سرباز اسیر گرفتیم
« تلفات ما نسیه کم است یک هزار و نه روز که ژنرال ایلمر سر برد
« قشون دشمن برای دفن اموات خودشان از ما درخواست کرد
« عطا کردیم . »

ابلاغیه رسمی انگلیس مآوید: « ژنرال ایلمر در ۲۱ ژانویه
« بر مواقع عثمانی حمله کرد که در تمام روز ادامه داشت با شرفتهایی
« مختلف از طرفین هوا بسیار بد و تاریکی است تا آنکه از طرفین بسیار

« سنگین است يك متاركة چند ساعته با دشمن سته شد برای حمل »
 « بحر و حین و دفن اموات در عرض ۴۸ ساعت آخر دجله دو کوت - »
 « العمارة هفت قدم و در عمارة دو قدم و نیم بالا آمده است »

تا عس میگوید: ما مغلوب شدیم نه بواسطه ترکها بل بواسطه
 دجله و صحراهای بی آب و علف و باران وسیل. کارت دو لوزان می -
 نوسد: تسلیم کوت العمارة از آن روزی که ژنرال ایلمر نتوانست قلعه
 محاصره ترکها را بشکند منظر بود پیش رفتن قشون ژنرال تون شد را
 خسته کرده بود فقدان آب مشروب ، عدم کفایت وسایل آذوقه و سانی
 نایابی مواد صحیه ، پشه و تب قشون مزبور را باندازه ناتوان و بیحال
 کرده بود که نمیتوانست نه استحکامات ترکها را تسخیر کند نه مقاومت
 بمحمله قشون ترك نماید واقعه کوت العمارة باز مجدداً يك برهان قاطعی
 است بر شجاعت و دلاوری صاحبمنصبان و سران لوزان انگلیس .

یکی دیگر میگوید: « قشون تون شد قوای ترکها را از سایر نقاط
 آسیا بسمت خود کشید و ادین وسیله پیشرفت روسها را از قفقاز و تصرف
 ارض روم و طرابوزان تسهیل نمود »



انور پاشا در تاریخ ۲۲ رجب از بغداد حرکت کرد و معلوم شد
 که آمدن او ببغداد و مذاکرات طولانی با خلیل پاشا حاکم بغداد و
 نظام السلطنه بی نتیجه نبوده و وعده دادند که قوای سمت ایران را بقسمی
 زیاد کنند که روسها را از غرب ایران بیرون نمایند همینطور هم شد از
 ۷ رجب تا ۱۰ شوال قصر شیرین و کرمانشاه و همدان مسترد گردید -

اینک تفصیل جنگهای مزبور بطوریکه روزنامه کوه و پنویسند از این قرار است: در ۶ شعبان ۱۳۳۴ جنگ سختی در نزدیکی خانیقین میان عثمانی ها و مجاهدین ایرانی و روسها اتفاق افتاد که با شکست و رجعت روسها منتهی شد و قشون اسلام در شب ۸ شعبان وارد قصر شیرین شدند. بعد از استرداد قصر شیرین قشون عثمانی بکامک و اوغلبان ایرانی روسها را مهلت نداده بی هر یکی بر آنها هجوم آورده و آنها را با تلفات زیاد تا حوالی سرپل و زهاب عقب نشانیدند چند روز بعد قوای شکست خورده روسی در آنجا هم ثابت مقاومت نیاورده و تا شرقی سرمدل عقب رفتند و در آنجا در استحکاماتی که قبلاً از وقت تهیه کرده بودند جا گرفتند ولی در ۲۵ شعبان باز در جاه حالات سواران اسلام مزبور شدند که از آنجا هم برون رفته و بار قوای متحده اسلام هجوم سختی بروسها برده و آنها را از کربند حاج زدند قوای روس تا حدی در قراولی خود را عقب کشیدند ولی از آنها و عثمانیها هم از خسرو آباد و هارون آباد و ماهی دشت نوارانند. روسها بخداستند در ماهی دشت مقاومت کرده سواران آنها و مائاتیها را بیاورند ولی سرست تعاقب انسان فرستی برای آنها گذاشته در همان ترتیب جنگ روسها و قراولی تا نزدیکی شهر کرمانشاه عقب کشیدند و در استحکامات در آن شهر حتی افتاد در غرة رمضان قوای ایرانی و عثمانی تا یک هجوم شانه تمام معاصر و استحکامات روسها را تصرف کرده و صبح همان شب در حیات اندان داخل شهر کردند. روسها بعد از چند ساعت جناب در لوجه ها با مقاومت نیاورده شهر را بخایه و فرار نمودند.

بعد از کرمانشاه نوبت همدان رسید: روسها در شاهراهی که در بهار گذشته از قزوین تا خاقین جلورفتند اینک تقه قری عقب میروند در صورتیکه مراسم آنها در سابق (در امتداد بغداد) بوده و جاده ها را برای رسیدن ببغداد همواره میساختند. نظر باخیار رسمی عثمانی مورخه ۸ شوال قوای عثمانی در ۲۲ رمضان در سه نقطه مختلف بقوای روس که در مشرق کرمانشاه بودند حمله آوردند و عصر روز ۲۳ رمضان روسها را بطرف کنگاور عقب نشاندند بگذشته از قوای عثمانی که از مرکز بطرف سجده پیش میرفتند با يك حمله سختی سنگرهای روسها را که در حوالی حاجی آباد و نادر آباد داشته گرفتند روسها میخواستند در سنگر هائی که در طرف مغرب بیستون داشته مقاومت نمایند ولی تعاقب سریع قشون اسلامی و فشاری که از پهلو بانها وارد آورده میشد آنها را مهلت نداده مجبور شدند که بطرف سجده عقب بکشند صبح ۲۵ رمضان بدون آنکه اهلیتی بدو آنها بدهند قشون اسلام آنها را با کمال شدت تعاقب کرده و بر آنها حملات پی در پی کرده بطوریکه بالاخر دروسها نتوانسته در سجده (تقریباً ده فرسخی در مشرق کرمانشاه) مقاومت نمایند و بعد از ظهر همان روز بسمت کنگاور عقب نشسته و قوای آنها در مقابل حمله لیرانه مجاهدین تاب مقاومت نیاوردند تا منقر عقب کشیدند و در آنجا در اطراف شهر مشغول سنگر اندی شدند

بعد از گذشتن از گردنه سخت باند سرخ که از قرار گذشته اسرای روسی يك زنرال فرانسوی ماهور مستحکم کردن آنجا بوده عساکر اسلام روسها را از کنگاور نیز بیرون کرده و آنها را تا حسین آباد تقریباً يك

فرسخ وایم در مشرق گنکاور و ايس نشانند صبح روز ۹ شوال اسدآباد
 و مسخر و ۱۰ شوال پس از جنگهای متعدد که با سوارهای پس قراول
 روسها کردند شام آن روز فائحه داخل شهر همدان گردیدند و روسها با
 کمال عجله از شهر و حوالی آن بیرون رفته و طرف شمال فرار نمودند.

این جا در شهر همدان در جاتی برای صاحب منصبان و افرادیکه
 رشادتها بخرج داده اند عطا شد.

ایرج همان پهلوان رشید و عبور ما بیک درجه منتظر و بدرجه
 اسپیرانی ارتقا رتبه حاصل کرد در این موقع که تمام قشون اسلامی جمع
 شده و از طرف رؤساء و فرماندهان - آن دیده می شد اسامی را که باخذ درجا
 نائل شده اند در مقابل صفوف مختلفه نصب شده و فرمانده اسامی
 اشخاص را خوانده بافواجی هم که خدمات شایان کرده اند برفی عطا میشد
 همینکه نام ایرج برده شد مدال جنگی سابق همان صلیب آهن را بر روی
 سینه خود گذارده با قدم های استوار اوسط میدان شتافت . فرمانده
 بافتخار او که هم باخذ درجه مفتخر شده و هم مدال جنگی دار است نطق
 ایران و روی ایرج و صاحب منصبانی که باخذ درجه منتظر شده اند اوسانده
 و آنها را از مقابل صفوف مختلفه قشون که در حالت خبر دار ایستاده
 بودند عبور داده و خلاصه آنکه همه قشون به اس فداکاری و رشادت
 های صاحب منصبان رشید هورا کشیدند

۳۱۴ نفر اسپر که در جنگهای اخیر همدان و اصفهان صاحب منصب
 و عقدااری ذخیره و غنایم بدست قشون اسلام افاد کرده اند در مقابل صف

کشیده و خواهی نخواهی برای قشون ظفر نمون هورا میکشیدند
 تصرف همدان علاوه بر آنکه دوباره ایران مرکزی و غربی را برای
 قوای ملی باز کردار دوی مرکزی روس را در قزوین که از سال ۱۳۲۷
 آنجا را آشیانه تهدید پای تخت و مرکز تسخیر ولایات مرکزی قرار داده
 بودند بر هم زد

خلاصه آنکه کردند و کرمانشاه و همدان و کنکاور و نهاوند و
 غیره که از اسیری دشمن خلاص شده و تحت اداره حکومت ملی ایران
 در آمد میدانی برای فعالیت وطن پرستان میباشد که قوای پراکنده خود
 را میتوانند در آن نقاط جمع آوری کرده دوباره مشغول توسعه دائره
 قوای ملی گردند. متاسفانه فعالیت قشون ملی تا همین جا خاتمه پیدا
 میکند و چنانکه بعد خواهیم دید انگلیسها قوای خود را در بین النهرین
 زیاد کرده و بعد او را متصرف و قشون عثمانی مجبور بعقب نشینی شده
 قوای ملی ایران را تنها گذاردند.



فصل بیست و یکم

- مهر انگیز و خیاطی او در اصفهان شهرتی •
- بستر گرفت همه کس برای عروس و دامادها •
- لباس های خود را باو سفارش میداد و همیشه •
- مدهای تازه طهران توسط او در آنجا •
- رواج مییافت •

روزگار مهر انگیز

ایرج بعد از تلگرافی که از قم رأی مهر الامزء آید در دایره فرستی
برای نوشتن کاغذ و سرگذشت خود دست برد تا موقع عزت از اصفهان
بفرونت در این موقع کاغذی نوشت و سفارش داد که در اصفهان آدرس فرستاد
این کاغذ اتفاقاً وقتی رسید که قمر تاج مادر نزل از آنجا بیرون رفتند
و جای دیگر منزل گرفته بود. کاغذ را از سرور افسس گرفتند و برای فروش
و زینت هیبرد

فرخ کاغذ سانسور شده را با شوق کامل از سرور افسس گرفت و
شروع بخواندن ساختار قبایع بینابند

« عزیزم! روزگاری رسالت جدائی و فرقت بین من و زلفراشم
آورده و بتقدیری ظلم و ستم من ستم دیده روا داشت است لابد
مدرویی آنرا دارم که بار دیگر چشمم بجهت تو در این راه دوستانه

قادر بنوشتن نامه هستم هر چه بر سر تو نازنین وارد آمده همانا من موجب شده و در حقیقت سزاوار است که من خود را فدای وفا داری های تو کنم . نمیدانم بر سبب این کاغذ بطهران من در فرودت جنگ باشم در میان آتشبار دشمن بسوزم در خاک و خون غلطان باشم یا اینکه مظفر و منصور شاهد فتح و فیروزی را در آغوش گیرم البته چنانچه زنده ماندم زهی سعادت من است . از اوضاع زندگانی تو اطلاعی ندارم نمیدانم چه بر سر تو آمده است عزیزم من از تو فرسنگها دورم و برای رسیدن بتو وکیل مقامات عالیه خود را در آتش ها افکنده ام هموز بر سر وعده های خود باقی هستم البته چنانچه سلامت ماندم بطهران آمده و سائل از دواج را فراهم میکنم . اینک عازم سفرم و از محیط اصفهان هم دور تر میروم ، شاید بگرمانشاه و صفحات غرب در پشت سنگرها بمدافعه وطن سر و کار پیدا کنم ، تو جامعه صبر و شکیبائی را از تن بدر میکنی من هم جوشن جنگجویی را از تن بیرون نخواهم کرد می جنگم و بسوزم و میکشم تا بقصد خود کامیاب گردم

(آنکه باعیدتوزنده است آجودان : ابرج)

پس از خواندن کاغذ و اطلاع از احوال برادر فوراً آنرا برای زن پدر مهر انگیز برده و میگوید من مهر انگیز را پیدا کردم بدنبال معشوقش باصفهان رفته و مدرك این مدعا این کاغذ است که ابرج همان معشوق او برای او نوشته و بصبر و شکیبائی او را دعوت کرده است منتها مهر انگیز صبر نکرده و بدنبال او بسمت اصفهان رهنسار گشته است . زن پدر هم فوراً کاغذ را بتأمینات نظامیه داده و تقاضای کند او را از اصفهان عودت دهند

از طرف ظلمیه طهران بنظمیه اسنیهان دستور برای دستگیری او صادر شد
 او داده میشود منتها نظر ایستاد مهر انگیز اسم خود را عوض کرده و
 چون بایست بیامده نظمه بزودی توانست او را دستگیر کند
 قرب دو سال او این واقعه گذشت و فتنه کشید شد

بدر ارج با آن دوستی و شفقت که با ارج داشت چون از مبارقت
 او دانست بود هر چه اقدام کرد که با ارج و ادر هر چه هست به طهران فرستاد
 دهند موفق نگردد. مقامات عالی آن را مراجعها مبارک در بیوان مر
 گفتند اینها نامی دیوان هستند و آنچه فاعل شخصها در وقت امر بجا که
 قوای ملی را با ارج داشت می پوشیدند حوالی تهران

اما بهر آنکه در ده سال این مدت حاکمان کابین

مهرادامه و سالان از درازای این همه سالها را از دست می دادند برای
 عسری و مری با ارج می دیدند که تا آن وقت که در تهران بود
 طهران همه ساله از درازای ارج می یافتند و در همه این مدت
 اوقات نزه درازای صرف کرده اند و در تمام این مدت
 طهران در بسعت و وقت سنان هستند در زمانه ارج که در آن وقت
 رود نسبت به مبارزه و غیره علی هم چنان که در این زمانه
 دیگر برای عبادت ارج و در این زمانه

مهرادامه و سالان عبادت کرده اند و در این زمانه
 و در آن زمانه در سالها تمام عبادتخانه های این
 در کعبه ها نام برده شد

در آن زمانه که در آن زمانه که در آن زمانه که در آن زمانه
 انساب هر دو در آن زمانه که در آن زمانه که در آن زمانه

پس از چندی استراحت مرض و پردگی چهره مهرانگیز بر طرف شده و کاملاً صباحت اولیه خود را حاصل کرده هیچ غصه و اندوهی در خاطر نداشت جز فکر محبوب خود بود.

صفات و محسناتی که در مهرانگیز جمع بوده اشخاص مختلف و انجمن خود جدا - بوده و زنها همیشه از اوضاع او سؤال میکردند که آیا شوهری داری یا خیر؟ در جواب میگفت: من شوهر دارم و نفرت رفته است بعد از آن خراستکاران او را راست نمیکند و بخصوص زنها عیار که او را میخواهند زنا، کج هدایت کنند چنانکه همین قضیه اتفاق افتاد: پیرزنی که در عیاری و طراری شهره آفاق بود و در پردگی هیچ چیز را بهتر از این گناه نمیدانست که دختری را خراب و بازنی را با عمل ناشایست کارد؛ چون شهرت خیاطخانه بانوان و مخصوصاً تحریرکات همکاران - دکوش او رسید در این خیال و برای رسیدن بان مقصود وسیله بر نگذرد اساس برای دوختن آورد در ضمن دسوس، برای دوختن و برش اساس از کیفیت پردگان او سؤال نمود و در حال او ناسف خورده میگفت اگر شایسته رفته بود در حاک و ده بهتر این است که جوانی را برای اینکه بداند، اشی برای خود احتمال کی ۱ مهرانگیر که زن فهمیده و باکال داد با جوانهای میان او را از خانه بیرون کرد و هر دفعه هم که برای امتحان اساس میآمد از این معواه با او صحبت میکرد آخر چون زبان بیرون در و خود او تأثیری نکرد ناچار در صدد ایذاء او برآمد

دو سه قدم اساسه نحممت و هفتان نکاو برد: کاهی میگفت خیاط خانه بانوان مرکز دختران بد سرت است و انواع فجایع در آن جا میشود زمانی تهت لا مدهی و نانی گسری باو زد و مشربان ساده لوح را از

آنجا رویگردان نمود گاهی میگفت: این زن جاسوس است و همیشه روزنامه‌های مختلف ایران را میخواند و مرکز فتنه و فساد است نظر باینکه دانست که با خانم داده محمد علی را حلقه دارد روزی بعنوان اینکه نماز میخواند بفرستد و منزلش دور است بمنزل محمد علی وارد میشود و پسر زن پس از آنکه نمازش تمام شد صاحب خانه قلیان چاق گرفته برای پنهان خود به آورده پسر زن با صورت حق بجانبی در سوراخ خانه خود در افوق العاده خودش رو و خوشخند جلوه می‌داد چاق قد آبی باو را که زیر چانه اش می‌گذاشت مرتب کرده، تسبیح سبی و سه‌دانه تربت و انگلیس در آورده شروع بذکر میکنند. در ایشار باغچه روی زمین چهار زاویه نشسته با تعارف و احترام فوق العاده شروع بقلیان کشیدن نموده در ضمن کشیدن قلیان می‌گویند آقا جانم ببخشید راستی این را همیشه اسم سوال کنیم؟ شما با صاحب این خیاطخانه قوم و خویش هستید؟ چقدر در کار ما؟ تا ندیم که رفت و آمد با هم دارند در حقیقت خیریت خیاطی اسباب بی‌دوستی است رفت و آمد داریم، با هم دوست هستیم.

خوشا بسعادت شما همه چنین دوست خوبی با قوم و خویشانی دارید از قرار که شده زن باحسب و احترامی است بی‌قوم و خویشانی شما نباید باشد شما از قریب هستی او پنهانی از او بی‌خبر نیستیم - این دو - حتی شما قتل او را باطل بداند شده است؟

بلی اعظم خانم در این شهر منسوب است بلی بی‌دوستی خیلی دارد تقریباً همه جاسوس‌هاست.

بلی او را سر شناس کردی؟ در این شهر منسوب است بلی بی‌خبر نیستیم با شما دوست شد؟

نیدیم با هم نیستیم بلی من در این شهر منسوب است بلی بی‌دوستی دارد

منزل

— آه! مگر آدم بدی است؟ خدای نکرده خراب است!

— نه، اینطور نیست شوهرش آورد و شوهرش هم در این جا بود
بگرمانشاه رفته غریب مانده و مشغولیات او خیاطی و خواندن روزنامه هاست
پیرزن عیار همینکه شمع او سرگذشت او بدست آورد دیگر رشته
سخن را بست دیگر گشاده گفت: شما اولاد ندارید؟ — چسرا بك
پسر و بك دختر . . .

— خدا ببخشد شوهر شما چه کاره است؟ — یدش خدمت اداره
روزنامه زاینده رود است پیرزن بیش از این تصدیق روا نداشته خدا
حافظی کرده با عذر خواهی از خانه بیرون میرود چون از اشتغالات او
مطلع میشود که روزنامه علاقه مند است تهمت جاسوسی باو زد و
همین مسئله باعث می شود که او مناع و احوال او را از طرف نظمیہ دوم
بگیرند

این واقعه اول بود که مهر انگیز و منزل و خیاطخانه او مورد سوء
ظن واقع شده در حقیقت اطمه نکستی او زد

واقعه دوم که در حقیقت باعث گرفتاری و توقیف او گردید
مقدمات آن بدست همین پیرزن عیار فراهم آمد و آن زمانی بود که همه جا
و همه کس میگفت در خیاطخانه بانوان انواع و اقسام فجایع دیده می
شود و مرکز فسق و فجور است تفصیل قضیه از اینقرار بود .

دختری زیبا صبیبه یکی از تجار محترم اصفهان در یکی از شب های
ماه رمضان که آذانانه بعنوان شب نشینی از منزل بیرون می آید و
مخصوص می توانست بعنوان خواستن پول از مردم برای دوختن پیراهن

مراد در روز ۲۷ رمضان پس در شمار با جوانانی که دارای ملک بخت هستند
حرف زده و خنده و تریح لاند با مقدار بی چه امر مدهود می شود هر چه
نامت و کسار باهام و احوالی همچون می کنند آری از آن دیده می شود در روز
این قصه با جماع زده تمام است و شانی او را در حد الشاه زده این مدهود
می گویند پس دندم آسجاره است

همین مدهود بی نام است که او را برای استنطاق می خوانند در روز
استنطاق برای آنکه از حاکم حاکم و مالک و صاحب اسم و نامت را
می پرسند اعلام معریف می کند و در تمامت منزلت او را می خوانند
مهر را زده است آن را نام زده است او را در روز مدهود
مدهود این مهر را در آن است که در سال او را در سال
دو شب در مراسم آن است که در آن است که در آن است
خط او را در آن است که در آن است که در آن است
فصله دیگر می خوانند که در آن است

در سیدین و در آن است که در آن است که در آن است
مهر صفت آن است که در آن است که در آن است
او را نامت را در آن است که در آن است

در آن است که در آن است

فصل بیست و دوم

- ۱. از مهاجرت حر ضرر و زبان حسری عابد ؟
- ۲. ایران نگردید و از استفاده هائی هم که -
- ۳. ایران استفاده در محروم ماند ؟

پیدا

سقوط بغداد

در همان موقع که قشون اسلامی از خانیان تاهمدان را مسخر می -
ساخت يك دسته از قوای عشایی بیر در آذربایجان ساو حملای را از دست
روسها بیرون آورده و نسبت مراعه و تمیر بر روی آور می شوند .

در تاریخ هشتم دی قعد. پس از تصرف دولت آباد در دیر آبادش
عسکری در شمال شرقی دولت آباد حاکم مهمی ناروسها نموده و تکامیاتی
قشون ا. الامن منتهی نگارند . جمدی حاکم در این حدود توقف حاصل
کرده و در سمت کروس و کردستان دسترفت پیدا می نمایند که نتیجه آن
دستور بغداد بدست عشایر است و از طرف دیگر اصفهان و کاشان را و
حالا سه در ایران عمری و سرگری نمود مامون ایران و عشایی مستقر
می آرد

ترتیب شدن اردوی ایران و عدائی همندان اعمار عامه پای تخت را همیجان
آر ده کاربرد سپهسالار سافط و کالسه و ثوق الدوله جانشین آن میشود

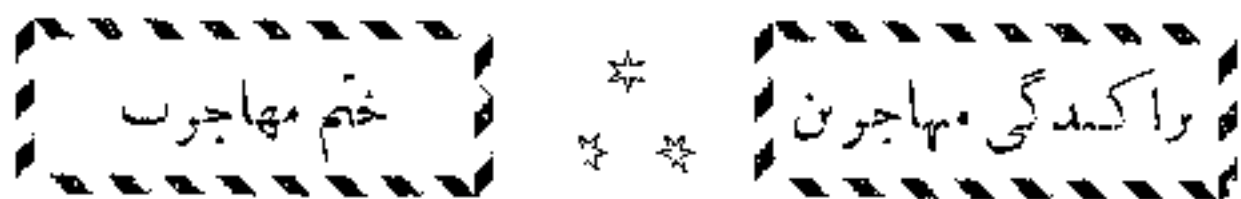
روزنامه کوره می نویسند. « از تازر پیشرفت قشون عثمانی در »
 « طرف همدان در طهران همجوشی پیدا شده و تعاقب دخول عثمانیان »
 « همدان الساع دول متمدد اموالدین را در طهران هراج کرده اند. »
 « فرار گذاشته اند قوا - ول روس در آن شهر و سوارهای دول تدارک »
 « حرکت دنده و قسمتی بدوات این و انما حضرت اهلایم با اصرار »
 « کرده اند - که ایشان نیز در موقع - دیار شدی ایشان در طهران بانی »
 « تخت را تعمیر داده بمکی اردلانک شامانی شان لاسه انما حضرت اهلایم »
 « سفرای روس و انگلیس را اند که در رجوع معشورت در میان اند »
 « یکتایان علی دولاری داده تا در این باب می اندیشند. ثوی اهلایم »
 « رئیس الوزراء هاسه ماشه ده شامانی سر لای ۳۵۱ هزار هراتان »
 « ردک و در این فایه رخاالی را انصاف امر را در دست اند ۱۹۵۵ »
 « شوال شمسی ۱۳۳۰ امیر - حلاله - ای - در این ماه »
 « همایونی را سلاح بداده در بردند »

روزنامه الملایات دراجم معرفی همدان می رسد

« اگر چه - ایام همدان است تمدن و پیشرفت آن در این »
 « پیشرفت امتداد حاصل شده است - در این ماه - در این »
 « قشون روس - خطرات است - اما این - در این - در این »
 « بوده و قوا در این - تحت حرد - امرای - در این - در این »
 « سرحدات و حده دشمنات - در این - در این - در این »
 « تردها را طریقی - مهتم کرده - انما - در این - در این »
 « امدادها را بدادند »

« يك شهيد قطعی متوجه ایالت طهران است و مرکز کامسلا »
 « ستوهای آسمان و عثماني را که در صدد ابرار جیش هستند دیدن »
 « نخواهد کرد »

پیشرفت قشون عثمانی از دو طرف در ایران و پراکنده شدن قوای آنها در جبهه‌های مختلف غرب موقع را برای تجهیزات انگلیسها تهیه کرد و مخصوص حنك كوب العماره موجب شد که انگلیسها بر قوای خود افزوده و تلافی آن شکست را در آوردند انگلیسها پس از تهیه کامل در بصره در موقعی که حایل پاشا همدمان آمد و علی حسام بيك به روجرد ناگهان از عماره حرکت کرد کوب را متصرف و نظریه مدان حمله میاور دند بغداد در اثر حملات سخت قشون انگلیس تاب مقاومت نیاورده سقوط پیدا کرد سقوط بغداد باعث شد که عثمانها از ایران بطور منظم عقب نشینی اختیار کنند طرف عقب ششست قوای عثمانی بقدری معظم و احتیاط آمر به د که عالما قشون روس در همان موقع شکست وارد می آوردند خلاصه آنکه قشون عثمانی سمت رود دباله عقب کشید و در این حامها جرین آترای پراکنده شده دیگر برای رسیدگی آنها از طرف قشوق عثمانی که خود مشغول حنك و ردو خورد بود مدارا مساعدت و حوسروئی نشدو هر کس می توانست از هر طرف فرار و حانی سلامت در میرد



این جا باید متوجه شویم که رؤساء مهاجرین چه شدند ؟
 بعضی از مهاجرین مثل و حیدرالمالك و نظام السلطنه و میرا محمد

صادق طباطبائی سابقاً برای باره مذاکرات در باره های عثمانی و اطریش و آلمان و هسپانیا اروپا شده یکث ماه و نیم در اسلا مجهول متوقف و پس از مذاکرات لازم با مقامات رسمی و بیشر و ان ملت عثمانی در دهم ذی قعدة بپرلن وارد میشوند و همینطور میرزا سلیمان خان نیز بپرلن میروند در عقب نشینی آخربعضی وقایع اسرار آمیز است که ما تا گریزیم بطور اشاره شرحی بنکاریم:

کلنل محمدتقی خان در کتابچه (جواب داد خواهی «پوسین طهران می نویسد»

« در نتیجه بعضی اقدامات و حوادث که از ذر آنها صرف نظر کرده اردست بعضی همقطاران بی حقیقت و دود و خود را خلاص اردد »
 « بدون اینکه در نقطه توقف کنم برای معالجه و در ششم شعبان ۱۳۳۵ با لمان رفتم هنوز معالجه با تمام نرسیده بود اداسماع خبر «
 « موحش و ناله در خون شما اردن افراد رشید با وفایم دود را در جاو «
 « چشم تبره و تار ساخته رای الله خودی باها رسانیده و اقالا هم جان «
 « داده باشیم در تاریخ ۲۵ دی حجه ۱۳۳۵ سوری حجاب « موصل شتافتم «
 « لکن افسوس و صد هزار افسوس آب بی رحم نعمتهای آن شهدای شکار «
 « را بسرعت امواج وحشت آور خود هم جا غلطانده « سر احتکاه «
 « قعر دریا رسانیده بود و دیگر رای من حتی دیدن آب خون ااود «
 « نیز میسر نمیشد مایوس در تاریخ ۲۰ محرم ۱۳۳۶ بپرلن «
 « مراجعت کردم «

آب بی رحم کدام شهدائی که در آن آب جان دادند که بودند ؟
 آب بی رحم رودخانه دیاله بود که آن گروهان شادمان از آنجا

گرفتار ایلات جنفی و طابورهای ترکی نموده و در امواج بیکران خود
محو و نابود ساخت اینها در نتیجه تفتینات بین ژاندارمری در سلیمانیه و
افتضاحی که بر سر کلنل ادوال آمد حادث شد و کفار زندگانی یک گروهان
ژاندارم معصوم بر گردن رفقای بی حقیقت و دوروی مهاجرین است
که برای فرار از چنگ عثمانی ها و بکشتن دادن یک نفر کاپیتان آلمانی
موسوم بشولس مرتکب گردیده اند

چنانکه همین جمله در روزنامه جنت شماره ۱۰ سال اول مندرج
است و ما از نقل این انجمله صرف نظر میکنیم
اما رؤساء مهاجرین :

روزنامه قانون در شماره ۲۶ سال دوم می نویسد . « سلیمان میرزا
بعد از عقب نشینی ترکها و مهاجرین و رفتن آنها باسلامبول خود »
« را در میان ایل جلیل سنجایی انداخته و بدون نقشه و فکری اسباب »
« خرابی و ویرانی و یغما و اقامای ایل مزبور را فراهم ساخت . متفقین »
« را و نگران شده فرستادند و او را گرفته بغداد و از آنجا به عبثی بردند »
« و از عبثی چند مدت آزاد و راحت گردش کرده و چند مدت هم در اردوی »
« نصره متوقف بود » ولی مهاجرین دیگر بعضی ها باسلامبول و آل همان رفته
و بعضی از بین راه برگشته بپهران رو میآورند

چه شد که سلیمان میرزا بایران مراجعت نمود ؟

« در قصر شیرین در موقعی که قافله مهاجر و انصار میخواستند »
« از خاک پاک وطن خود که سر نیزه فزاق روس را در سر تاسر آن »
« بجای کل و ریحان نصب کرده بودند - بخارج شوند رؤسای حزب »
« اعتدال را اطلاع داده و پیشنهاد کرد که بهترین است احزاب دموکرات »

« و اعتدال را منحل نمائیم این فکر برای رؤسای اعتدال با صرفه بود »
 « زیرا میدانستند که حزب اعتدال دیگر به وجودیت خارج نخواهد شد »
 « داشت پس جمع شده و مهاجرین را خبر کرده و گفتند این الاثبیتی »
 « دادند سلیمان میرزا بر لرسی رفته گفت : « من که باید در حزب »
 « دو کرات هشتم انحلال حزب دهم لرات را اعلان کرده و به نام امداد »
 این حزب اعتدال و دو لرات هر چون بدست « و برای اجرای این مقصود
 چنانکه دیدیم اشخاص را اظهار آن سازمان و در موقعی که انقلاب در پس شروع
 شده و رؤسای حزب دهم لرات در ظاهر آن بنامی تشکیلات را ایجاد دادند و بنام
 دادند که از تشکیلات حزب مزبور به نامت نمایند و ایجاد دو دسته
 تشکیلی و ضد تشکیلی را کردند و عدالت همین دو دسته بود که از سازمان
 میرزا آزاد به معنی تشکیلات « اعوش یاد در نور انجمن دادند و در همین
 که سیاست اتحادیه و امداد است تا به حال منجر به این دو تشکیلات نام
 شده و متصل آن در لرات (جاسوس ایران) خواهد آمد اجرا دادند
 که ساله آن میرزا « ایران را اجعت نماید

از طرف دیگر اشخاص مهاجرین که اسلامهول این دو دسته
 درین ادر « روح عدالت » « اسلام بخان لرات » « اسلامهول » « اسلامهول »
 علی خان کویف بعد از این انقلاب به دست آمد و به « اسلامهول » « اسلامهول »
 در عقب ماند و آن است : « مسلم لرات » « اسلامهول » « اسلامهول »
 « ثبت و نگاهداری با حکومت معتاد است و این سیاست ایران و اسطفا
 آن روش « مستقیم شده و به اخط حاکم « اصلاح اصلاح و اصلاح
 هویتی درمی ر اصلاح و هیچ هیچ نیستند و این روش و
 احزاب ایران رسانده « آن را و مدارد آموخته و به « اصلاح ایران

فکر بعدها در دوره وزارت جنگ و ریاست وزرائی و بالاخره سلطنت
 بهایوی صورت خارجی پیدا کرد و مملکت از هرج و مرج و ملوک الطوائفی
 نجات پیدا کرده و در حقیقت مرام مزبور بطور کامل اجرا و عملی گردید
 ❦❦❦

نتیجه مهاجرت چه شد؟

چنانکه در ضمن فصول این کتاب گفتیم جز ضرر و زین چیزی
 عاید نگردید در مقابل استفاده هائی که بایران میدادند از دست رفت
 و این استفاده ها در موقعی بدوات ایران بدشهاد شد که در طهران آن
 انتانات رواج گریخته و کم کم چشم متفقین را میترساند - گرچه اسناد
 رسمی برای این تعویضات در بین نیست ولی جسته جسته در بعضی از
 جراید عوادی دیده میشود که ما نمیتوانیم نقل نمائیم
 روزنامه «اسکه به اسلو» می نویسد: حکومت ایران در ضمن تقاضا
 های خویش فقرات ذیل را از دولتین روس و انگلیس در خواست کرده

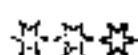
- ۱ - حق سیر سفایر جنگی در بحر خزر و خلیج فارس
- ۲ - حق تشکیل یک اسکادر جنگی تجارقی در این دو دریا
- ۳ - تصدیق حقوق سلطنت ایران در جزیره بحرین و سایر جزایر
 خاج فارس
- ۴ - انگلیس حق مراطفه نلا واسطه باشیوخ و حوایس و رؤسای
 عشایر که در ساحل خلیج فارس سکنا دارند نداشته باشد
- ۵ - تجدید نظر در عهد نامه ترکمن چای
- ۶ - تجدید مرحد ناره مابین دولتین ایران و انگلیس در بلوچستان

- ۷ - انفصال یست و تلگراف دولتی روس و انگلیس در ایران
 جراید قفقاز می نویسمند : دولت ایران بدوات روس و انگلیس با دانشی
 فرستاده و پاره پیشانیها دات کرده معنایها در بار ایران در چندین مواد است
- ۱ - تمامیت ملکیت ایران از طرف دول روس و انگلیس وضع
 و الغای عهد نامه ۱۹۰۲
- ۲ - فسخ التزام نامه دولت ایران در مقابل او لیتیا نوم ۱۹۱۱
 از طرف دولتی
- ۳ - تجدید شرایط و مواد تعرفه گمرکی (روس - ایران و ایران
 و انگلیس)
- ۴ - معاف شدن قروض ایران از روس و انگلیس
- ۵ - تجدید نظر در امتیازاتی که متابع دولتی داده شده
- ۶ - اعضای توبی و تنگ و مهمات سایر اطلاعات بدوات ایران در
 تشکیل قوه منظمه برای حفظ امنیت داخلی و استقلال خودی و مساعدت
 کامله دولتی در این باب
- بعنی مواد دیگر نیز ذکر میشود که جزو شایعات است : از قبیل (نادره
 ۱۴ مایون ضرر منات متابع ایران - تمام نالک شاهنشاهی تا بر مانده خود
 و آگذاری انتاب مقدسه با ان



فصل بیست و سوم

- « زینت میگفت : دست بدست سپردماست هر »
 « چه امیرخان با آن زن بیگانه شوخی و »
 « باردی میکرد من هم در مقابل شوخی های »
 « رفیق امیرخان روی ترش نمیکردم »



موضوع خیانت

از پامنار و سه راه دانگی بسمت تکیه رضاقلیخان کوچه است موسوم
 بکوچه جناب .

یکی از معلمین ایرانی در این کوچه کلاسی برای موسیقی و منق
 نار و ویلن دایر کرده است

منظره غربی است منزل و کلاس موسیقی اطاق انتظار که همان اطاق و کلاس
 درس است بی نهایت کوچک و از سیستم معماری قدیم ایران است : اطاقی
 است دارای طاقچه های متعدد رف های زیاد که از یکطرف وصل بدالان و از
 طرف دیگر بحیاط نگاه میکنند دو سه قطعه عکس زینت بخش این اطاق
 است : یکی عکس آقا حسینقلی معروف یکی عکس عارف و یکی عکس پدر
 آقا حسینقلی و دو سه عکس دیگر که نتوانستم بشناسم بعلاوه يك صفحه
 از غزلیات عارف هم دیده میشود که بدیوار چسبانیده اند من تا آنروز
 دو سه جلسه بیشتر در آن اطاق حاضر نشده بودم . از آنایه این اطاق

ده عدد صندلی يك طرح است كه عموماً كهنه و پارچه سفید روی آن
 كشيده شده است و دو عدد جای سیکار كه بدبووار كوبيده شده
 روز مشق بود من در انتظار معلم نشسته و گاهی با تار بازی میکردم
 و گاهی با يك سه تار شكسته كه در ناچه گذارده بودند در قبال نیم ساعت
 انتظار نشستن چشمم در منظره خانه افتاد در این خانه مرغ جوجه های
 خود را صدای میكند مگر كه یاسیان در است گاه گاه عمو میماند همه
 قسم حیوانی دیده میشود

بو قلمون كه در حیاط است آنها صدای خود را سرداده و تار بازی
 كردن كیوترها هم صدا شده اند

صدای كریه و صوت تریه نپه ها كه در هم انداخته اند با این اصوات
 توأم شده جای هر اروپائی برای نمایش این منظره خرابی است در فاصله
 نیم ساعت كه من نشسته و آنها میكردم چهار پنج تا جوجه های کوچک
 كوچك نگی روزه افتاد گریه كردند و آری سرش را بالا بردند و
 از بالای پله كان برتاب شد

در این موقع كه مشغول نمایش این مناظر بودم ناگهان صدای
 خانه شنیدم كه همش در بال آمد بود آمده حیرت داد كه از همان راه
 فقر از رفقا و لك خاتم میخواهند بروند بر شده هر يك از آنها مشغول
 نیم از جایر خاسته بالا فاصله بتزل آمدم -

زیست سه فرح جان دو آن شی اسر داشت چه در ایام باردوم هم كه
 من با امیر خان عمدا محاسبه و قرار گذاشتم كه مست اهنم حیرت دهنده
 از آنجائبله زن حسود در كنجها است خانه ما از هم از شوه و داده
 عملیات او را تحت نظر بدارد و او را اسامی ریح میداد فوراً مرا

میکرد تا آن روزیکه رفته بودم کلاس مشق عباس سراسیمه وارد شد و من هم در عقب او منزل برگشته لباس و چادر خود را عوض کرده در شگه گرفتم و سفارش کردم که هر چه می تواند بر سرعت سیر خود بیافزاید که شاید در بین راه با امیر و رفقایش مصادف شویم چون امیر و رفقای او آهسته آهسته حرکت میکردند و با آن زن صحبت کنان طی مسافت مینمودند من با آنها نزدیک شدم و دیدم امیرخان و یک نفر زن با در شگه مسافرت میکنند و دو نفر رفیق با اسب در شگه من نزدیک آنها شد بدر شگه چپي امر کردم آهسته تر این دو نفر اسب سوار شروع کردند با من بحرف زدن و شوخی کردن هر چه میدیدم شوهرم با آن زن حرف میزد و شوخی میکند من هم با آنها مزاح مشغول شدم تا اینکه رسیدیم بقصر قاچار وسط راه شهبان استغفر بزرگی است که یک قهوه خانه مرتبی دارد من در زیر آلاچیق رفتم و آن دو نفر هم نزد من آمدند و نخوردن شربت و نان شیرینی و غیره مشغول شدیم

پس از خوردن شربت و شیرینی مرا دعوت کردند که با آنها به زرکنده بروم من هم دعوت آنها را اجابت نموده دوباره سوار در شگه شده بطرف زرکنده رهسپار شدیم زرگنده و قلهاک با اینکه نزدیک به شهر هستند و در کوهپایه واقع شده معذک آب و هوای آن خیلی خوب است و غالب سفارتخانه های خارج در تابستان منزل بیلاقی آنها در این دو محل است مثل سفارت روس و انگلیس . در پشت سفارت روس باغی بود که گمان میکنم امیرخان فبلا باغبان را دیده و لوازم راحت و آسایش را از همه نوع فراهم آورده بود - امیرخان جلوتر رفت و در باغ را زد باغبان آمد و تعارف و خوش آمد گفت داخل باغ شدیم ولی من یکطرف

دیگر نشستم و برای من شیرینی و آجیل و میوه فرستادند تا موقع ناهار سرگرم تخمه شکستن و آجیل خوردن شدم. من روی خود را از یکی از این دو نفر باز کرده زیر چشمی امیر خان را نگاه میکردم؛ دست بدست سپرده است هر چه او با آن زن شوخی و ناز میگرد من هم در مقابل شوخی های رفیق امیر خان روی ترس نمیکردم امیر خان از بس باده گساری نموده بود بعزم خوابیدن دراز کشید ولی این شخص رفیق امیر خان که اسمش میرزا مجید خان بود جوان معقول و با تربیتی بود مرا بحال خود گذاشته گفت بختارید میخواهید بخوابید یا گردش کنید هر طور راحتتان است. من گفتم میخواهم قدم بزنم بیا با هم برویم پیچچه را بطرفی افکنده و بطرف امیر خان رهسپار شدم. امیر خان گفت: چه عجب این خانم هم بطرف ما میاید و اظهار آشنائی و همراهی میکند! من وقتی با میرخان نزدیک شدم در صورتی که هنوز مرا نشناخته بود بی اختیار چادر خود را عقب زده دو سه لگد با او فواختم و شروع کردم بفحاشی رفتای او را صدا کردم و گفتم:

«آیا من خوشگلترم یا این زن آبله رو؟ چرا با من حال نمیکنی و چرا باین عملیات من میدهی؟» و بلك رخسار شوهرم پرید آن زن بیچاره چادر بسر خود کشید و ساکت و منجمد ماند.

امیر خان از عالم منی بهوش آمد پرسید کیست؟ گفتم: «از خواهر و مادر محرم تو - زن تو هستم!»

از جای خود برخواست دو سه سبیل من زد و مرا بکوشا برده و شروع بعجز و لابه نمود که خود را از این مردها بیونس و چادر بسر کن در صورتیکه من لا بنقطع باو فحش میدادم. در آن ضمن رفتای

او چادر مرا آورده من بسر کرده و شروع بعد از خواهی نموده و معذرت
فوق العاده خواستند. من و امیر خان در شگه گرفته بشهر آمدیم و آن زن
را برای آنها باقی گذاردم

فرخ! ما آن مقدماتی که در دوستی خود از امیر داشتم این خیانت
و آن قولهای او مرا وادار کرد که امیر خان را نزد همان کسی که صیغه
مرا جاری کرده بود برده و مجبورش کردم که صیغه مرا فسخ کند

حالا این عمل سفاهت بود با کار بقاعده نمیدانم، همین قدر میدانم
از آن محض هبته که بیرون آمدم من از طرفی رفتم و او از طرفی. من
آمدم در همان منزل که مهر انگیز می نشست اطاقی کرایه کردم و با جزئی
اشایه زندگانی خود را اداره میکردم تا اینکه مهر انگیز برای من رنگی
در آورد و وصله میخواست بچسباند تا چار از آن خانه هم بیرون آمده و
در آن روز قضا و قدر مرا با تو آشنا و اینک چندی است که بصدق و صفا
تا هم رود کار میگذرانیم و در حقیقت تا هم زن و شوهر شده ایم از پدر
و مادر خود هیچ اطلاعی ندارم و نمیخواهم خبری داشته باشم زیرا که
تمام بیچیدگی ها که در زندگانی من حادث شده است از آنها بوده و
مسبب حقیقی تمام قضا یا پدر و مادر من هستند و اگر از حال ما حالا تا خبر
ناشند باز مرا راحت نخواهند گذاشت و البته بهتر آنست که هیچ ما هم
در صدد رسیدن با آنها بر نیائیم زیرا که خداوند الحمد لله وسعی در زندگانی
ما عطا فرموده که احتیاج بکسی نداریم

❦❦❦

چنانکه میدانیم سرگذشت زینت و پیش آمد زندگانی او چیز دیگری
است و ما در کتاب اول شرح آنرا داده ایم. زینت برای مقصود و منظوری

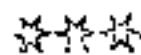
این داستان را تعبیه و فرخ را نهدید میکنند که دیگر در صدد تحقیق در اطراف او بر نیاید و از طرف دیگر بواسطه فرط محبتی که با او پیدا کرده بود رویه زندگانی خود را دانست که با او باید با کمال رفیق و مدارا رفتار نموده و ابتدا کرد اعمال زشت و رفتاری بد نکردن و ضمناً کاری باحوال او و پدر و مادر او نداشته باشد زیرا که ممکن است پدر و مادرش باعث رنجت و ایذاء او را فراهم و مدتی در عدلیه و دوائر استنطاق در کشمکش و مکافات باشد تا چار پس از آنکه داستان زندگانی او را دانست گفت :

زینت جان - خیلی خوشوقتم که کماهو حقه از بیان اوضاع زندگانی خود دریغ نکردی و در ضمن هم تعلیم و دستور زندگانی من دادی که بعد از این با توجه قسم رفتار نمایم. چنانکه خواهیم دید در زندگانی آنها ابتدا تغییری حاصل نشد و با هم با کمال خوبی و خوشی بسر میبردند تا اینکه ایرج از فردت بر گشت و قضایائی پیش آمد کرده به آخره حقایق کاملاً مکشوف گردید



فصل بیست و چهارم

- « ای طهران : خون ایران وسی گرور نفوس »
- « ایران گردن تو است تو خو نبهای ایرانی »
- « يك ايران ستم‌پنده شش هزار ساله بیان »
- « فنا رفت يك عده مردم ساده و صالح جو »
- « و يك عده ژاندارم غیور شجاع وطن پرست »
- « و ایلات جنگ آزموده از بین رفت و بلا »
- « گردان تو شد . . . »



روزگار ابرج

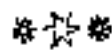
شادی و شعی که ابرج بواسطه اخذ مدال و درجه و پیشرفت قشون و نزدیک شدن طهران داشت کم کم بواسطه عقب نشستن قوای عثمانی و ایرانی و مهاجرین از او زایل شد و چنانکه در این عقب نشینی بعضی از مهاجرین در کرمانشاه مانده و خود را بهر وسیله بود بطهران یا مراکز دیگر که قشون روس نبود میکشاندند و برخی بطرف اسلامبول و بران رفتند و یاره در آن موقع جنگ‌جانی در نزدیکی های رود دیاله که هر کسی در فکر جان خود بود و بایرانیها و مهاجرین در آن موقع بی نهایت بد گذشته و صدمه وارد آمده - پراکنده و متلاشی شدند در همین موقع ابرج بادو نفر از همراهان خود سزاوار دید که از فرونت جنگ که محاک عثمانی کشیده شده است و در صفحات غرب هم نیزه داران روس جا نشین آنها شده اند رویگردان شده بطرف پایتخت عزیمت نمایند

از لباس نظام که همواره بان بهاهات میکرد صرف نظر کرده لباس
بختیاری تهیه دیده و بواسطه طول مدت در جنگ نشسته بود ریش
خود را بتراشد بارش بلند و شال کمر و گیوه آجبدنه و شلووار گشاد و
دو نفر از همراهان شبیه بخود هر کدام خورجین بدوش کشیده نان و
آذوقه خود را در آن گذارده هر کدام يك می خریدند از پیراهن ها مانند
چوهران دیار بدینار مسافرت نمودند

در یکی دو جا گرفتار ایلات سر راه شده آنها را سخت کردند ولی باز چون
بدهی میرسیدند اهالی آن ده لباس با آنها داده و از سمت همدان بقره‌بن
و طهران آمدند در این راه هر جا قشون روس را میدیدند با نهایت شغف از
جلویشان عبور میکردند ولی در این بار هر کدام از قزاقان روس ایدند که
بر بازوی خود پارچه قرمز بسته و معروف با انقلابی بودند در این موقع
انقلاب روسیه شروع و بقره‌اقان قشون سفید سابق اجازه مرخصی و دعوت
باو طمان خود را داده همه در تحت لوای احرار در آمده و بسمت روسیه
رجعت مینمودند

اما ابرج بیش ازینجا فرستخ راه پیاده با دو نفر از همراهان خود
طی کرده همه جا از و راهها و دهات خراب که آبادانی از آن هادست
کشیده و مردم دهائی از خاله و زندگانی خود صرف نظر نموده در ولایات دور
دست بگدائی کوچ کرده اند گذر کرده مانند مجنون همه جا بر رعب و
اطلال کربه نموده و بر حال بیچارگان و مردم بیطرف ایران تاسف مینخورد
بهر طرف نظر میکرد آبادی ها خراب قنوات خشکیده مراعات میکند حال
يك صحرائی با بر و لم بزوع در سراسر غرب ایران جانتین عمران و آبادی

های سابق و از زارع و دهقان بهیچوجه اثری باقی نیست. ایرج مقتضی ندید
 با آن لباس یکمرتبه پیدر و مادر خود وارد شود در حضرت عبدالعظیم
 مانده دو نفر قاصد فرستاد که یکی از آنها مرده سلامت خود را پیدر و
 مادر داده و دیگری بسراغ مهر انگیز برود اولی بمقصود رسید پیدر و مادر
 و برادرها سوای فرخ باستقبال او رفتند و او را با عزت و احترام وارد
 طهران نموده فوراً عکسی از او برداشته و کوفتندی که سابقاً مادرش
 نذر کرده بود گشتند اما قاصد دومی نتوانست بمقصود برسد و از مهر انگیز
 ابتدا اطلاعی بدست نیاورد



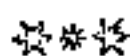
ایرج که هنوز از قضایای مسافرت و این جنگ و جدال‌ها و
 وضعیات غرب و بند و بست‌ها اطلاعی نداشت وقتی بطهران وارد شد
 مانند پهلوانی که حریف بمیدان میطلبد فریاد میزد و میگفت .

ای طهران ! خون ایران و سی کرور نفوس گردن تو است تو
 خونبهای ایرانی ، يك ایران ستم دیده شش هزار ساله بیاد فنا رفت یکعده
 مردم ساده صلح جو و يك عده ژاندارم غیور تجاع وطن پرست و ایلات
 جنگ آزموده از بین رفت و بلاگردان تو شد ، يك قسمت معظم ایران
 در زیر سم ستوران اجانب لگد مال گردید

همه جا بجای گل و گیاه و نباتات خوشرنك نیزه های قشون
 بیگانگان نمایان بود رای آنکه تو در خواب راحت و امن زیسته نمائی .
 در این جنگ بین الملل همه جای ایران گرفتار قشون اجانب بوده شمال به
 جنوب مشرق بمغرب ، صوت و صلاهی توپ‌های سنگین و مسلسل و بارون باخ

و هنزالیوز طنین انداز بود برای آنکه تو در چهار دیواری که نامش طهران است در آسایش و کامرانی بعیش و عشرت مشغول باشی آری طهران خوبیهای ایران است من میآیم که داد مظلومین را از تو باز ستانم هر چه هست بدست مردم شهر طهران است و البته خون بی گناهان دامن گیر تو خواهد شد!

ای طهران! آیا در حق محبوبه من (ایران) همان مهر انگیز چه کردی؟ آن کسیکه من فقط برای رسیدن باو خود را در آتش ها و خون افکنده آیا پرستاری از او نمودهای و او را در دامن خود محفوظ داشته ای ای طهران! ای بلاگردان ایران و ای مردمی که خوبیهای ایران بگسردن تو است آیا با محبوبه ام چه قسم رفتار کردی؟ من میآیم که داد مردم ایران را از تو باز ستانم.

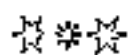


ایرج بنصیحت پدر برای آنکه از قرونیت بر گشته بود چند روز در خانه ماند و بسراغ مهر انگیز رفت بالاخره با لباس جدید فکلی ما فی که پدرش برای او تهیه کرده بود بطرف منزل قمر تاج و مهر انگیز آمد افسوس وقتی آنجا رسید و هر چه از همسایگان در آنخصوص اطلاعی خواست همه اظهار عدم اطلاع کرده و صاحب خانه بتصور اینکه مفتش نظمی است گفت:

مهر انگیز چند سال قبل از این خانه بیرون رفت و قمر تاج هم معلوم نیست چه شده و هر چه زن پدر و پدر مهر انگیز تحقیق کردند از او اطلاعی نتوانستند بدست بیاورند - قبلا مهر انگیز مقفود شد بعد

شبهانه مادر بزرگش از این منزل اسباب کثی نموده و بجای دیگری نقل مکان کرد شما اگر از طرف نامیئات یا کیساربا آمده اید سابقاً چند مرتبه مفتشین آمدند و دیگر نفهمیدیم قضیه کشف شد یا نه! ایرج زودی ملتفت شد که در این موضوع کیساربا سابقه دارد چیزی نگفت خدا حافظی نموده و دنبال کار خو رفت

هر روز رفقای قدیم خود را میدید که از فروات برگشته و هر کدام از صدماتی که در راه دیده داستانشا نقل میکردند و نظامیان غیوری که در آن صفحات رشادت ها بخرج داده در طهران در موقع ملاقات با لباس مبدل تنک گوشی صحبت مینموده و در فکر چاره و دخول در خدمت سابقه خود بودند. اشخاصی که درجات عالی داشته و شاید خدمتی در جنگ کرده اند چون درخواست میکردند که دوباره داخل ژاندارمری بشوند جواب می شدند شما یاغی دوات محسوب میشوید و همینطور ایرج مدنی سرگردان و ویلان بود و بالعکس بعضی اشخاص خرج معاودت داده لدی الورد بخدمتی گماشته میشدند ایرج در این مدت که در طهران بکار بود خود را منتهاسب بکمیتة نموده و با آنها با کمال جدیت تاموقعی که خیالاف وطن پرستانه داشتند همراهی میکرد و شرح این جمله بعد خواهد آمد



در این مدت مفارقت و سفر او خداوند بیدر ایرج پسری عطا فرمود و برادران و پدر او هیچکدام از وضع فرنج و زندگانش اطلاعی نداشتند ایرج در صدد بر آمد که از احوال و گذارش فرنج اطلاعاتی بدست

آورد ضمناً برای زندگانی خود در صد چاره بود پدرش چون با مدبر روز نامه
 رعد سابقه داشت برای اینکه مبادا با ایرج خود را در مهلکه جدیدی بیافکند
 از او خواهش میکند که در اداره خود شغلی باو رجوع کند

ایرج مشغول دفتر داری روز نامه مزبور میشود. اتفاقاً دفتری که
 نام مشترکین و آدرس آنها در آن مفصلاً نوشته شده باو میسرند ایرج برای
 آنکه امتثال از او امر پدر کرده باشد این شغل را قبول نمود برای آنکه
 اطلاعاتی از اوضاع گذشته و مهاجرت و وضعیات مملکت و غیره بدست
 آورد از خواندن جراید روزانه و گذشته اطلاعاتی کسب نموده ضمناً از
 دفتر مشترکین شناسائی باحوال مردم پیدا میکرد بر حسب اتفاق اسم
 فرخ جاویدان را در دفتر مزبور دیده آدرس آنرا یادداشت نموده یکساعت
 بعد از ظهر همان روز بطرف منزل فرخ واقع در کوچه ملک آباد میرود
 وقتی درب منزل فرخ میرسد که فرخ خواب بود هیداهوی یک نفر بیخ فروش
 و کوبیدن درب منزل را دروش در کوچه طنبین انداز بود. چه خبر است؟
 این جا منزل کیست؟ این زن چادر نمازی کیست؟

تو کی هستی که از منزل فرخ بیرون آمدی؟ ایرج دست هر دو را
 گرفته دو صورتیکه آن زن چادر نمازی به بیخ فروش داد میزد که ما بیخ
 نمی خواستیم چرا درب منزل ما را زدی؟

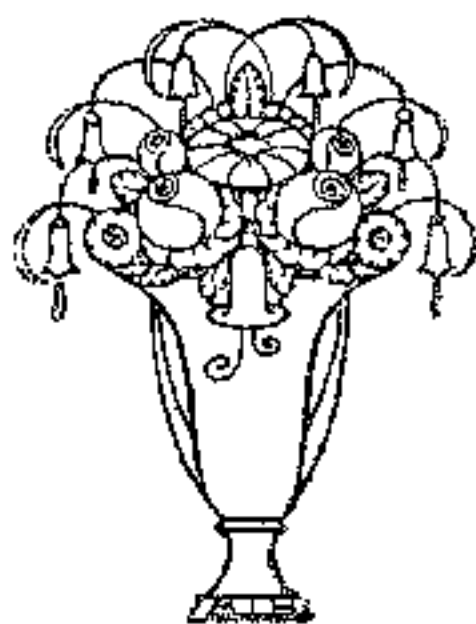
فرخ از خانه بیرون آمد. یک جا ایرج را با لباس مبدل دید یک
 جا بیخ فروش یک طرف مرد بیگانه و یک طرف هم زینت زن خود را که
 با چادر نماز بیرون آمده به بیخ فروش فحش میدهد که ما بیخ نمی خواهیم
 پس آن شخص بیگانه چه میگوید؟

این شخص بیگانه حسین خان و آدم زبیرکی است این شخص در همسایگی فرخ منزل گرفته و با زینت آشنائی پیدا کرده بود در آن یکی حیاط که وصل بخانه فرخ است يك نفر تقی خان که آدم مفتی است همیشه دنبال عملیات فرخ و زینت و حسین خان بود و فطرت و عقیده او نفتین و طالب فتنه و فساد است پدرش از دست او در عذاب بود اموال پدر را میدبرد و هیفروخت پدرش روزی گفت هر معامله میخواهی بکنی خودم حاضرم تقی خان میگفت من با تو معامله نمیشود

پدرش گفت چرا معاملات نمیشود تقی خان گفت اگر معاملات میشود : همین فرش زیر پا را چند میدهی ؟

خلاصه روزی که پشت در حیاط خود دو ساعت بعد از ظهر موقع تابستان که همه در فکر خواب و استراحت هستند گوش ایستاده دید زینت عیال فرخ با چادر نماز سفید بیرون آمده و حسین خان هم از يك طرف خودی نشان داد بعد بطرف هم آمده زینت وقت ملاقات را برای روز سه شنبه چهار ساعت بعد از ظهر قرار داده و بفوریت وارد خانه شده در ب حیاط را بست . تقی خان در همان روز معهود و همان ساعت از خانه بیرون آمده خود را بطرفی مخفی کرد همینکه بسر ساعت رسید دید زینت با همان چادر نماز سفید از منزل بیرون آمده و با اشاره حسین خان را بمنزل خود برده در ب حیاط را آهسته بست فوراً تقی خان يك نفر بیخ فروش که از اول بازار میگذاشته صدا کرده میگوید : این خانه مدتی است بیخ میخواهند بخرند . رو چون دالان شان طویل است محکم در را بزن . بیخ فروش همین کار را کرده و در همان موقع که حسین خان وارد خانه شده و زینت در را بسته بود در را

محکم زده و فرهاد میکند: «آی یخ بیائید یخ بپرید» از صدای کوبیدن در
 فرخ بیدار شده، ابرج سررسیده، حسین خان و زینت که شاید هنوز در
 اطاق دیگری رفته بودند دیوانه وار بیرون جسته ابرج دست هر دو را
 گرفته فرخ در این گیر و دار متحیر است ابرج از کجا پیدا شد چرا
 دست زینت و آن سرد را گرفته، سردیخ فروش چه میگوید و زینت چرا
 باو فحش میدهد؟



فصل بیست و چهارم

« بیاد سراجعت مهاجرین سیاسی در ۱۳۳۸ »

« عارف میگوید :

« بکوی میکده هر کس که رفت باز آمد »

« ز قید هستی این نشانی نیاز آمد ! »

از فرونت برگشته ها

ما در فصول سابق کم و بیش جنگهای مهم غرب و اقدامات و عملیات مهاجرین و معرفی معارف آنها را بیان نموده ایم که بعضی مطالب مهمه که تذکر آن لازم است در این جا از راپرت رسمی معاضد الملک کارگذار وقت کرمانشاهان که متضمن اوضاع سه ماهه از تاریخ ۳ صفر تا ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ آنجا است برای مزید اطلاع خوانندگان محترم استخراج و نقل میمائیم :

۱ - روز سوم صفر ۱۳۳۴ رؤسای عشایر که سابقاً تصمیم گرفته بودند دوائر دولتی را اشغال و دست و تلگراف را سانسور نمایند ابتدا يك نفر صاحب منصب را ندارم را برای سانسور و مخبرات تلگرافی بتلگرافخانه فرستاده روز بعد از طرف کمیته دفاع که اسامی آنها ذیلا قلمداد میشود (شاهزاده محمد باقر میرزا ، قوام العلماء ، آقای سید حسن اجاق ، جلیل الدوله ، ابوالحسن خان ، وکیل الملک ، آقای سید عباس) سه نفر جمه سانسور پستخانه و سه نفر جمه سانسور تلگرافخانه معین و از آن تاریخ

کلبه تلگرافات رمز ممنوع و تلگرافات کشف راهم پس از سانسور مخابره یا ضبط مینمودند مکاتیب صادره و واداره پستی هم همین حال را داشت - نظر باینکه اقبال الدوله حاکم آنجا با خیالات مهاجرین همراهی نمیکرد از کرمانشاه خارج و او را در روز ۱۹ یکمده ژاندارم و مجاهد تحت الحفظ از صحنه مراجعت داده و ماهی دشت مبدینند آقاسید حسن اجاق او را در بین راه از چنگ مجاهدین خلاص کرده بصحنه روانه میدارند. سه روز قبل از حرکت اقبال الدوله بحکم نظام السلطنه حکومت شهر نظامی و اعلان حکومت نظامی منتشر و ریاست آن بعهده مائر سید حسین خان صاحب منصب ژاندارم تفویض شد

۲ - مأمورین آلمان چند نفر از مستخدمین خود را شبانه مأمور دستگیری مسیو دورت بلژیکی رئیس گمرک مینمایند با آنکه مشارالیه بمنزل مستراستد امریکائی پناهنده میشود معذالک او را از آنجا دستگیر بعد از شش ساعت تحت الحفظ بسمت عراق عرب کسبل داشته و سه روز بعد بکنفر صاحب منصب ژاندارم اداره گمرک رفته قریت بیست پنج هزار تومان که در گمرک بود متصرف و اداره ژاندار مری میبرد در این موقع پرنس روپس عازم بغداد گردید و مسیو واسل بعنوان وزیر فوق العاده آلمان مقیم دربار ایران بکرمانشاهان وارد و سه روز بعد از ورود او ژنرال فوند کلاس آلمانی با کلنل بوپ و چند نفر از صاحب منصبان آلمان وارد کرمانشاه میگردند

۳ - دو روز بعد از ورود طباطبائی (در صورتیکه بتدریج از ۲ شنبه سوم ع ۲ که نایت حسین و ماشاالله خان باسید نفر سوار و مائر

دماره و آقای آقا نورالدین مجتهد عراق با یک عده سوار و ایه الله آقای میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی و حاجی اسمعیل رشتی و ناصر الا سلام و آقا سید فاضل کاشانی و نواب التولیه و حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی و سردار محی و سهام الدوله و انتظام الدوله حکمران ملایر وارد کرم انشاء شده بودند) در منزل ایشان مجلسی تشکیل و پس از دو جلسه مشاوره و مذاکره آقای نظام السلطنه را بریاست قوه مجریه انتخاب نموده و آقایان ذیل را بعضویت کابینه تعیین (هیئت وزراء نظام السلطنه رئیس قوه مجریه و نظام - سالار معظم خارجه ، میرزا محمد علی خان کلوب مالیه سلیمان میرزا داخله - حاجی شیخ اسمعیل رشتی معارف ، و حید الملک با ادیب السلطنه پست و تلگراف و آقای سید عبدالمهدی عدلیه) ولی بواسطه نزدیک شدن قوای روس علناً معرفی نشدند .

در این موقع از طرف کمیته دفاع ملی مرکزی و نمایندگان مجلس شورای ملی مراسلاتی به آقای نظام السلطنه نوشته شد که صورت آنها با صورت تلگرافاتی که از طرف نظام السلطنه باعلیحضرت امپراطور آلمان و جناب انور بیک وزیر جنگ دولت عثمانی مخایره شد و جوابهایی که از طرف دولتین آلمان و عثمانی به آقای نظام السلطنه داده شده ذیلاً درج میشود .

از طرف هیئت نمایندگان

خدمت ذیمرحمت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام السلطنه دام اجلاله العالی نظر با اهمیت موقع حاضر مملکت و لزوم اتخاذ وسایل قویه و تدابیر مؤثره در حفظ انتظامات داخلی و اداره کردن امور مملکتی

و جلوگیری از حملات دشمنان خارجی و تخلیص ساحت مقدس سلطنت
 بندگان اعلیٰ حضرت اقدس همایون شاهنشاه متبوع معظم سلطان احمدشاه قاجار
 خلدالله ملکه و سلطانه از تهدید و محاصره قشون اجنبی و عقد عقاولات و
 معاهدات سیاسی و نظامی هیئت نمایندگان تشکیل هیئتی را بنام قوه
 بحریه لازم شمرده و اینک نظر باعتبار حسن ظنی که بمحضرت مستطاب عالی
 دارند این مأموریت و اختیار را بمحضرت عالی و امیکندارند که این هیئت را
 در تحت ریاست خود تشکیل و بوظایف مقرره این مأموریت مطابق
 پروگرامیکه بانظریات هیئت نمایندگان تهیه خواهد شد قیام فرمائید

از طرف کمیته دفاع ملی سرکر

خدمت ذی شوق حضرت مستطاب اجلا درم افخم آقای نظام الساطنه
 دامت شوکتہ۔ آرزوی کمیته همیشه این بوده که زمام اقتدار و اختیار
 امور مملکتی در دست اشخاصی باشد که به صفت کفایت و فعالیت و وطن
 پرستی و مملکت داری متصف باشند که حقوق مقدسه این آب و خاک را
 حفظ و سعادت ملت ایران را تهیه و تامین نمایند و همین جهت بود که
 از بدو ورود خود بکرمانشاهان این نظریه خود را تعقیب نموده و اینک
 ریاست قوه بحریه در سایه بندگان اعلیٰ حضرت اقدس همایون شاهنشاه متبوع
 معظم سلطان احمدشاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه از طرف هیئت
 محترمه نمایندگان بمحضرت مستطاب عالی تفویض شده است کمیته دفاع ملی
 از این مرفوضت در نظریات خود خود شووقت کرده و بمحضرت عالی را با
 این مقام جایال تریان برآورد.

تلگراف آقای نظام السلطنه باعلیه حضرت امپراطور آلمان

اعلیه حضرت امپراطور آلمان نظر بهمراهی که اعلیه حضرت امپراطوری همیشه نسبت بدول اسلامی نموده اند در اینموقع که این جانب ریاست قوای ملی ایران را بعهدہ گرفته ام ادعیه خالصانه خود را تقدیم حضور اعلیه حضرت امپراطوری نموده و از مساعدتیکه آن اعلیه حضرت الی حال برای پیشرفت این مقصد ملی و اسلامی نموده اند امتنان و تشکر خود را تقدیم میدارم اعبدوارم که بهمراهی صاحبمنصبان قشون منصور آلمانی و کمک مادی خالصانه دولت امپراطوری و نامهمات جنگی و اسلحه که بایرانیان تسلیم خواهد شد این جانب موفق شوم صفحه ایران را از لوث وجود دشمنان دیرینه اش پاک نمایم از خداوند تبارک و تعالی پیشرفت مقصد مقدس مشترک را خواهانم

نظام السلطنه

جواب تلگراف آقای نظام السلطنه

اعلیه حضرت امپراطوری - از مرثده که در خصوص بعهدہ گرفتن ریاست قوای ملی ایران بمن ابلاغ نموده بودید متشکرم اطمینان تام دارم که بواسطه حدیث حضرت مستطاب تعالی و مساعدت وطن پرستان و جنک جوینان غیور موفق خواهید شد که مقام قدیم ایران را بین سایر ملل کسب نمائید اعزاز مارشال مارون فوندر کلتز و صاحبمنصبان آلمانی ثابت مینماید که دولت امپراطوری مهمترین مساعدت و همراهی که ممکن است تا ان اقدام مقدس حضرت مستطاب تعالی خواهد نمود از خداوند تبارک و تعالی موفقیت قوای ایران را خواهانم

یا کف وزیر امور خارجه

تلگراف آقای نظام السلطنه بانور پاشا وزیر جنگ عثمانی

در اینموقع که ریاست قوای ملی ایران را برای دفاع از دشمنان ایران و معاندین دین مقدس اسلام بر عهده میگیرم از حضرت عالی خواهش مینمایم که امتنان و تشکر قشون مرا بهسراکرم منصور دولت سنیه عثمانی که یکعده از سربازهای رشید خود را برای کمک و همراهی نزد ما میفرستند تقدیم بدارید و یقین دارم که بعون الله تعالی فتح و منصورت با قوای متفقہ اسلامی خواهد بود

نظام السلطنه

جواب تلگراف حضرت انور پاشا

تلگراف حضرت اشرف باکمال ممتونات و اسل ایست. قوای ملی ایران در دست عزم حضرت اشرف است. من صمیم القوان تبریات مینمایم قویاً امیدوارم که در آن ناریختی از شهرت و مائر اجداد شده دمان ما هم خواهیم شد بر ضد دشمنان خود دمان شرکت مساعی نموده بعون باری تأمین مظفریت خواهیم نمود برای تأمین عملیات شما هر گونه معاونت از طرف ما ایفا خواهد شد قوا و مهمانیکه برای معاونت احضار حضرت اشرف شده در راه است تمامی موثقیات مینماید.

عارف بیادکار مراجعت مهاجرین در ۱۳۳۸ که خودش نیز در جزو آنها بوده میگوید

بکوی میکده هر کس که رفت باز آمد

ز قید هستی این نشانی باز آمد

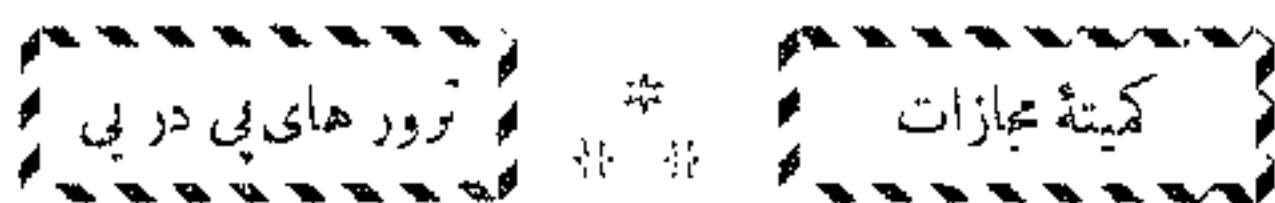
در شرح حال خود راجع بمهاجرت این طور مینویسد :

« شرح حوادث ناگوار مسافرت تا بغداد کتابی از فساد اخلاق
 « بعضی خائنین ایرانی خواهد بود. آنوقت که ابوالجمعی قشون ها و
 « خدمت های خیالی برای گرفتن پول (بزوبه کاند) آلمان از طرفی و
 « روس و انگلیس از طرفی دیگر ترتیب داده شده و بر (این خان یغما
 « چه دشمن چه دوست) بود من تا کمال سختی خود را بقم و اصفهان
 « و کرمانشاهان رسانده و از قصر بمناسبت خود کشی، فیکر راه من عبدالرحیم
 « خان حالت جنون پیدا کرده نظام السلطنه مرا بغداد فرستاد در آنجا
 « حیدر خان عمواوغلی متحمل مخارج من شد. در مراجعت بکرمانشاه
 « من هم مجبور شدم چند ماهی از ترک با آلمان حقوق بگیرم. در کرمانشاه
 « تنها مرحوم حسین خان الله که مجسمه وطن پرستی بود و میرزا
 « حبیب الله خان خوانساری را دیدم که يك دينار نه از آلمان و نه از
 « ترك نگرفتند »

آری بالاخره کسانی که بنام مهاجرت از طهران هجرت کرده نانیاً
 مراجعت نمودند جز آنها که با کشته شده در صورتیکه نام آنها همه وقت
 در هر ابلاغیه یاغی خطاب میشد - و با آنکه مانند عبدالرحیم خان رفیق و
 دوست عارف خود را کشته و حتی اسرائی که در جنگهای رباط کریم و
 غره از مجاهدین و ژاندارم بچنگ روسها افتادند که در نتیجه اقدامات
 سببهسالار اعظم رئیس الوزراء مستخلص شدند و همه مراجعت نمودند
 و مرسله که وزیر مختار روس در طهران بوزیر امور خارجه در موضوع
 استخلاص اسرا نوشته حاکی است که نظر با اقدامات و درخواست های

سفارت و تقاضای فرمانده قوای اعزامیه ایران از فرمانده کل قوای قفقاز ایشان در تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۳۴ عفو و اغماض بالاخره استخلاص گردیدند

بعد از ورود بطهران هر کس بدنبال شغل سابق خود میرفت جز عده که مدتها بیکار مانده و با کسانی که در نتیجه پیش آمد هائی که در زندگانی خود برای آنها روی داده همفکر شده و بخیال تشکیل اجتماعات بودند یکی از آن اجتماعات کمیته مجازات است که ما عین آن داستان و آن اوضاع را از روزنامه اتحاد از شماره ۶ سال ۵ و ۴ بعد نقل مینمائیم



البته بر کسی پوشیده نیست که در مدت هفت ماه که عمر کمیته مجازات بطول انجامید چه رعبی در عامه ناس تولید کرده و بواسطه ترور های پی در پی و بیانیه های متوالی، خارج نمودن اشخاص از ادارات دولتی همه کس گمان میکرد که مبنای آن تروری باید عداوتی قرار گرفته و تشکیلات آنها خیلی توسعه داده و بخواهد کسی خطور کند نمیتواند است روزی آنها دستگیر و قضیه کشف شده ساده گی و بی ترتیبی آن بر عاма معلوم شود معلوم است آقایان مؤسسان کمیته هم از بی مانی و بی وفایتی دولت وقت (کابینه مرحوم علاء الساطنه) استفاده نمودند و بواسطه ترس و تشجیع بعضی از جرایم بر اهمیت خود میافزودند حتی از معرفی نمودن خود و تهدیدات و تقاضای شغل برای اعضاء کمیته هیچ ایفاد نشده و تا کمال اطمینان خاطر نذاشته ای خود را به طور تهدید هدایت دولت محمل مینمودند

در بادی امر که هیئت دولت (بعضی از آقایان وزراء) چندین نظر بد بینی نسبت به عملیات کمیته گذاشته ساکت مانده و حتی آنها را ترغیب و تشویق مینمودند تا آن که جرات و جسارت را به پایه رسانیده بودند که با آقای مشیر الدوله نیز که پست وزارت جنگ را در آن کابینه داشتند تهدید و تقاضای شغل مهمی را برای یکی از اعضاء کمیته خواستار شده بودند معزى الیه چون وضعیات را بیش از این قابل دوام ندانسته و بواسطه فشار سختی که بهیئت دولت وقت آوردند آقایان وزراء را مجبور نمودند که اقداماتی بر علیه کمیته مجازات بشود بعضی از آقایان وزراء هم چون دیدند استقامت در این موقع ممکن است خود آنها را متهم نظر طرف داری کمیته نمایه خواهی نخواهی رای بدستگیری آنها دادند این بود که در تاریخ ۲۰ اسد ۱۲۹۶ وزیر داخله وقت آقای متشار الدوله صورتی از اعضاء کمیته شرح ذیل با تمام جزئیات آن با اداره نظمیته داده و امر اکید راجع بدستگیری آنها دادند

ابوالفتح راده بیکار - منشی زاده معاون مالیات مستقیم - مشکوة
 - الممالک مفتش مالیات غیر مستقیم - عماد الکتب منشی وزارت داخله
 - میرزا علی اکبر خان ارداقی منشی وزارت داخله - بهادر السلطنه
 بیکار - کمال الوزاره رئیس مالیات مستقیم

آن چه از تحقیقات بعد معلوم شده شرکت شش نفر اولی در امورات کمیته مسلم ولی کمال الوزاره هیچگونه مداخلاتی و اطلاعی راجع بدکمیته نداشته فقط در اواخر عمر کمیته بواسطه ترسی که بر ایشان مستولی شده در دهکات هائی بدکمیته نموده است

بعد از دستگیری اشخاص فوق الذکر اعلی از روسای شهب اداره
 تأمینات یا بواسطه ترس و یا بواسطه ملاحظاتی از تعقیب و تحقیق مشار
 الیهم خود داری کرده و از کار کناره جوئی نمودند بعد از چند روزی
 تکلیفی عاقبت هیئتی حاضر برای تحقیق شده و شروع با اقدام نمودند
 هر چند در بادی امر اشخاص فوق از ادای توضیحات خود داری
 و حتی تهدید هم مینمودند لکن چون خود را در مقابل یک مدارک مثبت
 و متقنی مشاهده کردند لاعلاج حاضر شده هر یک با خط خود ما وقع
 را نوشته و تسلیم نمودند

در نتیجه استنطاقات مشار الیه چنین استنباط میشود که عامل مهم
 تشکیل کمیته منشی زاده و الفتح زاده بوده اند دلایل و جهاتی که برای
 تشکیل کمیته منشی زاده بیان کرده از اینقرار است

۱۱۱۱۱۱

مقدمه تشکیلات

میرزا ابراهیم خان معروف به منشی زاده و اندام میرزا کریم خان سابقاً
 در اداره قزاق خانه دارای رتبه سرهنگی و بعد از استعفا داخل خدمت
 وزارت مالیه و به چندین مأموریت اعزام شده در تمام مأموریت ها نمی
 که رفته نسبت به اوفی اعتدالی شده اخیراً که بسمت امانت مالیه خوار منصوب
 شده در کابینه سیم سالار اعظم و وزارت مالیه حاجی امین الملک بواسطه
 دسائس حاجی ربیع آقا و میرزا رضای مستوفی رئیس تشکیلات عایدات از
 خدمت منصرف مدت ها بیکار بوده تا کابینه سیم سالار سابق و آقای

و ثوق الدوله زمامدار شدند در کابینه معزى اليه نیز اهتمام نموده چون تهیه شغلی نشده پس از مدتی بیکاری و استیصال و فشار طلب کار و عدم توجه بشکایانش با اسد الله خان مشهور بابوالفتح زاده پسر ابوالفتح خان تبریزی که سابقه دوستی داشته و در مهاجرت گرفتار روسها و در قزوین محبوس و اخیراً مستخلص و بطهران آمده بود ملاقات نموده در چند نوبت عدم رضایت او را از وضعیات و ترتیب ادارات احساس بعد از هذا کثرت ابوالفتح زاده کرارا تکلیف نمود تشکیل انجمنی داده و باین ظلم هائى که چه در باره خود و سایر ایرانیهای صحیح العمل و وطن خواه وارد میشود خانمه دهیم زیرا تمام اشخاص خائن رشوه خوار مشغول کار و بوسیله اجنبی عموماً در امورات دولتی و مقدرات مملکتی مداخله دارند و باعمال خائنانه خودشان مباحثات کرده سایر ایرانی ها را ترغیب و تشویق بارتکاب همان اعمال خودشان مینمایند بدبختانه دولت هم بیچاره ملاحظات سکوت کرده و این اشخاص خائن هم مشغول اعمال خائنانه خودشان بوده از هر حیث و هر طرف حقوق حقه ایرانی ها را باعمال می کنند خوب است ما يك تشکیلاتی داده باشیم که در این موقع بتوانیم خدمتی از برای این مملکت و ابتدای این آب و خاک و خودمان هم ضمناً بنمائیم بالاخره فشار های طلب کاران و بی تکلیفی ما را مجبور نمود که این مذاکرات را که صورت خارجی نداشت از قوه خیال بفعل آوریم تا اینکه روزی ابوالفتح زاده اطلاع داد که کریم معروف بدوات گر (ضارب مرحوم شیخ فضل الله) از فرزند بطهران آمده و مذاکراتی با او شده او هم از اوضاع شکایت و میل دارد در این موقع يك کاری از پیش رفته باشد زیرا دستوری هم از فرزند دارد لذا او را دعوت نموده که فردا

شب بیاید در منزل و در ضمن مداخله و دعوت محمدنظرخان مشکوة الممالک
 ولد فضل الله خان اعتماد الملک مقتضی اداره مالیات غیر مستقیم را که قبلاً
 وعده همراهی و مساعدت داده بود لازم دانسته باو اطلاع داده شد که
 فردا شب او هم حضور بهم رساند

شب موعود هر چهار نفر در بنده منزل اجتماع تماماً صحبت از بدبختی
 مملکت و اوضاع اسف آور ایران می نمودیم بالاخره صحبت اتفاق و اتحاد
 میان آمد که این چهار نفر متفقاً بدون آنکه دیگری ضمیمه شود یک مؤسسه
 بوجود آورده مشغول بعضی عملیات بر له معاونت و ملن بشویم پس از
 مذاکرات زیاد و تبادل افکار کریم داو طلب شد اگر ما همی با صد تومان
 وجه برسد من می توانم سه نفر بجاهد معتمد از رفقای خود برای
 انجام مقاصد این هیئت حاضر خدمت نمایم پس از تبادل افکار ما سه نفر
 بغیر از کریم حاضر شدیم هر یک در ماه سی و سه تومان و کسری روی هم
 گذارده بدهیم و هر یک هم یک قبضه اسلحه تهیه نمائیم جلسه این جاخانه
 یافت دو روز بعد کریم اطلاع داد که آن سه نفر را حاضر کرده شما هم
 وجه و اسلحه تهیه نمائید که هر چه زود تر عملیاتی انجام دهیم دو سه
 شب بعد باقایان اطلاع داده در منزل بنده جمع شدند و یک صد تومان وجه
 را نیز حاضر کرده بودیم خورد من یک قبضه عوزر و مشکوة الممالک یک قبضه
 هفت تیر و ابو الفتح زاده هم وجه یک قبضه اسلحه را تأدیه نمود و این
 جانب خریداری نمودم بعد از چند شب کریم منزل من آمد سه قبضه
 اسلحه را تیری بقیچه بیچیده زیر عبا گرفته خارج و قرار شد در شب بعد
 مجدداً در بنده منزل همه آقایان جمع شوند در شب معین همی حاضر
 و مذاکره ازین جا شروع شد صبح از کجا باستی شروع و دفع

کردن چه گونه اشخاص از همه مقدم تر است و چه صفی از صفات بیشتر
 درین مملکت تولید فساد اخلاقی می نماید پس از مذاکرات زیاد با اتفاق آراء
 معلوم شد که مسئله جاسوسی اجانب یست ترین صفات انسان است اول
 قدم برای تمالی و ترقی هر ملت محو کردن اشخاص جاسوس آن ملت است
 که مطلقا شرافت و انسانیت و ملیت را از خود دور ساخته و بواسطه تقویت
 و حمایت دول اجنبي مصدر امور مهمه گشته يك مملکت و اهالی آن را در
 آتش طمع خود سوزانیده و برای يك دستمال قیصریه را آتش میزنند پس
 نتیجه این شد که اول قدمی که بر داریم این باشد که وجود جاسوسان
 بی شرف را از ساحت وطن مقدس پاک نمائیم در بین اشخاصیکه نجسس
 نمودیم دو نفر که فضاحت اعمال آنها قابل انکار نبود بنظر آوردیم که آن دو
 نفر قائم مقام الملك و میرزا اسمعیل خان رئیس مالیات مستقیم بودند .
 این دو نفر را با اتفاق آراء (چهار نفری) رای باءدام داده و بر رئیس قوه
 اجرائیه کریم دستور داده شد (قوه اجرائیه مرکب بود از رشید السلطان
 و سید مرتضی و خود کریم و میرزا عبدالحسین ساعت ساز که نکاء بان آنها
 بود) این اشخاص در تعقیب قائم مقام الملك بر آمدند روزی مشارالیه
 را نزد يك درب منزلش ملاقات مینمایند رشید السلطان میخواند شلیك
 نماید کریم مانع شده اظهار میدارد اینجا موقع مناسب نیست باید جای
 دیگر موقعی بدست آورده کارش را بسازیم قائم مقام الملك در آن موقع منزلش
 در خیابان قزاقخانه بوده بعد هر چه در تفحص مشارالیه بر آمدند دسترسی
 نیافته و بواسطه اطلاعی که از طرف هیئت مجریه باو داده شده بود مخفی
 بوده (که آنها را ترور نمایند) تقریبا با نژده روز از این مقدمه که گذشت

يك روز عصری کریم بمنزل بنده آمده اظهار داشت دستیان بقائم مقام الملك
 رسیده و مخفی گشته است لذا میرزا اسمعیل خان را جلو خواهم انداخت
 و همین دوسه روزه صدای شلیک بگوش شماها خواهد رسید (برای تعقیب
 میرزا اسمعیل خان قوم بحریه اغلب بدرب منزل او رفته و مواظب بودند
 و ملاحظه آنکه محلش خلوت بوده در همان نقطه او را ترور نمایند روزی
 میرزا اسمعیل خان از منزلش با اتفاق مسیو چرچیل خارج می شود رشید
 السلطان و سید مرتضی حمله میاورند که او را ترور نمایند کریم مانع شده
 اظهار میدارد ممکن است تیری نیز به چرچیل اصابت نموده تواید زحمت
 نماید لذا آنها را منصرف و بسمت انبار گندم هدایت مینماید روز
 ۲۸ دلو ۱۲۹۵ هر سه نفر از صبح جلو کار ماشین کشیک آمدن میرزا
 اسمعیل خان را میکشند تا نزدیک عصر خبری نمیشود کریم برای تحصیل
 خبر به درب انبار گندم میرود در این ضمن درشکه میرزا اسمعیل خان
 از سمت انبار نمایان شده و کریم هم از عقب درشکه درعجله میاید نزدیک
 رفقاییش فریاد میزند « درشکه چی نگاه دار » چند تیر شلیک مینمایند
 رشید السلطان و سید مرتضی نیز هر يك روی ركب طرفین درشکه پریده
 و قریب به هشت تیر شلیک مینمایند بعد از اصابت تیر میرزا اسمعیل خان
 از درشکه زیر افتاده کریم قبلا و رشید السلطان و سید مرتضی بعداً فرار
 اختیار کرده از کوچه های سرقبر آقا بطرف دروازه قزوین رفته بدرب
 منزل کریم رسیدند پس از ورود کریم را در خانه یافته را ساعت خودشان
 راهم همانجا مخفی می نمایند (چند شب بعد سه اتفاقا اول الذبح زاده و
 مشکوة الممالک در بنده منزل بودند بعد از شب گذشته در وقت راجله

کو بیدند بعد از باز شدن کریم وارد شده با حالت مستی خنده طولانی کرده گفت کار میرزا اسمعیل تمام شد و او را بسزای اعمال خائنانه اش رسانیدیم

قریب بیست روز از این مقدمه گذشت در این ضمن رشیدالسلطان از طرف اداره تأمینات (بواسطه اطلاعیکه بوزیر داخله وقت آقای سپهدار اعظم رسیده بود و اداره تأمینات دستور داده بودند) دستگیر شد در آنوقت چون این هیئت هنوز بخود اهمیتی نداده بود و مهتری هم نداشت برای اینکه باین مسئله اهمیت داده شود مخاصری با خط منحرف بعنوان هیئت وزراء و میرزا مقرر خان پدر نوشته و نسبت قتل میرزا اسمعیل خان را بخودمان دادیم

بعد از این قضیه تعقیب قائم مقام الملك مسکوت عنه ماند و کریم هر روز با یکروز در میان بمنزل هر یک از ما سه نفر آمده و مطالبه پول می کرد چنانچه فاصله بین کشته شدن میرزا اسمعیل خان و کریم دو ماه و نیم پیش نبود کریم بعنوان مختلفه متجاوز از ششصد تومان که با اشکالات فوق التصور قرض این مبلغ را فراهم نموده با وجود این چهار صد تومان دیگر از ما مطالبه میکرد و برای اخذ این وجه بنای تهدید را گذاشت چنانچه يك شب در منزل مشکوة الممالك اقتضاح فوق العاده در آورده بود و برای ما هم غیر ممکن بود که هر چه او میخواهد بدهیم در صورتیکه دو برابر قرار داد اولی را با او رسانده و او هم زیاده از يك عملیات دیگری صورت نداده بود

کریم چون از این آقایان مایوس گشته شکایت آنها را به بهادر السلطنه

و میرزا علی اکبرخان ارداقی و عمادالکتاب و بعضی آقایان دیگر که به تحقیق نپیوسته میباید از طرف دیگر هم رشیدالسلطان و سید مرتضی ملاحظه آنکه کریم از یوهای در یافتی سهمیه آنها را نپیرداختند آنها هم ناراضی و شکایت کریم را به بهادرالسلطنه نمودند

بهادرالسلطنه و عمادالکتاب بدین ملاحظه از آقایان مؤسسين کتبه وقت ملاقات خواسته عمادالکتاب قبلاً آقایان را در منزل مشکوة الممالک ملاقات و آنها مشارالیه را حکم و من البد والى الختم قضیه را برای عمادالکتاب نقل نموده و بمشارالیه ثابت می شود که کریم ناحق میگوید و مقصودش جلب نفع است چون خود کریم هم در جلسه حضور داشته و در حضور او قضیه ختم نمی شد قرار شد فردا شب را نیز در منزل عمادالکتاب جلسه منعقد و بدون حضور کریم به این قضیه فیصله داده شود فردا شب باز کریم حضور یافته عمادالکتاب نقشه اصلاحی کشیده و کریم حاضر می شود صرف نظر از ادعاهای قبل نموده و از این تاریخ ماهی بلعدوسی تومان هم عمادالکتاب بدهد گرفته و در تعقیب عملیانش باشد و وقع مرخصی کریم باز اظهارات سابقش را تکرار و دو بست نو، ان به عنوان آنکه مقر و ضم مطالبه می نماید عمادالکتاب متغیر شده و می گوید من تورا آدم با مسلکی تصور می کردم حال معلوم می شود بعد از این همه مذاکرات باز در صدد اخادی هستی کریم هم بطور تعرض خارج می شود عمادالکتاب انظار می نماید که چون میرزا علی اکبرخان برادر قاضی مشهور به ارداقی که یکی از دوستان صمیمی من و بقدر کافی هم از این قضیه مسبه ق هستند خوب است ایشان را هم اطلاع بدهیم فردا شب در جلسه حاضر نشود چون کریم

عقیده مخصوصی بایشان دارد شاید کریم را ما دو نفر بتوانیم از این خیالات سوء منصرف بداریم قرار شد ایشان هم دعوت بشود از طرف دیگر بهادر السلطنه مشکوة الممالک را ملاقات و هرچه مشکوة الممالک میخواهد ظفره زند و کتم اسرار نماید موفق نشده عالما مطالب را بالتهم به بهادر السلطنه نقل مینماید لذا مشارالیه هم رای جلسه بعد حاضر میشود در این جلسه هرچه تلاش می کند که کریم راضی شود و مسافرتی اختیار نماید و با آنکه آنها را ندیده انگارد و اسلحه ها هم متعلق بخودش باشد موفق نمی شوند و بالعکس آنها را تهدید مینماید در این جلسه بین بهادر السلطنه و میرزا علی اکبرخان ارداقی مشاجرات لفظی اتفاق افتاده و باصلاح ذات البین خاتمه یافت در نتیجه بهادر السلطنه مأمور میشود که تصمیم آخری کمیته را که عبارت از مسافرت کریم و واگذاری اسلحه برشید السلطان باشد ابلاغ نماید و در صورت امتناع کمیته را مسبوق نماید جلسه بعد امتناع کریم را از مسافرت و عدم اعتنای رشید السلطان را بهادر السلطنه به کمیته اطلاع داد و نظر بانکه ابو الفتح زاده از اختلاف بین کریم و رفیقاش رشید السلطان و سید مرتضی اطلاع داشت در کمیته اظهار نموده بود که چون عمل کریم را جمع بما سه نفر مؤسسين کمیته می باشد خوب است آقایان دیگر در آن مداخله ننموده و بخود ما واگذار نمایند این بود که ابو الفتح زاده رشید السلطان را ملاقات و با او داخل مذاکره شده که با کریم را مجبور بمسافرت نباید با اعدامش کند رشید السلطان هم با سید مرتضی رفیقش مذاکره کرده و تکلیف اعدام کریم را باو نموده بود که او هم در تاریخ ۱۶ برج ثور ۱۲۹۶ در پشت کلیسای آرامنه در موقعیکه از گردش لاله زار مراجعت می نمودند بقتل رسانید

فردای آن روز سید مرتضی و رشید السلطان و میرزا عبدالحسین ساعت ساز بواسطه تحقیقاتی که راجع بقتل کریم شده بود و يك ساعت قبل از کشته شدن مقتول مذکور با مشارالیهم دیده شده از طرف نظمیّه دستگیر و اعتراف بقتل کریم و میرزا اسمعیل خان نمودند و راجع به محرکهم تحقیقاتی شده بکلی اظهار بی اطلاعی مینمودند و سید مرتضی راجع بقتل کریم بدین بهانه متعذر شد که موقعی که بایکدیگر از گردش لاله زار مراجعت نمودیم پشت کلیسای ارامنه کریم بواسطه استعمال مشروب هتاک نسبت بمن و رشید السلطان نموده و هفت تیرش را از جیب در آورده قصد زدن مرا نمود منمهم بدو فرصت نداده قبل از آنکه خیال خود را به انجام رساند او را هدف کلوله نمودم

دو شب بعد که آقایان اعضاء کمیته بغیر از بهادر السلطنه که در نتیجه مشاجره بین خود و میرزا علی اکبر خان با آقایان مؤسسين چنین قرار گذارده که در جلسات عمومی کمیته حاضر نشده ولي در باطن کمیته اصلی از آن چهار نفر (ابو الفتح زاده - منشی زاده - مشدود المالك بهادر السلطنه) تشکیل گشته و هر اقدامی که لازم است بعمل آمده و او نیز بسمت نمایندگی کمیته بهر جا که لازم است معرفی نمایند در منزل مشکوة الممالك جمع بودند مذاکره راجع به دستگیری قتلایه میرزا اسمعیل خان و کریم و اقرار آنها هر دو قتل در نظمیّه بعمل آمده و چنین قرار گذارند که به میرزا باقر خان پدر که مستنطق فضا بوده کاغذی نوشته شود که هم حاوی نصیحت و هم تهدید باشد و در آن کاغذ معرفی

شود که این کار از طرف کمیته مجازات شده و نیز ذکر شود که بنا بر دستور خود کمیته بواسطه بعضی نظریات خصوصی قتلہ مذکور توقیف گردیدند و آن کاغذ را بوسیله مشکوٰۃ المہالك بدرج منزل میرزا باقر خان پدر ارسال دارند

جلسه دیگر در منزل منشی زاده منعقد و در صدد استخلاص قتلہ میرزا اسمعیل خان بر آمدند ولی عقلشان بجائی نرسید بعد مذاکره راجع بمنحل شدن کمیته و با ادامه دادن به عملیات آن شده از آنجائی که منشی زاده و ابوالفتح زاده و مشکوٰۃ المہالك دچار يك سلسله اشکالات سابق الذکر شده بودند و مبلغی هم از جیب خود زیان دیده بودند قصد منحل کردن کمیته را داشته ولی باصرار نام میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب تشویق مینمودند که باید دنبال این کار را گرفته و یکنه وسیله از برای نجات وطن همین است و بس چون قوه مجریه دستگیر شده بود و کسی نبود که بتوسط آنها عملیاتی شود عمادالکتاب میرزا علی زنجائی را که سابقاً بزاز و عجالتا بیکار بوده با حاجی بابا خان اردبیلی بجاهد معروف را به ابوالفتح زاده که ریاست قوه مجریه را عهده دار شده بود معرفی کرده و قرار شد که ابوالفتح زاده با آنها ملاقاتی بنماید در این جلسه صحبت مهر کمیته نیز میان آمده از آنجائی که کمیته معرفی نشده بود و منشی زاده در بادی امر برای آنکه مهری تهیه نموده باشد از کف کالش خود تکه جدا نموده و مهری بد خط بشکل فشنگ درست کرده بود و با آن مهر يك کاغذ رضایت نامه فقط بعاملین قضیه میرزا اسمعیل نشان نوشته بود بعد از آنهم آن مهر سوزانده شد قرار شد مهری بهتر از

اولی ساخته شود عمادالکتاب داو طلب میشود که بیک طریق که حکاک
تفهمد مهر را در دو قسمت

شکل قبیل

کمیته مرکزی مجازات

یکی قسمت پوسه فشنک که در آن کمیته مرکزی ۱۳۳۵ حک و
در قسمت دومی کلاه فشنک مجازات که بشکل عبارات نیز نوشته می -
شود به هلیخ حکاک دستور داده که در چند روز فاصله بین قسمت اولی
و دومی حک نماید

در این ضمن ابوالفتح زاده میرزا علی زنجبائی و حاجی باباخان را
ملاقات و با آنها قرار داده بتفصیل ذیل نموده و چند ماده از موادی
که برای تروریست ها تهیه دیده بود بنظر مشارالیهها رسانده و امضاء
گرفته است

ماده ۱ - ما شرافت خود ما را گرو میگذاریم که اسرار کمیته را
به هیچگونه افشاء نکنیم

ماده ۲ - اشخاصی که این مراسمنامه را امضا میکنند هیچ اسم و
رسم از کسی دیناری نباید بگیرند

ماده ۳ - اسلحه و مأموریتی که داده میشود باید در طرف ۸
الی ۱۰ روز انجام داده و اگر انجام ندهند بمحض اینکه نمائنده اسلحه
را خواست بدون هیچ عذری پس بدهند

ماده ۴ - امضا کنندگان این مراسمنامه در عادلیدست تو مان حقوق
خواهند داشت

ماده ۵ - مأمورین هر اقدامی باید اقلان و نیز با...

بعد از امضای قرار داد از طرف ابوالفتح زاده مبلغ ۵۰ تومان و يك قبضه ماوزر و يك هفت تیر بانها داده تا در ملاقات ثانوی مفیاد تصمیم کمیته را اعلام نماید

توضیح آنکه در جلسه قبل چون برای مخارجات ضروریه و تهیه اسلحه مبلغی وجه لازم بوده است جنز میرزا علی اکبر خان ارداقی که از دامن وجه بواسطه قلت حقوق معذور بوده سایرین مبلغی تسلیم رئیس قوه مجریه نموده بودند

اقدامات هیئت مجریه جدید

بعد از چند شب دیگر جلسه منعقد و در خصوص مأموریت این دو نفر که جدیداً استخدام شده اند مذاکره بعمل آمده و چون وزارت امور خارجه دارای اسرار مملکت و در آنجا جاسوس زیاد نظر میامد لذا مجد السلطنه و اعتلاء الدوله و منشور الملک را نامزد و کاندید نموده ابوالفتح زاده ابلاغ نمودند

ابوالفتح زاده بعد از ملاقات با دو نفر ترور یست مذکور و ابلاغ تصمیم کمیته مجد السلطنه را مقدم بر سایرین دانسته و برای آنکه دو نفر مذکور مشار الیه را نمیشناخته اند آنها را به عکاسخانه روسی خان واقع در خیابان علاء الدوله هدایت و عکس مجد السلطنه را که در پشت همیشه جلو عکاسخانه بوده به مشار الیهها ارائه داده و خانه مجد السلطنه

و آنکه در سرچشمه است نشان داده و آنها را برای انجام ماموریت روانه کرده است بعد از چند روز که اعضاء کمیته نتیجه از عملیات تورریست های مذکور ندیده در جلسه ای ابوالفتح زاده اظهار داشته که این دو نفر یابی کفایت هستند و با سرپیچی میکنند و همان الکتات حمله نموده که این اشخاص که شما معرف آنها بوده اید پنهان هستند و از عماد الکتات میخواهند که اسلحه آنها را گرفته مسترد دارن

عماد الکتات مشارالیهما را ملاقات و اظهار کرده بود برادر ها شما ما را مفتضح کردید اقلا میخواستید بکنفر شتریا بکراس الاغ بزاید و ما را سنجالت ندهید میرزا علی هم از بی هنری خودش الحق منفعلم شده و قرار شد که اسلحه ها را برده تحویل ابوالفتح زاده نمایند و پنججاه تومان ماخوذه چون مصرف رسیده بود اخذ نشده باین شرط ۵۰ اسرار مکتوم ماند و چون ابوالفتح زاده از این دو نفر ما بوس گشته در نجس قاتلین دیگری بر میاید و بملاحظه آنکند شنیده بود ا کبر خان پسر ناصر خلوت که یکی از جوانان بی باک بوده جدیدا از فروت مراجعت کرده او را ملاقات و بار تکلیف ورود بخدمت وعهد داری خود اجرائیه را با شرایطی که در فوق ذکر شد مینماید و او را مامور استخدام چند نفر عامل از رفتاری خود نیز مینماید در ملاقات ثانوی ا کبر خان اشخاص ذیل را معرفی نموده برای ا کبر خان سی تومان و برای سایرین بیست تومان حقوق باضافه انعام های لازم که در موقعش پرداخته میشود معین مینماید

همدی خان پسر زین العابدین خان تبریزی رئیس تمهید تبرکات زاویه مقدسه محمود خان ۱۵ ساله برادر ا کبر خان، عباسقلی ترک مینماید

که سابقاً ژاندارم بوده

ابوالفتح زاده بعد از حضور در جلسه رسمی کمیته استخدام عاملین را اعلام داشته و تعقیب اشخاص سابق الذکر را بانها واگذار نموده است در این مدت تادیه وجه از ترتیب حساب و قرار معین خارج شده بود و ابوالفتح زاده چون میدید اعضاء ناشکال پول فراهم مینمایند چندان سختی نموده وقتی که خیلی احتیاج پیدا میشد تقاضای وجه مینموده و اعضاء هم بالسویه مبلغی جمع آوری و تسلیم مینمودند تا آنکه شی میرزا علی اکبر خان اظهار می دارد که باین طریق مداومت دادن باین کار خیلی مشکل میباشد خوب است در فکر جمع آوری اعانه بشویم و پیشنهاد مینماید که از سالار منصور قزوینی کماشته سپهسالار اعظم که با او سابقه دوستی دارد اعانه ای گرفته شود پیشنهاد مورد قبول یافته و در جلسه بعد میرزا علی اکبر خان دوپست تومان از جیب در آورده تسلیم ابوالفتح زاده نموده و اظهار میدارد بیک نحوی از سالار منصور گرفته شده (میرزا علی اکبر خان عنوان این پول و بجه نظر آنرا از سالار منصور گرفته اظهار میدارد اینها بک مطایبی است که افشاء آن فائده ندارد وقتی که بیک مقام عالی توضیح داده شد تصدیق خواهد نمود که در کتبان آن محق بوده ام)

پس از چند روز در جلسه رسمی کمیته ابوالفتح زاده اظهار میدارد آن سه نفری که برای اعدام معین شده بودند از شغل خود مستعفی و مخفی شده اند باید دیگری را تعیین و کاندیدا نموده میرزا علی اکبر خان آقا میرزا محسن را پیشنهاد نمود و در باره او بعضی اظهارات نموده پیاره ملاحظات این پیشنهاد و مذاکره قتل متین السلطنه مدیر جریده عصر جدید

که روز نامه خود را کاملاً ارگان اجنبی نموده و آن بر علیه کمیته مجازات انتشاراتی میداد - با میرزا قاسم خان شیرازی که با دست خود چند نفر ژاندارم را در اصفهان کشته بود مطرح و با اتفاق آراء رای با اعدام آنها صادر و به قوه مجریه ابلاغ گردید

قوه مجریه برای اعدام متین السلطنه بدین طریق رفتار مینمایند مهدی خان تبریزی رفته دعوتی از طرف مدرسه جدید التاسیس در خیابان دوشان تپه بعنوان متین السلطنه تهیه و به اکبر خان تسلیم اکبر خان به معیت محمود خان برادرش و مهدی خان در تاریخ اول جوزا ۱۲۹۶ ساعت هشت بعد از ظهر که متین السلطنه در اداره عمر جدید واقع در روبروی مدرسه امریکائی بوده وارد دالان خانه شده و به سید مصطفی نوکر متین السلطنه عنوان میکند که کاغذی بعنوان آقا دارم و باید بدست خودش بدیم - سید مصطفی جواب میدهد آری اسپرده است کسی داخل اطاقش نشود کاغذ را بدهید من رسانم اکبر خان جدیدت نموده و کارنده مشاجره میکشد هادی خان منشی روز نامه از خارج وارد شده علت مشاجره را استفسار مینماید اکبر خان خواهی نخواهی کاغذ را به هادی خان - که او هم بقتل رسید میدهد اکبر خان بعد از قدری تأمل از غفات نو در استفاده نموده آهسته وارد اطاق میشود موقمی ده متین السلطنه مشغول کاغذ بوده و هادی خان پشت بدرب متنظر جواب بوده چند تبر طرف متین السلطنه شلیک می نماید متین السلطنه از روی صندلی زمین افتاد قرار اختیار مینماید سید مصطفی بعد از تبر دویده روی بله کان با قاتل گلاویز شده و زمینش زده روی سینه او می نشیند اکبر خان با هفت تیری که در دست داشته ساعد او را مجروح و زمین و بیاد خود

را نجات و از کوچه مجاور خانه فرار مینماید وسط کوچه چهار ده ساله طفل ارمنی فریاد میکند های قاتل های قاتل اکبر خان برای رهایی از این بند تیری بسمت او خالی و بشکم او اصابت و فوری تلف می شود و چون بعجله فرار میکند کلاهش در زمین های خرابه پشت منزل متین السلطنه می افتد

بعد از کشته شدن متین السلطنه جلسه منعقد و ابوالفتح زاده راپورت عملیات قوه مجریه را بیان نمود قرار شد بیان نامه از طرف کمیته صادر شود و ملاحظه آنکه میرزا علی اکبر خان منشی قابلی بود باو رجوع شد که بیان نامه ای نوشته و در جلسه بعد بیان نامه حاضر و مورد تحسین اجزاء گشته منشی زاده آن را پاك لویس و چهل پنججاه نسخه از آن با ژلانیین طبع و برای امضاء آن هر يك امضائی درست کرده امضاء منشی زاده مقبول و بعد از مهر و امضاء نمودن او راق آنها را بین اجزاء تقسیم و مقداری از آن را بتوسط پست شهری رای مقامات مربوطه ارسال داشته اند

در خلال این احوال حسین خان سردار افخمی معروف به الله که تازه از فرونت مراجعت نموده بود بواسطه سابقه دوستی که با میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب داشت روزی آنها را اوسيله برادرش محمد علی خان آژان ناحیه حسن آباد بمنزل دعوت و شرحی از خدمات خود در فرونت حکایت و اظهار داشت که با چند نفر از رفقای خوب باامسلك میخواهند خدمات ملی نموده و دست خائنین را کوتاه و تیجازات برسانند و طوری این عمل باید صورت گیرد که عملیات این کمیته و کمیته

مجازات متحد و در آئیه این دو قوه برضد یکدیگر رفتار ننمایند میرزا علی
اکبر خان از آنجائیکه سابقه باحوال حسین خان لله داشت که هر چه
میگوید حرف است در جواب اظهار میدارد شما اگر میخواهید خدمت
باکاری برای وطن بکنید لازم نیست بکسی ابراز کنید راست میگوئید
هر خدمتی بنظر آن خوب بیاید بکنید هر گاه کمیته مجازات با شما هم‌نغمه
و هم آواز شد البته هم دیگر را پیدا خواهید کرد و از آنجا بیرون آمده
هر يك بسراغ کار خود میروند

در ضمن این مقدمه میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب نظر به
آنکه شاید حرفهای حسین خان لله اساسی داشته و شاید رفقای نامسلکی
پیدا کرده است برای آنکه آنها را در تحت اداره و اراده خود در آورند
به حسین خان لله اطلاع دادند که رفقای خود را نیز دعوت نماید ادرات
لازمه بعمل آید روز موعود عمادالکتاب و میرزا علی اکبر خان با حسین
خان لله و رفقایش که عبارت از احسان الله خان معروف و حاجی علی عسکر
مجاهد و میرزا عبدالحسین خان پسر شفاءالملک عضو سابق عدلیه بودند
ملاقات و بعد از معرفی خودشان عضویت کمیته مجازات قرار میگیرند
از آنجائی که میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب در کمیته مجازات اقلیت
دارند و آن سه نفر دیگر منشی زاده ابو الفتح زاده و مشکوره الممالک به
ملاحظه آنکه تقریباً روح واحد و اکثریت نیز با آنها است و هر چه
میخواهند انجام میدهند بکنفر دیگر که با آنها هم‌فکر و هم‌نقیده باشد به
عضویت کمیته پیشنهاد و برای قبولاندن آن اصرار ورزیده بلکه بدین
طریق بتوانند با رای اکثریت را خنثی نموده و بناه طابق میل آنان رفتار

شود و برای اینکار میرزا عبدالحسین خان را نامزد نمودند و در ضمن هم حسین خان الله با رفقاییش قرار اعدام آقا میرزا محسن را گذاشته و در این صدد بر آمدند

یکی دو روز بعد میرزا علی اکبر خان منشی زاده را ملاقات و اظهار میدارد جمعی از فروت مراجعت کرده میخواهند برای خدمت به وطن کمیته تشکیل داده و عملیات خود را با عملیات کمیته مجازات توأم نمایند بشرط آنکه یکنفر نماینده از طرف آنها در کمیته پذیرفته شود منشی زاده اسامی آنان و چه کسی را میخواهند تعقیب نمایند سؤال نموده میرزا علی اکبر خان از معرفی آنها ابایی راجع به تعقیب اظهار میدارد آقا میرزا محسن را اعدام خواهند نمود چه کمیته مجازات موافق یا مخالف باشند آنها عملیات خود را به سرعت انجام خواهند داد باز منشی زاده دلایلی راجع به عدم تعقیب آقا میرزا محسن آورده بلکه بتواند بدین طریق آنها را از این خیال منصرف و عاقبت و خیمه می که این امر ممکن است تولید نماید پیش بینی و ممانعت نماید

عاقبت الامر قرار میشود این مسئله در جلسه رسمی کمیته مجازات که برای دو شب دیگر تشکیل میشود مطرح شود

روز هفدهم جوزا ۱۲۹۶ مطابق ۱۸ شعبان المعظم همان روزی که کابینه آقای وثوق الدوله ساقط و کابینه مرحوم علاء السلطنه معرفی شده بود صبح حسین خان الله سمیت احسان الله خان و حاجی علی اصغر بقصد ترور کردن آقا میرزا محسن از منزل خارج شده و بعد از استعمال مشروب به سمت منزل آقا میرزا محسن روانه میشوند معلوم میشود آقا میرزا محسن

سوار شده منزل آقای قوام السلطنه رفته اند از آنجا مراجعت نموده در خیابان ناصریه مشاهده مینمایند که آقای میرزا حسن سوار قاطر بانفاتی او کر خود حاج عبدالعلی مراجعت بمنزل مینمایند آنها نیز در تعقیب ایشان تا دم بازار میروند و چون موقع مناسبی بدست نمی آید قرار میگذازند از مسجد شاه بدم منزل مشارالیه رفته و آنجا منتظر باشند که میرزا حسن از سمت باز او سر وی ملاحظه آنکه سوار بوده اند بسمت منزل رهسپار می شوند همین که بسر چهار راه مسجد جامع میرسند حسین خان لله بدوا با هفت تیر حمله مینمایند و اتفاقاً فشنگ کل کرده احسان الله خون از پشته سر شروع دشمنی کردن کرده در این ضمن حسین خان الله فشنگ در ترقه را از برونیك خارج و چند تیر نیز او خالی مینماید بعد از آنکه طعن از اصابت تیر میشوند فرار اختیار و در ضمن حسین خان الله جای احسان الله خان بایک شانه فشنگ که زمین افتاده بود برداشته و از کوچه و پست کوچه فرار مینمایند در ضمن فراریك نفر شیر فروش موفق بگرفتن گوشه عبای حسین خان شده در لی و او را طه تهدید و خالی کردن يك تیر هوا خود را خلاص کرده و فرار مینمایند حاجی علی عسگر هیچ در انجام امر حضور ندانند یعنی موقعی بدان در نفر سمت مسجد شاه میروند آنها را کم کرده و نتوانسته بود بانها ملحق شود حسین خان الله و احسان الله خان از کوچه ها خود را بخیابان ماشین رسانده سوار در تکه شده در ضمن در شکه دیگری که آشنا بوده رسید در شکه از امر اعراس و از در شکه چینی دو تن بیول گرفته و باولی داده و بکسر خیابان ناصر مددگان مهدی خان سلطانی که همشیره زاده حسین خان الله بوده ورود کرد بیول در شکه را از مهدی خان اخذ و در شکه را روانه تبرک نمایند بعد از رفع

قدری خستگی اسلحه خود را آنجا گذاشته و بمنزل عمادالکتاب که
 میرزا علی اکبر خان هم آنجا بوده میروند و تفصیل قضیه را نقل و هر دو
 از شجاعت یکدیگر تعریف و تمجید میکنند و از آنجا میروند
 همان شب که جلسه رسمی کمیته مجازات منعقد شده و قضیه کشته
 شدن مرحوم آقا میرزا محسن مطرح میشود میرزا علی اکبر خان ارداقی
 عقیده داشته که بیانیهای منتشر و کشته شدن آقا میرزا محسن را بکمیته
 نسبت دهند منشی زاده و مشکوة المالك (ابو الفتح زاده آنشب حضور
 نداشته) نظر بملاحظاتی خود داری و اظهار میدارند خوشت در این
 خصوص چند روزی تأمل کرده چنانچه واقعه غیر مترقبه روی نداد بیانیه
 منتشر و انتساب قتل را بکمیته دهند بعد از ختم این مذاکره راجع به
 پذیرفتن میرزا عبدالحسین خان پسر شفاء المالك برای عضویت کمیته مذاکره
 شده میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب اصرار و قصد داشتند که برای
 بدست آوردن اکثریت و گرفتن مهر کمیته و گرفتن اختیار مشارالیه را
 بعضویت بقبولانند چون سار اعضاء کمیته از قبول رسمی شدن میرزا
 عبدالحسین خان امتناع داشته اند بالاخره قرار شده است که او را بطن
 بین قائلین آقا میرزا محسن و کمیته مجازات باشد و در جلسه بعد که
 ابو الفتح زاده هم حضور داشته میرزا علی اکبر خان اظهار نمود که میرزا
 عبدالحسین خان قبول تصمیم کمیته را کرده و در ضمن مسوده بیانیه
 راجع بقتل آقا میرزا محسن را که قبلاً تهیه کرده بود قرائت بعد از تصویب
 قرار ژلاتین و انتشار آن داده شد

جلسه دیگر مشکوة المالك اظهار نموده : شبی در منزل
 مؤمن لشکر رئیس سابق محاسبات وزارت جنگ بوده ام میرزا علی شافروش

اظهار ~~کرد~~ بکنفر از آشنایان من از قتل آقا میرزا محسن بقدری خوشوقت شده است که حاضر است یکصد تومان بقاتل بدهد من هم در مقابل اظهارش گفتم چون يك ارتباط دورادوری با کمیته دارم ممکن است مطلوب آنشخص را انجام دهم میرزا علی هم صد تومان را نزد من فرستاده و تقاضای رسیدن مهر کمیته نموده بعد از قبول وجه رسیدنی به مهر کمیته مجازات نوشته و مشکوة الممالک دادند که برای میرزا علی ارسال دارد و قرار گذارند این وجه توسط میرزا عبدالحسین خان رابط بقتله مرحوم آقا میرزا محسن تحویل گردد و در ضمن سورتی از خائنین وطن که کمیته روس و ایران و کمیته نجات و غیره اشاعه داده بودند به تروریست های کمیته که اکبر خان و دسته اش باشد داده که در تعقیب آنها بوده بهر کدام که دسترسی پیدا کرده مأموریت خود را انجام دهند

برای تشکیلات وزارت خانه ها

در جلسات بعد که صحبت از تنظیم و تسبیق ادارات دولتی بوده از آنجائیکه بهادروالسلطنه در خارج بعضی اقدامات کرده و با المفتح زاده و منشی زاده و مشکوة الممالک اطمینان داده بود که کابینه امید (کابینه مرحوم علاءالسلطنه) با آنها همه نوع مساعدت خواهد کرد لذا بخیال افتادند که برای هر يك تمهید شغل مهمی نمایند نظر بانکه بهادروالسلطنه نمایندگانی در خارج بود لذا منشی زاده و ابوالمفتح زاده و مشکوة الممالک

تصویب کردند صورتی از اسامی اشخاصی که از وزارت خانها باید خارج و از کار و شغلی که دارند منفصل شوند و اشخاصیکه لازم است بجای آنها بر قرار و منصوب گردند بهادر السلطنه باید جداً با هیئت وزراء داخل مذاکره شده سعی و کوشش نماید تا نتیجه بگیرد بهادر السلطنه اظهار داشته که میتوانم توسط پیشنهاد هیئت دولت بعنوان دولتخواهی پاریشانی و بیکاری عمر و زید بعرض برسام و بگویم که افکار عامه با فلان شخص که متصدی فلان شغل است ضدیت دارد البته لازم است که این قسم بوزراء عرض و پیشنهاد شود قسم دیگر عنوانش معقول نیست در هر صورت شما هر چه میخواهید از من تقاضا نمائید بشما چه ربط دارد من تقاضاها را رسماً یا من غیر رسم انجام دهم قرار شد که صورت تقاضا های خود را روی کاغذ آورده تسلیم بهادر السلطنه نمایند صورت ذیل را تهیه و تسلیم نمودند

۱ - از وزارت خارجه اشخاصیکه باید خارج شوند نصیر الدوله معاون و محمد السلطنه رئیس تشریقات و اعتلاء الدوله رئیس اداره انگلیس و منشور الملک

۲ - از وزارت داخله عدل الملک معاون و مهندس السلطان رئیس کابینه و یسر کامران میرزا

۳ - از وزارت مالیه مصدق السلطنه معاون و منتخب الدوله خزانه دار کل و عمید السلطنه رئیس تشخیص عایدات و قوام حضور رئیس وظایف و میرزا احمد خان آذری مفتش کل

۴ - از وزارت جنگ وثوق السلطنه معاون و سردار انتصار رئیس ریکاد مرکزی و مدحت الممالک رئیس محاکمات عسکریه

۵ - از وزارت عدلیه معاون و رئیس اجرا
اشخاصیکه باید بجای بعضی از آنها داخل کار شوند :

- در وزارت مالیه -

حاجی امین الضرب بجای مصدق السلطنه

کمال الوزاره بجای منتخب الدوله

منشی زاده بجای عمید السلطنه

مشکوة الممالک بجای قوام حضور

دکتر ابراهیم خان شفیع زاده بجای میرزا احمد خان آذری

- در وزارت داخله

میرزا علی اکبر خان اردقانی بجای عدل المملک

عماد الکتاب بجای مهذب السلطان

حاجی خان مازور برادر آه الفتوح زاده حاکم قزوین

- در وزارت جنگ

ابوالفتح زاده بجای سردار انصار

مؤمن لشکر بجای مدحت الممالک

بقیه هم در دول مشغولات هیئت دولت است از اشخاص ساج

انتخاب نمایند

بهادر السلطنه در تعقیب این مذاکرات چه خودش و چه بوسیله

آقای وثوق السلطنه که بواسطه ادا مینائی از بهر اندامان تحصیل و

مطمئن شده بود که دیگر مورد تعقیب نگردد تا با وزیر داخله

مذاکره شدند تا مستدعیات آنها را انجام دهند

در خلال این احوال مهمانی شب جشن تا جلالتاری بدین آمده

آقای نصیر السلطنه به بهادر السلطنه توصیه مینمایند که چون آقای سردار معظم خراسانی در سلطنت آباد مهمان میباشند و بواسطه ترس نمیخواهد بیاید خوب است بمنزل ایشان رفته و باتفاق به سلطنت آباد برود و در ضمن هم نامین نامه جهت ایشان از کمیته گرفته بایشان بدهید که تا اندازه‌ای از این زحمت خلاصی یابد بهادر السلطنه بمنزل سردار معظم رفته و مهمبای رفتن میشوند که یکمرتبه صدای تیری در باغ شنیده میشود سردار معظم فراراً باندرون رفته بعد از تحقیقات معلوم میشود که تیر از دست قراول تخطا در رفته سردار معظم آن شب را از بهادر السلطنه معذرت و تقاضا مینماید فردا صبح بیاید که باتفاق سلام بروند فردا صبح باتفاق بگدیگر عازم شیران میشوند معلوم است در راه مذاکره از چه مقوله بوده سردار معظم تمام از خدعات و جانفشانیها نیکه نموده و تقاضای نامین از ناحیه کمیته مجازات مینماید بهادر السلطنه نیز و عدم مساعدت داده ولی این مسئله را گوشزد مینماید که بی مایه فطیر است بعد از یکی دو روز مراسله به عنوان کمیته عمود بمهر سردار معظم آقای نصیر السلطنه به بهادر السلطنه می دهد بهادر السلطنه در حضور نصیر السلطنه با کت و اباز و ملاحظه می نماید او را قی خطاب کمیته از خدمات خود نوشتند بعلاوه سیصد تومان هم اسکناس ضمیمه نموده و در مراسله شرح داده است که علی الحساب این وجه را به کمیته تقدیم مینماید بهادر السلطنه پناه و مراسله را بمنزل منشی زاده برده تحویل و تقاضای رسید و نامین را مینماید منشی زاده جواب را مو کول به نظریات کمیته نموده و برای دو شب بعد جلسه منعقد و راجع بوجه سردار معظم مذاکرانی بعمل میاید بالاخره تصمیم قطعی گرفته میشود که جوابی بمراسله سردار

مشار الیه صادر و تأمین نامه نیز داده شود ولی پول را ملاحظه آنکه
 مبلغی معتنا به نبوده مسترد شود ابو الفتح زاده شخصاً پول را از کمیته
 گرفته و به آقای نصیر السلطنه که واسطه بوده رد نموده و تأمین نامه
 نیز میدهد بعد از چند روز مجدداً بهادر السلطنه سردار معظم را ملاقات
 و مجدداً سیصد تومان را گرفته و تسلیم کمیته میشود قبض رسید وجه را
 نیز منشی زاده صادر و تسلیم بهادر السلطنه مینماید بعد از آن ابو الفتح
 زاده و منشی زاده فشار به بهادر السلطنه میآورند که از سردار معظم
 يك مقرري مرتبي جهت كميتته بعلاوه يك دو راس اسب هم گرفته تسليم
 نماید بهادر السلطنه هم بعد از چند وقت دیگر بوسیله پسرش بیخام چهارم سردار
 معظم هم دو یست تومان دیگر تحویل مینماید ولی این دو است تومان
 تسلیم کمیته نشده و بهادر السلطنه از آن استفاده مینماید در ضمن این
 مذاکرات روزی بهادر السلطنه به اداره خزانه داری کل رفته که شهره
 خود را که حواله گمرک بوده و چند نفر را به داری منتقل شده بود دو
 باره با اداره گمرک منتقل نماید بدین لحاظ با منتخب الدوله ملاقات بعد
 از مذاکرات زیاد نتیجه گرفته بعد از تهدید نمودن منتخب الدوله
 بطور تعرض از اطاق خارج میشود بعد از آن با ابوالفتح زاده مذاکره
 نموده و معلوم نگشته بجز زعم ابوالفتح زاده را و ادار مینماید که
 دستور اعدام منتخب الدوله را مقوای امام دهد آنچه مسلم است
 راجع به منتخب الدوله هیچ در کمیته مذاکره نشده و بواسطه سابقه
 عداوتی که ابوالفتح زاده نیز با منتخب الدوله از زمان شوهر راجع
 به املاک شعاع السلطنه داشته چندین بی میل نبوده که منتخب الدوله

تعقیب شود شاید هم شعاع السلطنه بواسطه اتساع باب الفتح زاده تحریرکی در این موضوع نموده باشد چونکه اغلب ابو الفتح زاده بدانجا رفت و آمد داشته از تحقیقاتی که راجع به این قتل از اعضاء کمیته بعمل آمده بکسی اظهار بی اطلاعی از سابقه آن نموده و تقصیر را گردن ابو الفتح زاده و بهادر السلطنه میاندازند آنان نیز بیک تریبی از خود دفاع نموده گاهی اظهار داشتند چون صورت کلیه اشخاص که باید تعقیب میشدند بقوای عامله داده شده بود و منتخب الدوله جزء آنها بوده قوای عامله منتخب الدوله را جلو انداخته گاهی ابو الفتح زاده اظهار میدارد که بهادر السلطنه از طرف هیئت دولت تعقیب منتخب الدوله را خواسته در هر صورت علت واقعی آن بصحت مشخص نگردیده

قوای عامله رای تعقیب منتخب الدوله بدین قسم رفتار مینمایند روز نهم سرطان مطابق دهم رمضان ا کبر خان و محمود خان و عباسقلی ترک قبلا تلفونی بمنزل منتخب الدوله نموده که آقای حاجی محتشم السلطنه که وزیر مالیه وقت بوده اند ایشان را احضار نموده اند خودشان در خیابان امیریه روبروی منزل باقراف منتظر میایستند ساعت دو بعد از ظهر درشکه کرایه که حامل منتخب الدوله بوده رسیده ا کبر خان و عباسقلی جمله بدرشکه آورده چند تیر به منتخب الدوله و یک تیر بیای درشکه چی اصابت اسبهای درشکه از صدای تیر وحشت نموده درشکه را بر میدارند منتخب الدوله و درشکه چی از درشکه پرت شده اولی بواسطه همان چند تیر مقتول ولی درشکه چی مجروح میشود بعد از اطمینان از اصابت کاواکه ا کبر خان و عباسقلی از کوچه مجاور خانه باقراف فرار اختیار مینمایند به چهار راه آن کوچه که میرسند هر يك

از کوچه فرار میکنند در این ضمن بچه‌های کوچک عتب‌سرا آنها فریاد می‌کنند آی دزد آی دزد عباسقلی که کوچک همت آباد را پیش گرفته بود وسط کوچه بمحمد آقا نامی برخورد که صدای اطفال تعقیب شخص فراری را میشناید و موفق بگرفتن گوشه عباسی عباسقلی شده عباسی خود را از دوش انداخته و فرار مینماید محمد آقائیز از عقب او فریاد کنان میدوه تا آنکه مجددا بمشارالیه رسیده این دفعه گوشه نیم تنه مشارالیه را می‌گیرد عباسقلی با يك مهارت فوق‌التصویری نیم تنه را از تنش بدر کرده و فرار مینماید محمد آقا نیم تنه بدست حیران و متعجب میماند و بواسطه کوچک‌های بیچ و خم دار آن قسمت عباسقلی موفق بفرار میشود بعد از افتاب جیب نیم تنه يك تکه کاغذی که روی آن اسم رسول افندی نوشته شده و يك خزانه حاوی ده عدد فشنگ یافت میشود

فردا جلسه در منزل منشی زاده منعقد نظر بانکه تمام اعضاء باستثنای ابوالفتح زاده از این قتل ناراضی بودند ابوالفتح زاده شرحی از خیانت‌های منتخب الدوله بیان هرچند رفقا قانع نشده بودند ولی از آنجهائی که قتل اتفاق افتاده بود قرار شد بنایه ای صادر شود مبرر اعلی ا کبر خان دمان نامه را حاضر و بوسيله عمادالکتاب نوشته و بطبع رسیده بعد از سه روز منتشر گردید

تهديدات و هرج و مرج کمیته

از این تاریخ بعد جلسات مرتبی از کمیته تشکیل نگردیده و هر يك از آنها بدماغ خود کارهائی مینمودند گاه گاهی جلساتی بطور لزوم منعقد میگردد و راجع بمنفصل نمودن اجزاء ادارات و نوشتن کاغذهای

تهدید مذاکرانی بعمل میآید.

میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب برای خود اقداماتی بوسیله حسین خان لله و احسان الله خان و میرزا عبدالحسین خان نموده و اغلب میرزا عبدالحسین خان و حسین خان لله را برای جمع آوری اعانه از اشخاص مختلف مانند مشیر اعظم و مین الملک و مجد السلطنه و غیره مأموریت میدادند ولی آنها از ترس اقداماتی نمینمودند خود میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب هم در تهیه وجوه از اطراف بوده چنانچه روزی از مرآت الممالک که در منزل میرزا علی اکبر خان بوده تقاضای اعانه جهت کمیته مینمایند و سر بسته قضیه کمیته را افشاء میکنند دفعه بعد که در منزل مرآت الممالک بوده بعد از اصرار آقایان، مرآت الممالک چهل تومان میآورد و تقدیم میکند.

در این ضمن مهدی خان سلمانی همسیره زاده حسین خان لله یکی از مفسدین نظامیه محمود خان در دکان خود بعد از آن که هفت تیری از حعبه میز بیرون میآورد و اظهار مینماید که با این هفت تیر حسین خان لله آقای را مقنول نموده مفسس مزبور را بوردت را به روسای مافوق خود داده ولی این مسئله تعقیب نمی شود حسین خان لله بعد از اطلاع از قضیه چند روز مخفی بعد از آنکه اطمینان حاصل می نماید که قضیه تعقیب نگشته از خفا خارج و همسیره زاده خود را مورد طعن و علامت قرار میدهد.

در اینموقع رایورنی با اداره نظامیه رسیده که کمیته بجزایر مرکب از مورخ الدروا و احسان الله خان و حاجی علی عسگر و چند نفر دیگر میباشد. اداره نظامیه اشخاص مزبور را دستگیر و قضیه کمیته

را تعقیب مینماید حسین خان اله که در خارج بوده از ترس آنکه مبادا او هم دستگیر شود با وجود اطمینانهای که از طرف بعضی از مقامات نظمیة عمادالکتاب و میرزا علی اکبر خان داده شده بود چند روز در منزل بهمن شیدانی و بعد از آنجا به ده عکاسی باشی پدر زن بهمن شیدانی که واقع در کرج و از آنجا چند روزی در محله عربها خانه‌ای که میرزا عبدالحسین خان برای او تهیه کرده مخفی میشود اداره نظمیة بعد از ثبوت فی تقصیری و بدست نیارودن مدارك و بعلاوه بواسطه اقداماتی که از طرف عمادالکتاب و میرزا علی اکبر خان در باره احسان الله خان و حاجی علی عسگر نزد مستنطق قضیه شده بود بعد از چند روز حبس مستخلص میشوند در مدت حبس هم میرزا عبدالحسین خان برای احسان الله خان و حاجی علی عسگر بخارجانی که عمادالکتاب میداده می آورده و بانها میداده است

اما واجع به کمال الوزاره قبل از قضیه قتل منتخب الدوله ایشان بواسطه مراسلات نهیدند آمیزی که از طرف بعضی ها برای ایشان فرستاده میشد فی اندازه خوفناك و حتی حاضر برای استعفا از مقام خود شده بود روزی که غلامحسین خان پیشخدمت حاج محشم السلطنه وزیر عالیه وقت کمال الوزاره را ملاقات مینماید باو اظهار می دارد برای رهائی از ترس و برای اینکه از خطر کمیته محفوظ بماند با منشی زاده گرم گرفته و با او مرادده نماید و باشاوه میرساند که منشی زاده مربوط به اشخاصی است که باعث روحشت جمعی شده در دفعه اول و دوم کمال الوزاره چندان واقعی بمذاکرات غلامحسین خان نگذارده ولی پس از آنکه مکرر تکرار مسئله را نموده و از آنجائیکه مشارالیه نزد ارباب خود بیش از سایر نوکرها تقرب داشته و ممکن بود از آن ناحیه چیزی شنیده باشد بنای مرادده را

با منشی زاده گذارده و حتی او را برای معاونهت خود پیشنهاد مینماید روزی که بخانه منشی زاده رفته بود منشی زاده اظهار نمود که بهیچوجه ترس نداشته باش زیرا من همیشه مواظب شما هستم و ضمناً بکنایه و بعد با لصر احوه اظهار نمود که من از کمیته مجازات نیستم ولی یکی از دوستان واقعی و صمیمی من در کمیته است و در حقیقت من مخبر آن شخص هستم که رابط کمیته است و بواسطه آن دوست اقدام جدی خواهم کرد که شما از خطر جانی محفوظ بمانید تا آنکه قضیه قتل منتخب الدوله اتفاق افتاد و کمال الوزاره بکلی از ترس از خانه خارج نمی شده روزی منشی زاده بخانه مشارالیه رفته اظهار نموده بود خوب است شرحی به کمیته مجازات نوشته و ضمناً وجهی هم هدیه بکمیته مجازات بنمائید و مقدار وجه را دو بیست تومان معین نموده کمال الوزاره بواسطه آنکه بیش از یکصد تومان حاضر نداشته گفته بود که بیش از این عاجلاً میسر نیست منشی زاده اظهار نموده بود که پس در مشروطه بادآوری نمائید و وعده دهید که پس از این هم وجه معتنا بهی خواهم رسانید در همان مجلس مراسم را حاضر و یک صد تومان رانیز جوف آن گذارده تسلیم منشی زاده مینماید بعد از دو سه روز مجدداً منشی زاده بمنزل کمال الوزاره رفته و نوشته بخط قرانی نشان ولی دست خود را بالا و پائین نوشته گذارده که عابقی نوشته معلوم نشود و فقط این جمله را که نوشته (وصول و صد تومان وجه رسید و بواسطه توسط شما از تفصیرات کمال الوزاره کمیته صرف نظر نمود) نشان داده و یک صد تومان رانیز مسرد داشته و اظهار داشته بود که وجه را قبول نکردند کمال الوزاره بگمان آنکه وجه کم است اظهار نموده که باز هم خواهم پرداخت و این

وجه نزد شما نمایندگی زاده تفراسی رسید بکصد تومان را از من نموده
 هم در روی کاغذ کوچکی نوشتم که عین بکصد تومان من رسید منشی زاده
 بدون اطلاع اعضاء کمیته نوشته فوق را پیش خود تهیه فقط با ابوالفتح زاده
 در این خصوص مذاکره کرده بود بعد از چند روز منشی زاده بکمال الوزاره
 اظهار میدارد که شما باید دو قبضه مامور برای کمیته تهیه نمایند کمال الوزاره
 هم چون برای خودش تهیه اسلحه مشکل بوده بکصد و سی تومان وجه
 آنرا تحویل منشی زاده مینماید که باتفاق شماع لیکر رئیس اجرای مالیه
 از بازار خریداری و بمنزل خود حمل مینماید بعد از یکی دو روز منشی
 زاده مجدداً کمال الوزاره را ملاقات و اظهار میدارد چون کمیته از شما چیزی
 قبول نکرده باید اقل خدمتی که تلافی پول را بکند کمیته بنمایند کمال الوزاره
 سؤال نموده بود چه خدمتی است منشی زاده اظهار میدارد چون با قوام
 السلطنه شما دوستی دارید و از طرف کمیته تمام خراجها شد شما اگر
 بتوانید پنجهزار تومان از او وصول نمائید از تعقیب مشرک لیه کمیته صرف نظر
 خواهد کرد و هر زمان وجه را بر داحت رسیدنی با صاعه بامین نامد از طرف
 کمیته داده خواهد شد و ضمناً هم او را نمایند نموده که اسمی از شخص را اندر دست
 کمال الوزاره بملاقات قوام السلطنه رفته بعد از اظهار بکصد مد
 موضوع را از او تقاضای وجه مینماید قوام السلطنه جواب میدهد که
 بیغلام دهند بگوئید تهیه پنجهزار تومان برای من مشکل و بعلاوه اسمی
 را برای چه باید بدهم من که خیانتی نکرده ام آن بیخام را کمال الوزاره
 منشی زاده رسانده منشی زاده گفتا بود مندا قوام السلطنه را ملاقات
 و سه هزار تومان مطالبه نمائید تا از حشر اتمین باشد تا کمال الوزاره
 قوام السلطنه را ملاقات و سه هزار تومان را مطالبه مینماید قوام السلطنه

جواب قبل را داده خلاصه بعد از چندین مرتبه ملاقات و دستور گرفتن از منشی زاده عراقیت به بانصد تومان و در قبضه مامور منشی زاده راضی میشود که از قوام سلطه گرفته شود قوام سلطه در اظهار خود همیشه باقی و بکشای نمی دهد قیسه همین جاسخاتمه پیدا کرده و موقع دستگیری اعضاء کبیده میشود

در عرض این مدت اعضاء کبیده همیشه بفکر بودند که قتل میرزا اسماعیل خان و کرم را که در نظمیۀ توقیف بودند بیابند و سیله آهارا بجات دهند و هر قسم اقدام مینمودند موفق نمیگشتند چنانچه منشی زاده روزی حاجن باباخان مفتش نظمیۀ راجات و باو وعده میدهد چنانچه بتواند قتل من نور را بجات دهد همه قسم مورد مرحمت و تمجید کبیده خواهد شد و هر اندازه پولی هم که در این راه مصرف شود کبیده خواهد پرداخت حاجی باباخان هم برای انجام این مقصود با سید ابراهیم خان سوزا فسیه تحبیب زمانی بوده که در شمی که کشیت مشارالیه میباشد مستحقظین محبیب را عقب نمود سیاه فر ستاده و بدن رساله رشید السلطان و حد مر قاضی و من اعد الحسین ساعات ساز از محبیب بواسطه بودن مستحقظ فرار می نمایند این اقدام نیز بواسطه اصلاح سید ابراهیم خان سوزا فسیه مقامات مافوق که موقع تعجب نگشته خدشی مانده لذا از نظمیۀ منصرف و بواسطه آنکه در سیه قیام کرده در عدلیه اعاده شده بود بدن فکر می یافتند که اقداماتی در عدلیه شود بشمار این در اشراف قضیه تحقیقاتی مینمایند که چه اشخاصی راجع دوسه مذکور در حیات و اربانها از میرزا عبدالحمید خان که سابق در عدلیه بود تحقیقات مینمایند معلوم میشود که آقایان صدر الاشراف رئیس محکمه استئناف و آقای سید حمید الله مدعی العموم استئناف و آقای شیخ علی

رشقی و میرزا کاظم خان مدعی العموم بدایت و شریف العلماء رئیس محکمه
 جزا دخالت دارند لذا از طرف کمیته کاغذهای نهدید به آقایان فوق الذکر
 نوشته میشود اگر در ظرف ۲ ۴ ساعت از کار گزاره جوئی ننمایید تصمیم
 ثانوی کمیته بموقع اجرا گذارده خواهد شد مقصود دیگری نیز از نوشتن
 این مراسلات منظور بوده که بواسطه خالی شدن محل میرزا عبدالعزیز
 خان رادر عدلیه جای دهند و باین وسیله هم میرزا عبدالعزیز خان انتقامی
 اردشمنهای خود نیز گرفته باشد اغلب آقایان فوق بعد از وصول مراسلات
 نهدید آمیز از پست خود گزاره کردند و نیز يك کاغذی توسط آقای
 شریف العلماء باقا سید حبیب الله نوشته شد که شریف العلماء آنرا داده و
 سواد دوسبه قتلہ میرزا اسمعیل خان حسین و کریم را از آقا سید حبیب
 الله گرفته و کمیته تسلیم نماید ولی آقای آقا سید حبیب الله ازین مسئله خود
 داری کرده و تعقیب کمیته را بر این مسئله ترجیح دادند کمیته چون از
 آقا سید حبیب الله مأیوس گشته بود و چون میرزا عبدالرحیم خان
 بجای میرزا کاظم خان بسمت مدعی العمومی بدایت منصوب گشته بود و
 خصوصیت نامی با میرزا عبدالعزیز خان داشت لذا توسط میرزا عبدالعزیز
 خان از میرزا عبدالرحیم خان (نصیر الملک حالیه) سواد دوسبه را
 خواستار شده بودند مذاکرات و اقدامات بدینجا رسیده بود که کمیته
 دستگیر گردید بعلاوه مراسله ای نیز به آقای ممتاز الدوله وزیر عدلیه
 وقت از طرف کمیته نوشته شده بود که امر به عدم تعقیب دوسبه قتلہ
 میرزا اسمعیل خان و کریم بدهد

در این ضمن سردار رشید آذربایجانی از تبریز حرکت و بسمت

طهران میامد میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب با حاجی باباخان اردبیلی

قرار میگذازند که حاجی بابا خان بسمت تبریز رهسپار و هر کجا سردار رشید را ملاقات نماید او را ترور نماید و برای اینکار يك قبضه از دو ماوزوی که از کمال الوزاره گرفته شده بود از منشی زاده گرفته و تسلیم حاجی بابا خان نموده و پتجاه تومان وجه نیز باو تسلیم مینمایند و دو فقره کاغذ نیز میرزا علی اکبر خان بعنوان سالار منصور قزوینی نوشته و بحاجی بابا خان میدهد که در قزوین بمقصد برساند اتفاقاً روزی که حاجی بابا خان قرار بوده حرکت نماید سردار رشید را در زنجبان ترور مینمایند و رفتن حاجی بابا خان موقوف میشود اسلحه را از مسترد ولی وجه از او برگرفته نمیشود پتجاه تومانی که به حاجی بابا خان داده شده بود از دست تومانی پولی بوده که منشی زاده جهت مخارجات حسین خان الله و احسان الله خان و حاجی علی عسگر چه در موقع حبس و چه در موقع آزادی میرزا علی اکبر خان داده بوده

بهادر السلطنه در ظرف تمام این مدت مشغول دوندگی برای قبولاندن تقاضاهای اعضاء کمیته بود و علاوه با بعضی از رجال برای گرفتن وجوهات داخل مذاکره شده بود چنانچه دو سه روز بعد از مرحوم شدن آقا میرزا محسن بتوسط مورخ الدوله از آقای وثوق الدوله وقت ملاقات خواسته و در آن ملاقات خود را به کمیته مجازات انتساب داده و اظهار نموده بود که مشغول اقدامات هستم برای حضرت مستطاب عالی تا مین گرفته شود آقای وثوق الدوله بعد از چند روز سیصد تومان پول برای بهادر السلطنه میفرستد مجدداً بهادر السلطنه طالب ملاقات شده آقای وثوق الدوله هم برای سوء ظنی که حاصل نموده بود عذر آورده و آقای دکتر امیر اعلم را با ایشان معرفی نموده که بعدها با ایشان ملاقات نمایند

چندین مرتبه هم ملاقات مابین آقای دکتر امیر اعلم و بهادر السلطنه
 بعمل آمده حتی یکروز بهانه ساعتی کاغذی بعنوان امیر اعلم
 نوشته و در آن مکتوب در خواست کرده که سه بسته دوائی که (اشاره
 به قطعه اسکناص صدنومانی که آقای وثوق الدوله داده بود) برای مرض
 فرستاده بودید اثر خود را بخشیده پنج بسته دیگر از آن دوا فوراً فرستید
 و در ضمن توصیه مینمایید که خوب است آقای وثوق الدوله مسافرتی حق
 به پشت کوه هم شده بنمایند تا قدری از زبانه افتاده باشند از آن
 هذا کرات سوء ظن در باره بهادر السلطنه زیاده شده که این آدم خیال
 ثقلب و شائشی را دارد بدین لحاظ آقای وثوق الدوله اهمیت به حرفه
 بهادر السلطنه نداده تا بعد از قتل مرحوم منتخب الدوله آقای امیر اعلم
 به آقای وثوق الدوله اظهار میدارد که بهادر السلطنه من اخطا
 کرده بود که خطری برای منتخب الدوله متوجه خواهد شد خوب
 است چند روزی از کار کماره گیری نماند

از این جهت قدری سوء ظن معزی الیه نسبت به بهادر السلطنه
 مرتفع و در ضمن ملاقاتی که آقای وثوق الدوله با سردار معظم خراسانی
 و وثوق السلطنه مینمایند آنها هم معزی الیه نوشته میمانند که با بهادر
 السلطنه گرم گرفته بود بعد از چندین جلسه ملاقات چند تا خبر بهادر
 السلطنه و چه با وثوق السلطنه و چه با سردار السلطنه که از طرف بهادر
 السلطنه میمانند مسئله بدینجا ختم میشود که آقای وثوق الدوله
 کاغذی به کمیته نوشته و در آن شرحی از خدمات خود در آن در این خارج
 این کار بنام تو همان بعنوان کمیته میصد نوعی برای شود بهادر السلطنه
 از طرف معزی الیه داده شود تا اقدامات لازم را در این باره بعمل آید



دستگیری و توقیف اعضا کمیته مجازات

(۱) چون معنای روح انتظام از کمیته مجازات گسیخته و در واقع بنام کمیته اقدامات انفرادی بعمل میامد و اسرار کمیته و اقدامات سابقه بوسیله اعضا افشا میشد بهادر السلطنه هم (نماینده بین کمیته و هیئت دولت) آنطوریکه لازم بود در حفاظت اسرار خود داری نداشته و عنوان کمیته را وسیله اخاذی قرار داده بود هیئت دولت هم از عملیات تند اعضای کمیته در فشار فوق العاده بودند .

بهادر السلطنه روزی بوسیله یکی از وزراء بهیئت دولت پیغام میدهد که اگر تقاضاهای اعضای کمیته انجام نشود خطراتی متوجه هیئت دولت خواهد شد . حالا این تهدید حقیقه از ساحت کمیته بود با آنکه بهادر السلطنه بملاحظه افشاء اسرار کمیته از کمیته بیمناک شده و میترسید که گرفتار و موود تعقیب واقع گردد شخصاً مقدم بوده و از طرف خود مبادرت بتهدید نموده معلوم نیست . در هر حال بهادر السلطنه از عاقبت کار خوفناک شده مصمم میشود اعضای کمیته را معرفی نماید

روزی بیباغ حاجی محشم السلطنه که وزیر مالیه بود در دژ آشوب شیران رفته و تصمیم خود را به نصیر السلطنه اظهار مبدارده ایشان قضیه

(۱) داستانی را که روز نامه اتحاد منتشر نموده تا همین جا ختم میشود - این قسمت برای تکمیل وقایع بان ملحق میگردد

را با آقای محترم السلطنه اطلاع میدهد معزی‌الیه آقای مستشارالدوله وزیر داخله را همان ساعت بمنزل خود دعوت و بهادر السلطنه اسامی اعضاء کمیته را نوشته تسلیم وزیر داخله مینماید وزیر معزی‌الیه فوراً رئیس نظمیة را احضار و حکم دستگیری آنها را صادر میکنند

روز یکشنبه ۲۲ شوال از طرف اداره نظمیة چند نفر با اداره مالیات مستقیم رفته کمال الوزاره و منشی زاده را احضار و جلب مینمایند يك نفر هم بوزارت داخله رفته میرزا علی اکبر خان ارداقی و عمادالکتاب منشی های شعبه محاسبات را دستگیر و بتوسط اداره ژاندارمری ابوانفتح زاده ، مشکوة الممالک را از شیران جلب و توقیف و مورد تعقیب واقع میشوند . کمیته مجازات بعلت تهدیدات و فشارهایی که وارد می‌آوردند ترس و وحشتی ایجاد نموده بودند که حتی پس از دستگیری آنها هم کسی جرأت استنطاق و تعقیب آنها را نمیکرد که در نتیجه عده از مستنطقین نظمیة از خدمت دست کشیده و رئیس نظمیة کودتایی میکند بالاخره میرزا احمد خان صفا حاضر برای تعقیب آنها شده و بدین لحاظ با بعلل دیگر در روز آخر ماه صفر درب منزل خودش که واقع در سه راه امین حضور کوچکه معاون السلطان بود مقتول و ترتیب قتل او هم از این قرار بود : روز آخر ماه صفر که از طرف اداره بطرف منزل میرفت درب منزل خود يك نفر عبا بدوش نشسته و یکمرتبه جلوی او در آمده تیری بطرف صفا نشانه می‌رود و دو باره بجای خود می‌نشیند صفا بتصویر اینکه شخص ضارب بطرف خیابان فرار نموده با اسلحه بسمت خیابان او را تعقیب میکند در صورتیکه گلوله کارگر شده و ناوقتی باول خیابان میرسد کار خود را کرده و صفا را از پای در می‌آورد شخص قاتل هم در صورتیکه عبا بسر کشیده و يك گوشه

خزیده بود با خاطر جمعی فرار مینماید

در این ضمن کابینه علاء السلطنه ساقط و آقای وثوق الدوله رئیس الوزراء میشود آقای وثوق الدوله جداً دستور تعقیب آنها را داده که در نتیجه رشید السلطان و حسین خان لاله را در طهران در مقابل عمارت نظامیه بدار آویخته و ابوالفتح زاده و منشی زاده بعد از چندی در سمنان بوسیله ژاندارمری تیرباران و بقیه اعضای کمیته هر يك بتفاوت تا پنج سال در حبس روزگار گذرانیدند. برای ختم داستان یکی از بیانیه ها را که در ستاره ایران و ایران بطبع رسیده ذیلاً نقل می نمایم :

بیانیه دوم کمیته مرکزی مجازات

۱۷ شعبان ۱۳۰۵

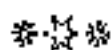
شب است قرص ماه مانند عروسان طنناز از افق ایران جلوه گر و نور بخیف روح پرور خود را بیگسرزمین کهن سالی که هزاران حوادث گوناگون در خود دیده است میگستراند

واقعا این ماه در همین قطعه خاکی که تجدید ابغای مأموریت می کند اتفاقات بس عجیب و وقایع بسیار مهمی مشاهده کرده که هر يك با خطوط برجسته در لوحه منقوش است مثلاً می بینید در همین مملکت که قوای نظامی او تازه بقشون جنوب منحصر میشود يك روزی برای جنگ یونان ۱۴ کرور اشگر تجهیز میکرد مثلاً می بینید همین شهرباری که امروز آلت دست و پلتيك و نازيچه . . . شده است سالیان

... نگاه سلاطین با احتشام و بک شاهنشاهی بنام سیروس با کمال شوکت و عظمت بشرق و غرب عالم فرمانروائی می نمود دیگری می بینید در يك اوقات خوشی که نسیم اقبال همین خاك در سرحدات دور دست این مملکت پرچم دولت ایران را در دوره باستانی داریوش باهتر از آورده و همسایگان او را با يك سرعوبیت شکفت آوری مجبور بتکریم و تعظیم می نمود اينك آن بزرگوار سرنگون و داخله این مملکت میدان ناختم و ناز قشون خارجی شده و سینه های ناز برور همین خاك از سم ستوران لشکر اجنبی خرد میشود بعلاوه بمخاطر میاورد مابین طوفان حوادث بدبختی های بسیار بزرگی که نهال امید ایرانیان در مزرعه یاس و بیچارگی خشکیده ماهور کهن سال ایران فرزندان رشید دلاوری مانند کاوه آهنگر و نادر شاه افشار در دامان پیر خود پرورش داده میدان نمایش فرستاد این تصورات مانند برق از خاطر کره ماه خطوط کرده سمت زمین نزول نمود اول در قلب روح مجسم وطن که بالای ایران پرفشانی می نمود جایزیر شده سپس در خاطر يك هیئت که در محفل مخفی و در نایب مهتاب جلسه داشتند منعکس گشت این هیئت خیال میکردند تمام آن افتخارات و کلیه آن اوراق اعتبارات تاریخی ورق بورق در دست خائنه اولاد ناخلف ایران پاره شد و بجای آن ها قبایحات ننگ و اسناد خفت و سر شکستگی تدارك گردیده است !! آیاه مقتضیات زمان و ولوله پر آشوب سه ساله دنیا که کلمه (مدافع وطن) از چکاچاك شمیر قهر مانان جتك عالم بیرون می آید موجب تنبه و اسباب عبرت این اشخاص شده است ؟ - نه زیرا همین کره ماه که بنام اسرار و اقدامات مخفی شبانه اشخاص ناظر است با يك علائم و اشارات مخفی مذاکرات و اطلاعات قلابی این

هیئت را تأیید و مطهرانه گفت بلی: همینطور من می دانم این شخص مجسمه خیانت و بی عصمتی شب های دراز با . . . چه طوطئه های شرم آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارك والساعه هم بآدمت های آزادی در خیال چه مقاصد و نقشه های هول انگیزی است که پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است در همین هنگام يك سروش غیبی دیگر بگوش این هیئت گفت: آقایان علاوه از خیانت های گذشته قبایح اندگی و عبودیتش که برای اسارت اولاد ایران در مجامع مختلفه شهر تهیه میشود تماماً با رشو اسلام کشانه (. . .) جمع شده پس از تصدیق و تسجیل بمقامات لازمه فرستادمی شود. هیئت مزبور که افراد کمیته مجازات بود بدعا و ایداورا تمام علائم آسمانی تصدیق و گوئی ذرات موجودات مجازات این وجود بی . . . را مطالبه دارند لهذا کمیته مجازات باتفاق آراء حکم اعدام (. . .) وطن فروش را نصیب و بتوسط را بطل اجرائیه خود ابلاغ نمود

محل مهر کمیته مرکزی مجازات



در تاریخ ۱۸ رمضان که مورخ الدوله، حاجی کاظم خان صاحب منصب قزاق خانه، محمود زاده و میرزا محمد علی خان مجاهد و يك نفر دیگر با تهمام عاملین کمیته مجازات دستگیر میشوند از طرف دولت بیانییه منتشر میشود که ما عین آنرا ذیلا نقل میمائیم:

بیان نامه هیئت دولت

هیئت حاضره و وزراء در موقعی که خدمت گذاری این آب و خاک را تصمیم نمودند نه این بود که از مشکلات فوق العاده امور و نواقص اسباب صکار بی اطلاع بوده یا اینکه موانع را مفقود و مقتضیات را بوجود و موقع را بی زحمت تصور میکردند بلکه بخوبی بمحظورات و عوایق آگاه بوده میدانستند که رفع مشکلات بدون زحمت فوق العاده و صدمات طاقت فرسا میسر نخواهد بود تنها چیزی که دولت را در همچو موقع خطیری بزمام داری امور دعوت نموده تصور این بود که اهالی مملکت از صدمات و تجارب سخت چندین ساله عبرت گرفته و باین نکته برخوردند که حوادث گذشته را باید دایما در نظر داشته از تکرار آن اجتناب و در طریق صلاح و سلامت وطن تشخیص نیک و بد را اول قدم دانستند بامزایای یک جهتی و اتحاد موقع دولت را مستحکم خواهند کرد تا اینکه دولت قادر گردید بقوت قلب و با اتکاء بافکار عامه و صدر اصلاحاتی گردد که مستلزم تأمین حیثیت مملکت در نظر خارجه و داخله باشد مع التأسف از قضایای اخیر چنین استنباط میشود که دولت در تصور خود شاید مختار فتنه و گویی باره مردم از حوادث گذشته متنبه نشده و وسائل اصلاح امور را بخوبی تشخیص نداده اند زیرا که واقعات اسفناک و جنایات بسیار فجیعیه که از چند ماه باین طرف شروع شده بود در کار تکرار است اگر مرکب این جنایات تصور میکنند که با این وسایل موجبات اصلاح امور را فراهم خواهند کرد باید بدانند که طریق معکوس را می پسایند

و منشأ اعمالی میگردند که از اثرات آن استفاده نخواهند کرد مگر آنهایی که مایلند که اوضاع و احوال این مملکت را باعتبار منافع خود و از نقطه نظر خاصی جلوه دهند و باز مشاهده میشود که پاره مطبوعات که وظیفه آنها تنویر افکار و تهذیب اخلاق و تهیه وسائل اتحاد و توحید و ترویج صلح و صفا در میان اینای قوم است اوقات مغتنمه را یا به تنقید همکاران مصروف داشته و باین طریق قوای خود را متشتت کرده و تضعیف مینمایند یا اینکه قلم خود را بطرف اشخاص معطوف داشته و اتصال داخل مباحثات و مشاجراتی میشوند که جز تفرقه افراد و اختلال امور نتیجه دیگری نتواند داشت از آنجا که هیئت دولت به نتایج ناگوار این احوال بخوبی آگاه است و میداند که این اعمال و افکار سوء مملکت را بکجا سوق خواهند داد قبلاً وظیفه خود میداند که توجه عموم را بعواقب وخیم این نوع اوضاع که معنی هرج و مرج و خرابی مملکت و استفاده مغرضین تعبیر میشود جدا جلب و مخصوصاً خاطر نشان نماید که در موقعی که مسئله اصلاح امور مرکوز اذهان عامه شده و خیر خواهان مملکت از هر طرف دولت را به تهیه موجبات سعادت و تامین آئینه و وطن توحید میکنند شرط عقل و حس وطن پرستی این است که از منافع خصوصی و خیالات عاری از عشق و آسایش که بمنزله دادن حربه بدست بدخواهان است دست کشیده و دولت را بخود واگذارند تا با جمعیت حواس باصلاحاتی که از بد و امر در نظر داشته و بواسطه حوادث اخیره بمهده تعویق افتاده است اقدام نماید و اوضاع را بجائی نرسانند که دولت مجبور به تصمیمی شود که شاید بر خلاف توقعات و انتظارات باشد

فصل بیست و هشتم

- « حق بحق دار رسیده ایران با برج رسید »
- « ایرج در اثر این موهبت عظمی و بخصوص »
- « در اثر بازگشت از مهاجرت تصمیم گرفت »
- « که برضد دشمنان ایران از هر اقدامی »
- « فروگذار نکند »

عاقبت کار

ما وقتی ابرج را ترك گفتیم که بوصال برادر خود فرخ رسید ولی منتها بطرز غریبی از يك طرف فرخ که از خواب برخاسته برای اینکه به بیند درب حیاط چه خبر است

وقتی با چشمان خواب آلود و پیراهن خواب ببر بیرون میآید زبنت را می بیند با مرد غریب و يك نفر پنج فروش دست بگردان است ابرج هم در تعجب و حیران بود آخر حس خوبشادندی فرخ را تحريك نموده همه را بطرفی گذاشت و برادر را در آغوش کشید در اینموقع حسین خان موقع را غنیمت شمرده خوابت فرار کند که تقی خان جلوی او را گرفتند و گفت: کجا فرار میکنی خیال کردی من نمیدانم و دامان او را گرفتند بطرف فرخ و ابرج آورده و قضا یا را سر بسته برای او گرفت در این ضمن دیدار آژان پست سر رسیده همه را بطرف کیساریای هشت بازار واقع در بازار چهار سوق کو چك جلب کرد. وقتی این هیئت پنج نفری آمد مرئس از ابرج و فرخ و حسین خان و تقی خان و پنج فروش وارد اطاق صاحبه نصب

کشیک شدند آن دبگری يك نفر زن را با يك پسر بچه لوله لاسیافروش
با يك سبد لامپهای شکسته آورده راپرت داد :

این بچه مدعی است که این زن تنه بمن زده و لامپهای مرا
شکسته است . ولی این زن منکر است . پسر بچه شروع بگریه و زاری
نموده و میگفت در کوچه بازار ارسی دوزها میامدم این خانم مشغول
سیگار کشیدن بود و يك مرتبه بدون جهت تنه بمن زد و لامپها و لوله ها
را که مال استادم است شکسته و من ندارم که تاوان بدهم . گریه بچه
صاحبمنصب کشیک را مهلت نداد که از آن هیئت پنج نفری سؤالاتی کند
دانش بحال بچه سوخت و شروع بسؤال نمود در صورتیکه زن اساساً مثل
این است که بحسب بیرونی است بخصوص وقتی چشمش در حال ناظرین
افتاده و دو نفر میان آنها را می شناسد بدون اجازه روی نیمکت نشست
و قلبش بقدری میزد و احساس اضطراب در وجود او را همه کس ملتفت
میشد . پریدگی چهره و لرزشی که بر اندام او مستولی شده بود همه کس
حق را بجانب بچه لاسیافروش تصور می کرد

در صورتیکه زن از دیدن جوانی در میان آن پنج نفر از خود
بدخود است

صاحبمنصب کشیک بدون اینکه توجهی بحال زن کند پس از اینکه
اسم و خانه استاد او را پرسید گفت : چند عدد لامپای وطنی داشتی ؟
پسر پس از قدری تأمل گفت بیست و پنج عدد يك عدد آنرا
فروخته ام

صاحبمنصب گفت . هر لامپائی يك سر برنجی دارد باید بیست
و چهار سر برنجی ارائه بدهی

پنج شش سر برنجی بیشتر نتوانست ارائه بدهد چون دید دروغ او دارد واضح میشود باز شروع بگره و زاری نموده که والله در راه گم شده است. در این جا صاحب منصب طاقت نیاورده يك سبلي بگوش او زد که از قرار معلوم کار تو این است که در کوچه پس کوچه ها وقتی يك شخص غریب می بینی با آنکه جمعیت زیاد است خودت را بدون جهت زمین انداخته و بگردن شخص عار میگذاری لابد مردم متفرقه دلشان بحال تو میسوزد و پولی برای توجع میکنند مثل سقاها که کوزه گدائی خود را می شکنند و روز ناعصر قریب يك تومان ۱۵ قران گدائی مینمایند در صورتیکه نمیدانستی این دفعه ترا بکمیساریا میاورندت و این زن بدون تقصیر را اذیت کردی این کار با امین صلح است

و کیل گارد را صدازده که این پسر را توقیف کن تا تکلیفش معین شود

ضمناً برای اینکه دوسیه کامل شود خانم را صدازده و چند سؤال از او میکنند و همینکه اسم خود را یا بریدگی کلام گفته و آدرس منزل را معین نموده و در ذیل ورقه استنطاقی امضا کرد و يك از چهره این صحیح میرسد بخصوص وقتی چشمش ناگهستان آن زن افتاده و صدای او را می شنود. در همانجا بی اختیار شده و و را فرخ نموده میگوید. فرخ این مهر انگیز من است!

مهر انگیز کجا و اصفهان و طهران و حبس نظامیه کجا!

ما از موقعی سراغ مهر انگیز نرفتیم که از طرف نظامیه اصفهان او را با يك نفر آزان بطرف طهران اعزام میدارند حالانکه سم چه شد که یکمرتبه در کیسار ما با ایدج و فرخ رو برو گردید. آزانی که مأمور

مهر انگیز و همسفر او بود اسمش جعفرخان نمره ۹۵ بسینه داشت جوانی
 بود بلند بالا که هنوز متاهل نگشته و زندگی مادر و خواهر کوچکش را
 او در اثر خدمت آژانی کفایت میکرده امسال سال پنجم خدمت اوست و
 دفعه ثانی است که کمترات او را تجدید کرده اند و با همان حقوق هشت تومان
 که باو میدادند زندگی خود را اداره میکرد. این سفر را با نهایت
 اشتیاق قبول نمود برای اینکه از خدمات بیست و چهار ساعت مثالی و
 چهار ساعت بچهار ساعت در سرپرست ایستادن چندی آسود بوده و اوضاع
 تازه نری را ببیند ولی افسوس که بدام دیگری گرفتار شد و آن عشق
 و محبتی بود که بی جهت نسبت بمهر انگیز پیدا کرد پس از آنکه دو سه
 منزل طی مسافت نمودند از بس مهربانی و ملاحظت از مهر انگیز دیدنی
 اختیار دل باو داده يك طرف در مقابل وظائف اداره يك طرف در
 مقابل عشق و محبت او حیران و واله شده آخر نتوانست طاقت بیاورد
 راز دل ابراز کرد و گفت عزیزم من نمیدانسم که مسافرت با تو حور و شی
 دل و دین مرا ربوده و از عالم هستی مرا ساقط خواهد کرد من برای آنکه
 افکار و زحمات روزانه مرا اذیت کرده بود این مسافرت را اختیار کردم
 اینك می بینم که احساسات من دستخوش غمزه ها و رفتار دلفریب تو
 است که بیکبار مرا از تکلیف و وظیفه و وجدان دور داشته بی محابا
 می خواهی اظهار کنی و بگویم. مهر انگیز جانم من بتو دل داده و در این راه
 های دور و دراز قادر نیستم قدمی از قدم بر دارم! باید با من طرح دوستی
 و الفت ریخته هم من خود را از این کسوت نظامی بیرون بیاورم و هم ترا
 از حبس و نظمیہ خلاص کرده بشهر دیگری رفته با هم با زندگی ساده
 دهقانی اگر هم شده است چند صباحی را خوش باشیم. من عهد میکنم که

در تمام عمر با تو بوده و چون تاکنون بکسی دل نداده‌ام و عبدالمی هم اختیار نگرده‌ام این است که حقایق را نمی‌توانم از تو پنهان کنم

مهر انگیز در جواب میگفت: «اولاً سرکار و وظیفه دارید باید از وظیفه خود کوناهای نوزید نایا من از حبس و نظمیہ نمی‌ترسم من زندگی و مقدرات خود را به بهای احساسات عشق آمیز جوانی فدا نموده و باک ندارم که برای طول عمر در زوایای فراموشی زندانی بسر برم و تعجب میکنم از سرکار که مرا نشناخته و دردهای مرا ندانسته و مدارجی را که من در عشق باک خود طی کرده‌ام مطلع نبوده بتصور باطل می‌خواهی برای آنکه در چند روز سفر خوش باشی مرا واسطه عشق باونی قرار داده‌ای این کلیات و این جواب دل جعفر خان را بدره آورده و اشک های حسرتی که متوالیاً از دیدگان فرو میریخت از مهر انگیز مخفی کرده گفت: «ببخشید من با توالم سابقه تو کاری ندارم من احساسات قبی خود را برای تو بیان کردم، عشقی که در دلم شعله ور بود برای تو برده‌ام، مردم از طرف دیگر قول میدهم که در اظهارات خود صدق بوده و برای اند بار وفا دار تو خواهی بود» این را گفت و دیگر منتظر جواب نشده از جای خود برخاست و بطرف دیگری رفت

یاز شب دیگر که موقع استراحت کار و ایام بود شروع بیک سلسله کلیات نموده بتصور اینکه زن صاحب احساسات رقیق است و دل او را بدست خواهد آورد تجدید مطلع میکرد. آخر حوصله مهر انگیز تنگ آمده و برای اینکه هم خود را از شر عشق جعفر خان نجات داده و هم او را از این فکر راحت کند خیال فرار بر سرش افتاده و موقعی که در نزدیکی قم رسیده بودند منزل آخر چادر خود را عوض کرده خود را بدشت

و هامون زده فرار اختیار نمود . جعفر خان بمناسبت اینکه از او قهر کرده است بسراغ او زفت وبتصور اینکه در جزو قافله است متحمل او نشدولی وقتی بقم رسید متاسفانه از او خبری نتوانست حاصل کند اول خیالی که کرد این بود که خودش لباس آژانی را از تن بدر آورده مانند مجنون بویرانه ها و بیابان ها برود - همین کار را کرد یکدست لباس دهقانی خریده و از شهر قم بطرف کاشان فرار نمود !

مهرانگیز با زحمات زیاد از بیراهه ها بطور ناشناس با کمال آهستگی وفرصت وارد طهران شد تازه دوسه ماه بود که منزلی در حدود گذرقلی اختیار کرده و بتنهائی زندگانی میکرد اتفاقاً در آن روز در کوچه بازار ارسی دوزها برای خرید ارسی آمده بود که پسر لامپا فروشی خود را بزمین زده برای اینکه پولی از آن زن بگیرد !

چنانکه دیدیم از دیدن ابرج بی اختیار شده روی نیمکت نشست بکلمات صاحبمنصب کشیک هیچ گوش نداد تا موقعی که او را صاحب منصب در مقابل میز خوانده و اسم و آدرس او را پرسید اتفاقاً چون حق یا مهر انگیز بود چندان صاحب منصب او را تعقیب نکرده و مرخصش نمود .

اما مناسباتی که بین حسین خان و زینت بود کماکان تقی خان برای صاحبمنصب کشیک بیان کرده و زینت هم اقرار نمود همینکه دوسیه او کامل شد فرخ بصاحبمنصب کشیک برای اینکه آبروی او حفظ شده باشد گفت : این زن من است برای جرم او من طلاق او را میدهم بعد یکمیسار یا میفرستم که اگر بتأمینات و عدلیه لازم است اعزام شود صاحبمنصب قبول کرده بطور اجتماع از کیسار بایرون آمدند در اول بازار مهرانگیز بروی

رمین نشسته گویا قادر راه رفتن نبود همسکه ریت او فرج و ابرج
 بیرون آمدند ابرج دست مهر انگیر را گرفته بطرف منزل فرج زد
 در این حا کله گد رها شروع ابرج گریه کرد فرج زاری مینمود
 مهر انگیر میگرسب و ریخت هم تو سر خود میره ای یکی از خوشحالی یکی از
 سر نوشت خود یکی از بدبختی که باوروی آورده است و بالاخره یکی هم
 از خجالت و شرمساری رادر

پس از آنکه مدتی در این حال بودند و پرده از روی کارها برداشته
 شد فرج و ابرج تصمیم گرفتند که منزل پدر رفته فرج زن خود را طلاق
 داده و پدر را وادار نمایند که رضایت عروسی مهر انگیر بدهد
 هر دای آروز منزل پدر آمدند چندی گذشت فرج ریت را طلاق داده
 و برای ابرج هم و سائل عقد و عروسی را فراهم آوردند

خلاصه حق بحق نادر رسید : ایران نادر رسید و ابرج در اثر
 این موهت عظمی و مخصوص در اثر نادر گشت از مهاجرت دو ناره
 ایرانی که میرفت بدست بیگانگان محو و نابود شود تا برای رسیدن تصمیم گرفت
 که بر صد دشمنان ایران از هر اقدامی که لازم است فروگذار نکند و
 ما خدمات او رادر دو کتاب (جاسوس ایران) که متعاقب تاریخ معاصر
 ایران ~~تاریخ~~ بهلوی است شرح خواهیم داد

کتاب خونبهای ایران ❀



نویسنده کتاب

غلط نامه

سطر	غلط	صحیح
۴ و ۴	میرخان شعورانی	رضای جوزانی
۱۹	مرحوم شده در رقم	مرحوم شده میگفته است در رقم
۱۰	واسموسی	واسموس
۴	مهر انگیز	مهر انگیزش
۸	ارتقاع	ارتقاء
۱۲	بعداو	بعداد
۱۱	بگذار	بگذار
۲۰	نحمت	نهمت
۱۱	آفاجانم	آه خانم
۳	متمدنه	مستعدند
۵	قسمتی	حتی
۹	حرکت کرد	حرک کرده
۹	میاوردند	میاورند
۷	دو موقعی	در موقعی
۱۰	تای توانیم	می توانیم
۶	سندای	صدا
۱	بیست و چهارم	بیست و پنجم
۱۱	منشأ الدوله	مستشار الدوله

همای و همایون

این رمان اجتماعی بقلم نگارنده ناسک مخصوص کتابخانه‌ای (متضمن) سرگذشت درگذشته در دختر که یکی فوق العاده محزون و در اثر روزگار پریشان و افسردگی ملول و افسرده دیگری بشاس و شرم (چندی قبل در جلسه مجلس بطبع رسیده مقدار کمی از آن باقی است که بقیعه دو قران در کتابفروشی نردین و راهرو کتابخانه‌های شرق و کاوم و دو خانیه شریف فروش می‌رساند جلد اول خوبهای ایران بجز بقیعه سه قران در نقاط فوق فروخته میشود

بعض نگارشات نگارنده که بتدریج بطبع میرسد

جاسوس ایران؛ دو جلد - رمان تاریخی از زمان قرار داد تا عصر بهلوی که در معنی دنباله و قایمی است که در دو جلد خوبهای ایران بطبع رسیده

شاه بهرام؛ رمان تاریخی متضمن سرگذشت بهرام گور

حقوق جزائی؛ ترجمه و تألیف که شروع آن در محله محترم پلیس شده است

هفت خوان؛ رمان درمی تاریخی است

هفت خم؛ رمان نثری تاریخی است

شهر شب؛ رمان اجتماعی راجع زبان و تربیت نسوان و بهر آرزو آنها

که بسببک های و همایون تصنیف شده است

بخود میگیرد. آری دوباره مشروطیت از دست رفته استرداد شد و در تاریخ ۱۶ محرم ۱۳۳۳ مجلس سوم افتتاح یافت. زندگی کافی کوتاه این مجلس مواجه شد با جنگ بین‌المللی با جنگی که با تمام قوت و با تمام هیجان و اضطراب از مغرب تشرق دامنه اش کشیده میشد این مجلس تشکیل شد برای آنکه تکلیف ایران معلوم شود، برای آنکه سر نوشت قضائی این سرزمین معلوم گردد، برای اینکه از مرکز صلاحیت داری که مجلس نام دارد پیش آمد دنیای خشمگین را با نظر صائب بگریسته تماثل مردم، اوضاع اجتماعی عصر، وضعیت جغرافیائی و سیاسی مملکت را در نظر آورده مقدرات سی زور نفوس را در آتیه اعلام دارند.

مجلس تشکیل شد در تحت قیادت در فرقه (دموکرات و اعتدال) که تنها مبارزان میدان بوده و در تمام مملکت بشهامت و رشادت معروف بودند دو فرقه اود که بواسطه باش آمدهای عیاش با عم اشرافه سامی نموده همه در تحت عنوان صحیح مساکی مانند با چهره‌های ملی خود را نام نموده و حقیقه برای پیش بردن مقاصد اساسی خود مبارزه می نمودند فرق کوچک کوچک دیگر هم تحت الشعاع واقع شده ابراز حیوان نمی نمودند و چندین مخالفی هم که بضرر مملکت باشد تخریح نمودند. خلاصه مجلس سوم تشکیل شد با یک انقلاب و هماهنگی در مملکت و افکار مردم جریان داشت در این موقع جنگ جهانی دامنه اش هر زوره وسیع بر میداد و قسمت زرانی ایران را در آتش و خونس میداد. روح مردم هم از حب احساسات مدهی و هم از حب احساسات دردی با تهر و از جاری کردنی را

امنیت و آرامش ایران را مختل میکردند - پیدای زده و با هر صدایی که مخالفت با این اوضاع می کرد هم آواز میشدند . معلوم است مخالفین این اوضاع کسانی بودند که در مراکز اروپا زندگانی کرده و با روح سلطنتی خود دنیای آرزو را بلرزه درآورده بودند .

مردم با وفاق خود را گشوده برای اینکه خود را در آغوش باز دولت آلمان و عثمانی بمانند ، برای احتراز از محاسنات پادشاهان اجنبی بدولت اجنبی دیناری پناهانده شدند .

بالاخره اوضاع اجتماعی آن عصر بطرفی ایران را اسلام آوردن ما مرتبه در دستجات تند رو اشراف بدی ~~سکند~~ کرده مواجه تمام ملت شدند . روح مردم را که طبعاً منرجیز بود بحریک و تشویق رانامانند این از جبار پادشاه بود که همه منتظر صدای دیناری بودند همشما علمای شیعیه مفیم عراق سرب با همراهی و مساعدت سلطان اعلان جهاد عمومی دادند . از کلموی گرفتار این سرزمین هم بات سجه شعف و فریاد خورشیدی درون آمد ، همه دست و پا افتادند ، دستانه دایر مدار این اعلان بود آری ، دامن ، دانه اسمانی ، در این موعود ، راه ، راه ، راه ، آری ، آری ، آری ، در این موعود آن زمان ورود در دریا رخ داده باشد ، راه ، راه ، راه ، از صدای خارجه انگاه ، استقبال کرده باشد ، هر چه مردم را ، اعلان ، در وقت در این اعلان ، بطرفی داده مردم را ، سکون ، آرامش ، صوب ، مبارک .

اوضاع هرج و مرج فزاری حکمفرما بود تا اینکه اقدامات اساسی

تری روح زدند

شبی بود مهستانی ، هنجانی در مردم دیده میشد ، معلوم

نبود این هیجان از چه ناحیه تراوش کرده است ، هرکس رفیق خود را میدید و عده ملاقات را برای فردا بحضرت معصومه (ع) میداد هرکس دست به تلفون داشت رفقای خود را برای ملاقات در قم منتظر بود ، شبانه همه عزیمت نمودند .

فردای آنروز در طهران اضطراب فوق العاده دیده می شد همه بهم میگفتند وکلا و ملیون بقم رفته اند ، پای تخت هم باصفهان تغییر پیدا خواهد کرد . همه مردم اطراف گلستان را گرفته منظر بودند اسباب مسافرت شاه هم از اندرون بیرون بیاید در این ضمن در کالسکه درب اندرون ایستاد را بین که از سفرای خارجه بودند بملاقات شاه رفته او را از خیال عزیمت سفر منصرف کردند ، مردم در در اضطراب ویأس در خیابان ارک و ناصربه دورهم چرگه زده تا موقع ظهر بالاخره هرکس بطرفی رفت اوضاع مهاجرت پیش آمد ، کمیته دفاع ملی تشکیل گردید .

حالا برویم سراغ ایرج به بینیم در این کشمکش و در این اضطراب افکار برای او چه پیش آمد ؟

حکم ماموریت و عزیمت ایرج بسمت بلوک شهریار و رباط کریم صادر شد ایرج ازین قضیه هم خوشحال شد و هم غمگین پیش خود گفت حالا وقت فداکاری است شاید بخت یاری کند و بمساعدت بخت کار ساز بدرجات عالیہ نائل شوم غمگین بود برای آنکه خود را ازافق نظر محبوبه اش دور میدید ، ایرج خود را برای مسافرت آماده کرده تفنگش را پاک نموده ، دور بینی خریده ، عینک بزرگی برای محفوظ

داشتن چشم از گرد و غبار تهیه دیده خلاصه آنکه توشه سفر را همه نوع فراهم آورد و گفت: حالا وقت فداکاری و جانبازی است قبل از آنکه در روز معین با عده ژاندار مری بمقر ماهوریت عزیمت نماید کاغذی برای مهر انگیزی می نویسد:

«محبوبه عزیزم» شرافت و حیثیات من تقاضا میکند همانطور که تو پشت یا بهر عالمی زده و از هرچه دست کشیدی من هم در مقابل جبران کرده شرافتمندانه و با سر بلند می تمام رفیق حیات و معاشر زندگی تو باشم. میدانم تو اینک در خیال نکاح لسی نیستی و سه ماه و ده روز عده خود را هم بیایان رسانده ای برای من تامل بود که بدون فکر اقدام عملی نمایم که تنها آمال و آرزوی من همان بود ولی در مقابل مادر بزرگ و پدر و زن پدر تو چه میتوان کرد که بگویند از جوان نروغند و صاحب شغلی دست کشیده و بچوان بی سر و یائی دل بسته است! البته با فکر کوتاه آنها این قسمت را همواره در نظر خواهند گرفت، هر چند برای عالم مهر و محبت و دوستی و ننگانگی ثروت، دارائی، منصب و مقامی ندارد ولی از آنجا که ما با این مردم باید زندگانی نماییم چندی بر خود سخت گرفته و روزگار هم دارد وسائل مفارقت ما را فراهم میکنند اینک برای سفر کوتاهی ماهوریت دارم امیدوارم پس از این مسافرت آنطور که مدتها است در فکر و دماغ خود این خیال مقدس را پرورانده ایم با انجام برسانیم... از این مسافرت ناگهانی و چگونگی آن ترا مطلع خواهم کرد امیدوارم سلامت و خوش و خرم باشی، و با روح سرشار تری بعد از این با هم درد دل کنیم کاغذ خود را بالروشن قلب

و ارتعاش دست همین جا خاتمه داده ترا میپرستم « فدای تو ایرج »
ایرج با هفت نفر از همراهان خود که برای بست رباط کریم
معین شده بودند حرکت کرد.

در این موقع پدر نسبت با وفاداری کرده اسب سفیدی را که
سابقاً سوار میشد باو بخشید ایرج کاغذ های محبوبه اش را در جیب
گذارده برای اینکه چیزی از محبوبه خود بیادگار نداشت جز خطوط
خوش نقش و نگار او و بهمان کاغذ ها دلخوش بود در هر جا که
استراحت میکرد و رفقای او بستی برای گردش در کنار سبزه و آب میرقتمند
تنها خوشی و تفریح او این بود که در تنهایی کاغذ های مهر انگیز را
از بغل بیرون آورده مطالعه کند و واقعا هم روحش شاد میشد و
خستگی مسافرنه از او دست می شست. همینطور آهسته آهسته طی
مسافت نمودند تا بقوای زاندار مرئی رسیدند در آنجا بود بست داشت
رسیدند ایرج هفت نفر زاندارم خود را صاحب منصب و فرهاد آن
قسمت معرفی کرده و راپرت حمایت خود را داد، فرمانده محل و
بست او را معین کرده مشغول ایفای وظائف گردید.

این جا رباط کریم یکی از دهات شهر باراست و معروفیت آن بواسطه
انگور خوبی است که بعمل میآید و آنچه در این نقطه رخ داد که به وقت
و اهمیت آن محل افزود. اردوی زاندارمری مراد از ستمد چهار
صد نفر نیاده و سواره بود که در این محل رحل اقامت افکنده مهیات
این عده عبارت از مقداری فشنگ و تفنگ بدون سر نذره و بدون
توب و قورخانه است. ایرج وقتی با فراد زاندارم رسید از ملاقات
آنها حظ میبرد زیرا همه در تحت یک دبیدلین و نظام مرتبه حفظ

و حراست آن محل را در عهده داشتند و بوظائف سرپازی خود قیام میورزیدند، گاه گاهی سوارهای مجاهد میدید در حرکت و رفت و آمد بودند ابرج نمیدانست این عده تجاهد و اشخاص داو طلب در این صفحات چه میکنند اگر ژاندارم برای حفظ امنیت است این قوای چریک و این عده مردم مختلف العقیده و جور بچور چرا دور هم جمع شده اند سرگردگان آنها را میدید بدون مشخصات و تمیزات ساحیمنصبی که در بین جماعات رفت و آمد میکردند گاه گاهی می شنید یکدیگر را میگفتند دسته علی خان سپاه کوهی، دسته امیر حشمت ولی نمی فهمید مطلب از چه قرار است و این رفت و آمد ها و اسب دوانی ها برای چیست و اینها چه میخواهند؟ در نکت فواید چه فرمائند هستند؟

بالاخره واقعه پیش آمد که خطاب برای او روشن شد و آن جنگ رباط کریم است:

جنگ رباط کریم

صبح بلندی بود که هجده نفر سادات درس به سمت بنداول و چنداولی از طرح باش آمده درسمن راه از مردم سؤال میکنند راه رباط کریم کجاست. در پاسخ آنهاست: اینها خود داده شده و در کبری چای میخورند و راحت میکنند بعد از آنکه مادران که محل مالیه است میرند ولی داخل قلعه مادران نمی شوند در دست قلعه اما مزاده است در پشت آن اما مزاده کتابها از اسب ها پیاده شده مشغول غذا خوردن میشوند از رباط کریم عده ژاندارم برای تحریکات اعزام میشود در همین جا با هم تصادف می کنند و شروع جنگ

میشود ژاندارمها آنها را تعقیب نموده ولی روسها تبری مخالی نمی کنند سه چهار نفر از آنها را کشتند و کشته های خود را برداشته قرار کردند چیزی نگذشت که صدای توپ بلند شد فرمان خط زنجیر برای ژاندارمها صادر شد. پست های ژاندارم رباط کریم و اطراف با مجاهدین جمع آوری و شروع بصف آرائی نمودند ولی تنها دلگرمی آنها بژاندارمهایی بود که در حسن آباد متوقف بوده و دارای توپ و مهمات بودند و قاعده ایستی بیکدیگر متصل شوند.

طرز جنگ کردن روسها جنگ توپخانه بود یعنی يك ربع توپ میانداختند بعد آهسته بی سرو صدا میشدند و شروع بحمله مینمودند ژاندارمها در اطراف تپه ها سرگردان و کوه سیاه را سنگر خود کرده بودند روسها از سمت کرج بطرف (ده حسن) حمله میآوردند.

همینکه برق تفنگها و سرلیزه ها و شوشکه ها و آتشبار توپها از زدیک نمودار شد سواران مجاهدین که مطیع هیچ دیسیبلین و قانونی نبودند در اطراف پراکنده شدند ولی بیچاره ژاندارمها با روح اطاعت و فرمان برداری شروع بمقاومت کرده تا آخرین خون خود را نثار مینمایند. قشون روس با توپهای مسلسل، قلعه کوفی شصت تیر، بمخط زنجیر حمله میآوردند. گردو غبار جنگ هوا را تیره و تاریک کرد وقت است که دلاوران ایرانی بدون اسلحه در میدان کارزار رشادتها بخرج دهند اگر زور آزمائی و قوت بازو در کار آنها دخالت داشت این عده سیصد چهار صد نفر ممکن بود که با سه چهار هزار نفر برابری و مقاومت کنند ولی بدبختانه چیزی که آنها بدان پشت گرم بودند

اسلحه کافی و قورخانه و مهمات و کثرت افراد بود. در صورتیکه افراد ژاندارم معلوم نبود که بچه عشق و سودا و بچه پشت گرمی برای مبارزه حاضر شده بودند ابدی در همین موقع بود که رفقای شهری و هموطنان آنها باستراحت در خیابانها گردش میکردند در صورتیکه آنها در خاک و خون غلطان و جویهای عزت و وطن یرسی بودند، خط زنجیر روسها که تقریباً یک فرسخ در یک فرسخ بود شروع باآتش بازی نمود صدای توپ آنها صدای تفنگ ژاندارمها را خفه میکرد ژاندارمها در بالای دو سه تپه که سنگر خود قرار داده بودند بچنگ و نبرد مشغول میشوند گاه گاهی صدای تفنگی در میان صدا های مخوف توپ های مسلسل و تفنگهای روسها شنیده میشود. قشون روس نزدیک تر شد - فرمان حمله صادر گردید بیای تپه ها رسیدند ژاندارم در فوق تپه ها در زیر پای خود سوار و قشون مهاجم را میدیدند که سیل وار در خروش هستند ولی چون باطراف خود ملاحظه میکردند بیش از چند تن نمی یافتند.

به بینیم ابرج در این میدان کارزار چه میکنند ابرج که جنگ ندیده و کارزار و میدان مبارزه نمانا نکرده، و جنگ و مناظره نیاموخته است چه خواهد کرد، آیا جنگ و خونریزی فرصت فلر برای محبوبه اش مهر انگیز میدهد؟ خالک و غبار خونخواهی پرده سیاه و آیره در مقابل دیدگان او افکنده فقط در فکر انتقام است بر روی اسب خود سوار و افراد را لایتنقطع تهییج میکنند و گاه گاهی که مهاجم آنها را نزدیک می بیند بیک عباراتی که خودش نمیدانست از جا آموخته است ژاندارم را بچنگ و دفاع نحر بعض می کرد شبپور جنگ با صدای مهیب خود

گوش کردن را کر میکرد ولی صدای رسای ابرج نمیرسید. این جوان اصیل زاده ایرانی چقدر افراد را بفداکاری تهییج میکرد؛ خون در غلیان، هوا تیره و تاریک، طبیعت مستعد خونخواری، ولی لوازم نایاب، توپ و تفنگ و شمشیر و سر نیزه نادر، افراد فریاد میزنند فشنگ نداریم توپ نداریم، با چه بجنگیم، بیائید، فرار کنیم ابرج صدا میزد با قنداقه تفنگ با مشت... این تهییجات و این بشور بر انگیزختن ها تمام نمیشد ولی آلات دفاعی تمام شد صدای توپی اسب ابرج را بهیچان آورده میخواست فرار کند ولی گلوله بعد اسب او را زمین زد و در خاک و خون غلطان گردید افراد یکایک شروع به فرار نمودند بیچاره پیاده ها نمیدانستند چه کنند قوه فرار در خود ندیده و چون از اطراف محاصره شدند همانطور در جای خود سرد نشسته منتظر آخرین لحظه حیات بودند سر نیزه و شمشیر هم در کار نبود که با آنها دفاع کنند قشون مهاجم از پائین تا بالای تپه هارا توپ بستند کلیه سنگرها را خراب و یکمرتبه شروع بحمله نمودند آغاز جنگ تن به تن شد دسته دسته با شوشکه حمله کرده افراد ژاندارم بیچاره در زیر بار شمشیرها تاب مقاومت نیاورده و با آنکه با ته قنداقه تفنگ می جنگیدند نمره نداشت تمام ژاندارمهای پیاده از دم تیغ آبدار آنها گذشته هر جسم پاره پاره چندین مرتبه دستخوش شوشکه ها میشد.

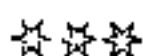
نوبت به تعقیب فراریها رسید هر چه توانستند و بدست آوردند دریغ نکردند بالاخره چون از کار زار خسته شده بودند شیدور تمام جنگ کشیده شده همگی فریاد هو را هو را بلند نمودند کسی نبود که

برای فتح و نصرت آنها تبریک بگویند همه چا جسم بی جان، پاره پاره های بدن از هر گوشه گمنام دیده میشد. روسها از میدان کار زار با فتح و ظفر مراجعت کردند.

روز قریب ناتمام است اشعه زرین آفتاب هنوز در فوق افق خود نمائی میکند گویا میخواهد از وجود و کالبدی جان ژانداره های بی صاحب و بانی دست نکشد! گویا امروز برای دلجوئی و نوازش آنهاست که چنین لباس خونین بر کرده، این بر تو آفتاب است که سیلابهای خون که درستی ها و گودی ها جریان داشت نوازش داده بجای مخصوصی بآنها میدهد آری گردون، آسمان نوازش دهنده، زمین مهد آسایش آنهاست بحساب ظلمت شب دنیا را در لباس ماتم پوشاند گویا امشب تمام دست پروردگان طبیعت در ماتم اند، صدای حزین مرغ حق شروع بنوحه سرائی میکند امشب گویا برای افراد وطن پرست عزاداری اقامه کرده است . . .

فردا افراد آن ده، دهانی های بی دنامه که تمام از ترس و وحشت در گوشه خزیده و قدرت نفس کشیدن نداشتند از خانه ها بیرون آمده بمشای میدان جناب شتافتند چه در مقابل دیدند، چه و چه بین آنها را فرا گرفت؟ برای اجرای مراسم مذهبی، دفن و آیین شهیدانی که باک و معصوم از دنیا رفته اند آنها همان میشدند، سرها، دست ها، پاها هر کدام را با صاحب حقیقی آن در یک جای معین دفن کنند، نه، ناچار قطعات متلاشی شده بدن ها را با آب و آله جمع آوری نموده در کودال ها چال نمودند.

آگر کسی در روی خاک قبر آنها میتواندست چیزی ننویسد و این
 قدر برای او پیدا میشود این جمله را بیادکار جنگهای «ترموبیل» می نوشتند :
 « این جاست مقبره سید صدر نفر راندارم که بنام ایرابنت و
 وطن پرستی خون پاک خود را فدای وطن و ... نمودند »



آیا ایرج هم در آغوش جوانان دیگر گشته شد ؟
 نه ، ایرج با آنکه حاضر بود جان خود را در آغوش برادران
 و همقطاران خود فدا کند و با آنکه برای جانبازی و فدا کاری
 آمده ، ترقی و تعالی را طالب است . مع هذا در آن موقع که ابستاده ، مبهوت ،
 ناظر مناظر خون افشان بود ، اسبش کشته شده ، اسلحه برای دفاع نداشته ،
 همقطاران او تکابک طعمه شمشیر و سر نزه و شوشکه مدشند و
 خداوند گویا او را برای امتحان یا استقامت میخواست زنده نگاهدارد .
 در آن موقعی که افراد سوار راهی برای فرار خود سراغ کرده و فرار
 میکردند خود را به پشت سب صاحبمنصبی رسانده و دو پشته بالا جبار
 فرار میکنند





فصل هشتم

- ۱ دو پیر است حکم در ایران باکمال
- ۲ «منانت و خون گرمی در نوح اصول»
- ۳ «معنی صورت میگیرد، یکی عزا داری
- ۴ است یکی اعناد بزک چه ملی
- ۵ «چه منهی ...»

دو ماه عزا

(*)

۱ اساس ملت و سیاست منهی

واقعه فوق که روح اراتی را داغدار و سرناسر مملکت را
 با انقلاب و اضطراب برانگیخت همه را متأثر و محزون کرده هر اس
 برفیق خود میرسید بی اختیار از این موضوع بحث میکرد .
 سید نفر را اندام که با خون دل تربیت شده (و برای تربیت آنها
 از استکس و بالمارس و شوسر که تشکمل دهندگان این اساس بوده اند
 باند متشکر بود) همه جان بجان آفرین تسلیم کردند
 این واقعه در ماهی انهای افتاد که مردم رای عده هم عزا
 دار بودند یعنی در صفر ۱۳۳۲ اینک داغداران داغدار بر و عزا
 داری کامل تر .

دو ماه عزیز و شریف (محرم و صفر) دو ماه از سال که
 در ایران فقط رای عزا داری تخصیص داده شده و در این دو ماه
 اکثر مردم ایران خود را مشغول سوگواری مینمایند

میتوان گفت اساس قومیت و ملیت و استحکام ارکان اجتماعی ایران در این دو ماه نهاده میشود دو ماهی است که برای چندین سال اصول سیاست مذهبی جمع مردم ایران را که در مدت سال از هم پراکنده و بعلل اجتماعی نبودن ، هم خو و هم خیال نبودن ، یک مرام و کمال مطلوب معینی نداشتن ، زبان های مختلف حکمفرما بودن دوباره بدور هم گرد آمده و سرتاسر ایران اول بعنوان عزاداری ولی در معنی بعنوان و آرزوی استحکام پایه ملیت ایران و برجا ماندن قسمت های این سرزمین که در جوار دولتهای قوی پنجه واقع شده ، دو ماه را جان بازی میکنند !

ما از نقطه نظر اهمیت این اصول عزاداری در ایران که بالفعل بعلل چند موجب سعادت جامعه است در این خصوص قدری صحبت میکنیم و روحیات مردم را با بدش آمدن اوضاع جنات رباط کریم و جنگهای کوچک کوچک دیگر که در مغرب ایران دامنه اش امتداد پیدا کرد تشریح میکنیم :

یگنفر اروپائی با امریکائی نمیدانم وقتی تعریف از ایران میکند میگوید :

« دو چیز است که در ایران با کمال متانت و خون گرمی در تحت اصول معینی صورت میگیرد :

یکی عزاداری است ، یکی اعیاد بزرگ چه ملی چه مذهبی " میان مردمانی که از همه چیز ایران نفرت داشته و هوای ایران را هم مسموم میدانند حق دارند که این قسمت اجتماع را انتقاد کنند چون بعلل حقیقی آن بی برده و از دهانهای آلوده

کلماتی طوطی وار آموخته اند در هر چیز عزا داری - از هر قسمت این امور يك جور نکته گيري میکنند و علل و اسبابی هم بخیال خود برای آنها فائل شده و نقل صحبت خود قرار میدهند.

صرف نظر از دوره منفی بافی و منفی بافانست که از همه چیز انتقاد میکنند و از هر سیامتی مذمت می نمایند، از هر چیز عیب جوئی میکنند و میخواهند بگباره ایران فرنگستان شود بدون اینکه اول خودشان را اصلاح کنند و وسائل اصلاح دیگران را هم فراهم آورند یا در صدد علاج و یا درمان باشند؛ بلی اظهار درد را همه کسی میداند هر کس صاحب حسی باشد هر جزئی ناملامعی را میتواند در تحت لفافه های اجتماعی بیاد انتقاد و نکته سنجی گرفته خود را حامی قلمدان کرده و در جامعه مقام بلندی را احراز نماید ولی در تهیه وسائل علاج درد که میرسد این طبیبان اجتماعی ابله می شوند آری ما از این قسم طبیبان اجتماعی و منفی بافان صرف نظر کرده و کسانی که سیاست مثبت را تعقیب می کنند و گاهگاهی هم زبان انتقاد با امور مذهب و مخصوص بعربه داری ایران دراز میکنند کار داریم و در اینجا طرف صحت ما هستند تا صحبت از عربیه داری میشود مردم صفوبه را بدش میکشند و تجزیه ده آنها در امور مذهب داده اند بعضی ها بد میگویند بعضی ها خوب، در صورتی که در همان مواقع خلافت و زندگانی خلفای راشدین و خلفای دیگر همین تجزیه وجود داشت و هر زمان شدت و ضعف پیدا میکرد منتها سفوبه برای استحکام اساس حیات ایران و جمع آوری ایران متلاشی در تحت اوای شعه

و سنی آمال ملی و کمال مطلوب خود را پیروی کردند و در حقیقت ایران کوفی از وجود آنها زنده است.

ما کاری بمراسم مختلفه که مردم بغزا داری مشغول هستند نداریم: هر قسمت از ایران نظر باختلاف افکار، زبان، خیالات يك قسم مراسم غزا داری خود را معمول میدارند حتی دستجات محلات آنجا که جمعیت داش هنسی زیادتر است بیشتر نزدیک عشقی گری و اصول جوانمردی است تا قسمت بازاری و غیره.

بلی ما کار بمراسم نداریم و کار هم نداریم به بدنامی اشخاصی که دائر مدار این اصول هستند کسبها هستند و چه اصولی را در تحت لوای مذهب پیروی نموده و چه اقداماتی بنام مذهب انجام میدهند! اصول مذهب و سیاست مذهبی غیر از بحرین و بدشواتان مذهب است ممکن است کسانی باشند که برای حفظ مقام خود صرف نظر از هیچ اقدام نکنند و بگویند هرچه میخواهند و بکنند هرچه میتوانند.

ما طرفدار این اصول هستیم و در اینجا علت این طرفداری را بیان میکنیم.

دولت در تحت چهار عنوان تشکیل مییابد یعنی وقتی این چهار شرط جمع شد دولتی تشکیل است:

- ۱ - اجتماع نوع بشر ۲ - اقامت آنها در اراضی معین
 - ۳ - مطیع بودن ب حکومتی ۴ - مستقل و حکمران بودن آن حکومت
- ولی برای اینکه این تشکیلات پایدار بماند يك رابطه معنوی لازم است و آن با سیاست و جهاننداری است، یا هم زبان بودن است، یا یک

کمال مطلوب داشتن است با اشتراك منافع و يك خونی است و بالاخره
با مذهب و دینداری است حالا به بینیم این رابطه معنوی که باعث
اشترك منافع افراد ملت ایران شده است چیست ؟

سیاست و حکمرانی ملت است ، هم زمانی و هم خونی است ،
کمال مطلوب واقعی است با قومیت و ملیت با بالاخره مذهب و
دینداری است ، هرکس بجهت دولت ایران بتنگرد می بندد با قاعده
در ایران هیچ نیست جز مذهب . همین مذهب اساس تشکیل
دهنده کنونی ملت ایران و پایداری و باعث نگرهبانی آن است ،
بعد از جنگهای مهمی که در این دنیا رخ داده است دولی ایجاد
شده اند که در تحت لوای ملیت و قومیت و هم زمانی و غیره
مستقل و آزاد شده اند . چنانکه بعد از جنگهای بین الممال دول لهستان
چک اسلواکی و غیره بنام (حق حکمرانی ملل) تأسیس و دول مقتدر
ذی نفع هم استقلال آنها را تقویت کرده اند .

ایران مملکتی است تقریباً غیر متجانس . اخلاق ، زبان ، عادات و
همه چیز آن متفاوت است تنها چیزی که آنها را با هم موافق نموده
و در تحت اقتدار یک دولت حاضر شده اند جان بازی دانند همان
مذهب شیعه است که تنها اصول ملت آن همین مرادای است .
با اغتشاشات و انقلاباتی که در زمانی است در این مملکت
ایجاد شده البته آنرا با بجا می خواهد متصل بدولت دیگری شود ،
کردستانی ، کردستان عثمانی متوسل گردد ، یا خود عثمانیها تبلیغاتی می
کنند . همسنگطور خوزستانی و باوچستانی فقط چیزی که آنها را پایدار
کرده اند و با این سختی و پریشانی و ناامنی که در این مملکت (در

این موقع که تاریخ آنرا تشریح میکنم (خاتمفرها است مطیع کرده فقط مذهب است که دور هم گرد آورده و حاضر شده اند دولتی را تشکیل داده و مستقل و آزاد باقی بمانند

✽✽✽

زنا اصفهان

این قسمت را بعنوان جمله معترضه بیان کرده اینک سراغ ابرج برویم :
 تفرقه که روسها بین دوپست ژاندارم افکنند قسمت دیگری که در حسن آباد و دارای توپ و مهمات بود توانست خود را به پست رباط کریم برساند ، خبر شکست رباط کریم کمر آنها را شکست ، همانطور که گفتیم ابرج با آنکه حاضر شده بود جان خود را فدا کند و از آن سرزمین زنده بیرون رود و با آنکه اسبش کشته شده و خیال فرار ابداً نمیکرد صاحبمنصبی دست او را گرفت و بر پشت اسب خود سوار کرد عده فراریان به هفتاد هشتاد نفر بالغ میشد هر جا که رسیدند بزور و قوت از مردم بدبخت مطالبه اسب و لوازم مسافرت کرده و مردم بیچاره از ترس جان هرچه داشتند میدادند . یکعده از فراریان بدین ترتیب جان خود را سلامت در بردند عده هم که خود را بچاه ها و قنات ها افکنده بودند لباس نظامی را از تن بدر آورده خود را مفقود الاثر کردند .

ما بدنبال کسانی میرویم که برای تلافی این شکست ، در سدد چاره جوئی بوده و راهی را تعقیب میکنند که بتوانند مقاصد خود را انجام دهند ، زمستان ، فرار ، شکست ، کرمسنگی ، ترس از خطر با سم باغی بودن ، بیچاره هارا آواره بیابانها نمود در صورتیکه خودشان میدانستند

چه میکنند و کجا میروند ؟

اردوی شکست خورده بی پشت و پناه از جاده های پراکنده و پراچی گذشته بشهر قم نزدیک میشوند . از این جمعی خیلی خوشحال شدند که زودی بهم رسیده بقوای ملی ملحق و از آنها استمداد خواهند خواست .

شهر قم شهر زیبایی است و اثر حیث قدیمی بودن با تمام شهر های عمیق ایران براری میکنند و معنی را عقیده بر این است که این شهر همان کورنای قدیم است ، قم در ایالت عراق عجم (یارت) در سرحد مدی واقع شده و دارای بقعه مقدسی است ، از سر مر و پشم ساخته شده و با اوراق طلا مغطا گشته است . دو نفر از سلاطین صفوی نیز در جوار آن بقعه مدفون هستند و سنگ قبر آنها با شمش های طلا زینت شده و متعمداً این فلز نفیس را در آنجا زیاد استعمال کرده اند . میگویند شهر قم و گاشان از طرف باری تعالی برای مؤمنین که معاندین قرون اولیه اسلام فی رحانه آنها را تعقیب میکرده اند مایجا و مامن معین شده و ائمه برای رساندن از زجر و خصوصت لغز بد آنجا بپاهنده شده اند و اینگونه بعضی در آنها مدفونند و تا بن سبب این ده مکان را مقدمین کرده اند .

دارالموالدین و دارالمؤمنین میخوانند .

آری ژاندارمهای بیچاره که از برس تعاقب در آنها و خجالت شکست بدار المؤمنین بپاهنده شدند ، عزم داشتند که با آخرا برس قطره خون خود را نثار این آب و خاك نمایند ؛ ولی همه بهمین تصمیم باقی نماندند ، خیلی ها در وسط راه ماندند ، اما آنها بیگانه در قم استراحت نموده دوباره عزم سفر آغاز کردند و راهی بودند که

ابرج هم در بین آنها مهیج و مشوقی با حرارتی بود .
 ابرج و همراهانش از قم خارج شده با کوهستان و صحرا و
 طوفان و باد رفیق شدند . شب این مسافت را طی کردند صبح در
 سمت چپ دیوارها و گنبد های کاشان را دیدند همانچائی که مرکز
 و مأمّن نائب حسین کاشی و شش نفر از اولادش بوده است . همان
 قهرمان دزد و غارتگری که در کوههای اطراف زندگانی کرده و همواره
 مترصد عبور کاروان و چپاول دارائی آنها است . نائب حسین در
 سن هفتاد سالگی در انقلاب مشروطیت موقع خلع محمد علی میرزا علم
 طفیان را برافراشت و در کوهها باغی و متواری گردید هرچه اشخاص
 مسلح در راه اصفهان پیدا میشده و از خود تفنگی داشتند بدو پیوستند
 بالاخره با این اوضاع و احوال با حکومت آزادینخواه کاشان قرار
 دادی بست که اوضاع قدیمه را فراموش نموده با آرادای شهر داخل
 شود ؛ نائب حسین با شش نفر اولادش و تفنگ کارابین روی شانه ها
 یا اجهت و عظمت بشهر ورود کردند . شش ماه گذشت دولت قصد
 کرد این خار راه را از زمین بر کند سی نفر مجاهد قفقازی مأهول
 این امر شدند و مخفیانه خود را بدروازه کاشان رساندند بمساهدین
 عوض اینکه اورا دستگیر کنند شهر کاشان را آتش زده و شروع
 بمچنگ و قتال نمودند ولی وقتی باطراف خانه نائب حسین رسیدند
 او و اولادش آنها را احاطه کرده چهار نفر را کشته و پنج نفر را
 هم مجروح نموده و بواسطه آزاد بودن دروازه ها راه فرار پیش
 کشیده در کوههای اطراف پناهنده شدند
 این بود شمه از زیرکیهای نائب حسین کاشی در صورتیکه

معروف است کاشی‌ها مردم نرسوئی هستند و با این حال اینکه در مثل است وقتی فوجی از کاشان گرفته و در موقع عبور از صحرا برای اینکه نرسند فوج دیگری را به همراهی آنها روانه داشتند معذالت جرات و جسارت این را پیدا کردند که مدتها زندگانی اجتماعی ، تجارت ، زراعت يك قسمت مهم ایران را زیر و رو کنند. از این مملکت دزدان قشون شکست خورده ما گذاشتند به تپه (ترك) یا تپه دزدان که پناهگاه دزدان بختیاری است و سپیداند. بختیارها که در مشروطه ایران خدمات شایانی کردند و سمع‌المسلطنه که در موقع حمله سالارالدوله ، ارشدالدوله و ترکمانان با نبودن وسائل و سختی اوضاع طهران با استعانت زوت شخصی سه چهار هزار غنایری از اصفهان خواست و طهران بلکه ایران را نجات داد ، بختیاری که مانند سردار اسعد پرورانده که در راه معارف ایران خدمات شایانی نمود است با این حال جای بسی تأسف است این جارا مملکت دزدان بختیاری بگویند و همواره برای لخت کردن کاروان و کاروانیان در این صفحات زندگانی کنند ولی با وجود این افراد ژاندارم نه از نائب حسین سده دیده و نه از بختیارها ، از مدخل جا که اصفهان ، مو ، چه خوا ، گذشته وارد اصفهان شدند



- فصل نهم -

> فرخ در مقابل اینکه او است مهر انگیز
 را بدام بیاورد و رسا هم اطر با اینکه
 از مهر انگیز کمزور پیدا کرد هر دو
 برای ، رسوائی و آزار او دامها
 امکدند

۱۲۶

فرخ و زینت

چطور شد فرخ با زینت آشنائی پیدا کرد و چگونه میخواستند
 انتقام بکشند؟ وقتی که زینت با آن عوالم و مقدمانی که محرم ،
 زهرا خانم برای او فراهم آوردند و میان همسایه ها و مردم سر
 شناس رسوا شد و مادرش را هم از آنجا بیرون کردند سچاره مادرش
 آمد در خیابان ارك كوچه تركها اطاقی برای او در بطور ۱۸ رمت
 هم مطلع نشد و ندانست مادرش کجا رفته است ، مادر بکلی ترك
 او را کرد ، چندی در خیابانها با مردم مختلف بر گذار میکرد و غالباً
 دیده میشد عصرها در خیابان لاله زار و نوبخانه بگردش و رفت و
 آمد مشغول است خودش تکلیف خود را میدانست اتفاقاً با دختری
 موسوم به مکرم آشنائی پیدا کرد مکرم هم میدانست چیه عوالمی
 بین او و اشخاص بیگانه میگذرد ، دختری بود پاک سرست که برای
 زندگانی روز مره خود بجزوراب باقی معرفت ، وسيله آشنائی او با زینت
 در سر خرید منجوق شد و مکرم بدام رفاقت او گرفتار آمد زینت

مرکز مکرّم را بدست آورده و عصرها برای تفریح او را از کار باز
 میداشت، وسیلهٔ علفره از کار هم برای او فراهم بود؛ دختری دیگر موسوم
 باشرف در جوراب بافی بود که کارهای او را میکرد زینت خود را
 شاگرد مدرسه معرفی و بخانواده محترمی منتسب مینمود و مکرّم هم
 بنظر احترام باو مینگریست آخرالامر رفاقت مکرّم و زینت سر برسواشی
 زد و تفصیل از این فرار است :

مدتها بود زینت با دو نفر جوان موسوم به آقا رضا و آقا جواد
 آشنائی و رفاقت پیدا کرده بود. این دو نفر جوان نالاشراک خانه و
 کججه صدر اعظم با ائامد و او از مایل ماهی سی توبان
 اجاره کرده بودند، زینت برای آنها رفیق داشت، باشد که هم در
 آن خانه رفت و آمد کنند عقل مکرّم را هبزدند و او را همراه خود
 منزل مزبور میبرد. بمرتبّه مکرّم مقفود الاثر میشود هرچه اقوام
 و دوستان او نجس میکنند پیدا نمیشود مدت سی و پنج روز مکرّم
 با زینت در آنخانه مساکنند، آقا رضا و آقا جواد در کنار این بودند که
 آنها را از خود دور کنند چون در کنار سر شاه بود، هرچه کردند
 واصلند در امارت و دولت و جایزه و با تمام این شواخواهی
 بود. اتفاقاً روزی همه مکرّم و آقا جواد و آقا رضا صدای مکرّم
 آمدند در دست گوش میدهد چون مطمئن میشود که اشباح
 نکرده در منزلند، در را باز میکنند چون دختر برادر خود را می بینند
 همانجا روی سلو نشسته و بنای داد و فریاد میدارد از فتنه هر دو
 سرها خواب بودند دخترها سرها را از خواب بیدار میکنند
 آقا رضا و آقا جواد لباس خود را پوشانند نوبی فالان در یک مکان

ناریکی مخفی میشوند همیشه که مردم می‌آیند به بند چه خبر است آقا رضا و آقا جواد هم خود را با مردم متفرقه مخلوط کرده میپرسند چه خبر است؟ چه خبر است؟ تا اینکه آزان پست میرسد و هر دو دختر را میبرد بکمیساریا از آنجا بتأمینات، يك ماه از آنها استنطاق می کنند بالاخره بروز نمیدهند و میگویند دو نفر لباس مشکی ما را گول زده اند. نایب کمیساریا که این قضیه در حدود او اتفاق افتاده بود تقاضا میکند که زینت و مکرم را بمنزل او بفرستند و بکنفر مفتش در اخذنامه او بگذارند زینت و مکرم را بمنزل خود برده و بمفتش سفارش مامد که اطراف خانه او را یکی دو شب کشک بدهد. آقا رضا و آقا جواد هم همیشه دنبال آنها بودند و بهر وسيله میشد اطلاعات از آنها بدست میآوردند، ملتفت میشوید که زینت و مکرم را در آن منزل رده او در این ضمن که در آنکوچه گذر میکردند تا هم صحبت می کنند که این خانه خانه کست و این جا کجاست، کلمت همان خانه که از منزل بیرون آمده بود از صحبت آنها مطلع شده و قضیه را اطلاع میدهد فوراً نایب حکم میکند هر دو را بگیرند، آنها را بکمیساریا میبرند و استنطاق می کنند و اسامی آنها را در اول استنطاق می میپرسند یکی میگوید آقا رضا دیگری آقا جواد، نایب کمیساریا فوراً نزد دخترها آمده با لشر و تشدد میگوید، باز نمی گوئید بی شما را گول زده است؟

باز همان جواب سابق را میدهند، نایب میگوید بگویم بی بودید (آقا رضا و آقا جواد) رنگ از چهره زینت و مدرم میرد و اطباء میزنند

بلی همین ها بودند و ما آنها را دوست میداریم ولی ما را صیغه زدند،
 قضیه بدینطور بقمکشف میشود ولی صورت دیگری بخود میگردد، آقا رضا
 و آقا جواد که تهیه خودشان را قبلا دیده و صیغه ناعه درست کرده بودند
 پس از یکی دو جلسه استنطاق آنها را آزاد میکنند آقا رضا و آقا جواد
 مدتی از آنها نگاهداری میکنند بالاخره ملاقاتشان را داده، اقوام مکرم
 چون از فصاحتی زندگانی او مطلع میشوند دیگر متحمل او نشده
 چنانکه پس از حلاص شدن و آزاد شدن دیگر هیچوجه سراغ او
 نیاوردند زینت و مکرم خواهر او، دست بدست هم داده از آن وقت بعد بهم
 رفتگان و روزگار میگذرانند

۱۱۱۲

زینت بعد از آنکه از آن بدو مجید یکی دو مرتبه بدین شهر انگیز
 آمده خود را خیلی شوخ و شنگ جلوه میدهد ولی شهر انگیز او
 معاشرت با او آزار داشته و بالاخره روزی بار فحش بسیار داده
 و میگوید. از این بعد هیچوجه حقوقداری دادن منزه با نماند
 اگر آمدی قلم های ترا می شام از باب او محبت بسیار خواهد
 از آنجا درین سالها من در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بود و بیشتر در اطراف آنهاست انسان و داد در آنجا در آنجا در آنجا
 و شهر انگیز کار بدعوا در مراعه و محبت من است در آنجا در آنجا
 مشاجرات آنها را اوس داد و چون زینت با او است با او است
 من درون میآید و ناخود میآید است در آنجا در آنجا در آنجا
 مردم که در این شهر نه افه کافی دارند و اسم من را در آنجا در آنجا
 فرج هم اسم من است در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

خواهد دامی برای او بگسزد، دوسه کوچه عقب او را گرفت همینکه از عصبانی بودن بیرون آمد فرخ جسارت کرده صدا زد، زینت خانم عرض داشتم . . . زینت جوانی را دید ناشناس که با قیافه مهجوری با او توجه دارد با تعجب در جواب گفت چه فرمایشی دارید؟ فرخ اظهار کرد باین اختصار ممکن نیست تمام عرایض خود را عرض کنم ولی همینقدر می توانم شرکت خود را در تهیه مقدمات کاری که سرکار در صدد آن هستید ابراز دارم .

- نفهمیدم مقصودتان چیست؟ - مقصودم اینست که من در عام مدتی که شما در منزل مهر انگیز با او گفتگو داشتید حاضر بودم و منم مدتهاست در صدد تلافی عملیاتی هستم که همین زن مرتکب شده است!

- پس لازم است در یک محلی با هم قراری بگذاریم، فرخ قبول کرد و با زینت پس از یکی دو جلسه ملاقات فرار کسزدن دامی را را نهادند و با هم قول دادند که تا آخر ایستادگی نکنند
از فردای آنروز که تصمیم آنها مسجل شد پیر زنی با هیئت ژولیده و با گردن کج درب منزل مهر انگیز رحل اقامت افکند.
قد و بالا و هیکل مهر انگیز را باو نشان داده و بخاطر سپرد زینت و فرخ با هم حاضر شدند مخارج زندگانی او را بدهند که او خدمت خود را انجام دهد!

هر وقت مهر انگیز از آتبخانه بیرون میآمد پیر زنی را میدید که در آستانه خانه آنها گردن را کج نموده و همینکه چشمش به قد و بالای مهر انگیز میافتاد آههای سوزان سوزان از جگر سوخته خود بر

میکشید و عقب او راه میافتاد. هر اوایل امر یکی دو قدم بیشتر بر نمیداشت و وانمود میکرد که در زانوان او توانای حرکت نیست روزهای ابتدائی خدمت خود را بهین قسم بر گذار میکرد از آه و افسوس گذر کرده بگریه و ناله رسید، هر وقت مهر انگیز را میدید شروع میکرد بهای های گریستن، آه و ناله کردن، سینه لوفتن و عقب او راه میافتاد..

روزی مهر انگیز بمهپای میرفت پیر زن باز عقب او را گرفت وقتی داخل خانه شد بنوکر آن خانه سفارش کرد انکر زنی خوب حیاط ایستاده است او را با فحش و دتک از آنجا دور کنند. نوکر همین طور امر خانم را اجرا کرد پیر زن قدری از آن دوچه دور شد همینکه مهر انگیز از مهپای مراجعت کرد باز پیر زن را دید که با آه و ناله و افسوس بدنبال او میآید. مهر انگیز آخسر بتنگ آمد با تشدد گفت: پیرزن از جان من چه میخواهی؟

پیر زن شروع کرد بگریه کردن و ناله نمودن، در جواب بگفتن آه و افسوس که مدتی دل مهر انگیز را جریحه دار کرد. میخواست مطالب، الذله، انهد بالآخره، با اصرار بمهر انگیز داشت: دختر جان، قصه من هم کوتاه است و هم محزون.. دختری داشتم قدیم، «واره شیء» خدا او را از من گرفت، وضع و هیئت و خرز صحبت او دور از جان، رو بدیوار میگویی، خیلی شبیه بشما بود! هنوز خجسته از زندگانی و روزگار خود نبرده تنها مایه دلخوشی و امید من همین دختر بود که چندی است اسیر خال است و دست او از این دنیا کوتاه میباشد.

پیرزن این کلمات را بریده بریده و با گریه میگفت و اشک
از دیدگان منظما فرو میریخت

مهر انگیز بهیئت مظلومانه او توجه نموده گفت : خداوند
صبرت دهد حالا مقصودت از اینکه همیشه دنبال من هستی چیست ؟
... هیچ ، هر وقت چشمم بقدر بالای شما میافتد انگار دختر خودم را
می بینم ، دلم تسلی پیدا میکنند . در این ضمن دست مهر انگیز را گرفته جلو
کشید و سر و صورت و موی او را فراوان بوسید و بوئید و نمسخت است
دست بکشد مهر انگیز او را مادر داغ دیده و ستم نشیده سنجیده دست
او را گرفت و بمنزل برد قلیان برای او چاق کرد او را تسلی داد
و اجازه داد گاهگاهی برای دیدن او بمنزل او نماید پیر زن خوشحال
شد و هفته یکی دو بار بمنزل او میآمد و ژولندگی های خاطر ،
پریشانی های دل خود را بزارت او بر طرف میکرد

پیر زن هر روز خود را پیربان تر ، رؤف تر ، دلسوز تر جلوه میداد
و از خدمت او چربی فرو گذار نمیداد تا اینکه یکبار ، مهر انگیز
خاطر جمع دل باو داد و با او نگرددش مبرهت و تفرج هم منمود .

در این ضمن زینت و فرخ هم در منزل مهر انگیز راه پیدا کرد ،
و با همسایگان آشنائی و رفاقت داشتند ، هرگز آنکه مهر انگیز
خودش نمیدانست .

زینت و فرخ و پیر زن دو دام رای او افکنده بودند و
کدام موفق نشدند بدام تیکری متوسل گردند . با آنکه او را در
منجالات فساد و فحشاء سادازند که سواد خود را برون آورد یا آنکه
بافتاق همسایگان و جمعی از اطفال و لکرها بر دم رفل او دیوا
خطاب مدار المجانب و حبس سلسله داد

از آنجا که مهر انگیز شخص زیرکی بود بدام اول گرفتار
 نشد هر چه پیرزن در ضمن گردش بمکانهایی او را دعوت مینمود،
 در صورتیکه وانمود میکرد منزل اقوام اوست معذاک مهر انگیز
 اما امتناع نموده حاضر نشد بمکان نا شناسی قدم بگذارد. چون
 مدتی بطول انجامید زینت و فرخ کمین کردند روزیکه فر تاج مادر
 بزرتش بجهام رفته و مهر انگیز در منزل بود جمعی از اطفال و اگر
 را پول داده که با آنها هم آواز و هم صدا شوند همسایگان هم که تطبیع شده
 در آنروز اطراف او را گرفته زینت و فرخ داخل خانه شدند و او
 را کتک بسیاری زده لباسهای را پاره کرده از خانه بیرون آوردند
 اطفال کوچکی که اطراف او را گرفته و خاک بر سر در می او می
 پاشیدند و هو میکردند آی دیوانه آی دیوانه! و او را بدر مدست
 و میداشتنند. طبیعتاً دختری صککه چادر بر سر ندارد لباسش پاره پاره و
 مردم از همه سمت او را دنبال میکنند و از هر طرف بدود و بدوانند.
 دیوانه خطاب شود حقیقتاً همچون جلاوه میماند زینت و فرخ آتش
 بدامان میزدند و میگفتند مردم دیوانه است ظلمهای ما را بشوید
 لباسها را پاره پاره کرده!

دو سه نوجوه بهر آواز را با اندک جمعیت تماشاچی و المرافی و رعایا
 گذارد تا اینکه دو سه نفر آژان رسیده او را از دست مردم بدر آوردند
 به کبسارها بردند در این ضمن زینت و فرخ و همسایگان، ادا ال او را تا
 مشالعت کردند و برای اداء شهادت بدو استیجاب کردند.

مهر انگیز بیچاره مات و مبهوت بمیدانست چنانکه در
 کبسارها چیری نگفت، او را تا باد داشتند مدارا نمودند و راه داشتند.
 به تمام شد قیامت اول -

غلاط نامه

بعضی اغلاط (چونکه در ضمن کتاب ممکن است دیده شود ولی چندان قابل توجه نیست ولی از اصلاح آنها در این کتاب صرف نظر کرده

صفحه	سطر	غلط	تصحیح
۲۰	۲۱	لوجان مراهی	لوجان (کلمه اول در آیه)
۲۳	۲۰	مدنی گدشته تا آیه نظام مدنی	مدنی گدشته تا آیه نظام مدنی شوهر مهر انگیز مدنی آمد
۲۶	۱	عادی	مدنی
۵۱	۲	بم	مدنی
۵۳	۱۴	مراگان	مدنی
۵۳	۸	خودتیا	مدنی
۸۰	۶	گدشته	مدنی

مجله ندای قدس

مجله است ادبی - اجتماعی - تاریخی - فلسفی اخلاقی که
هرماه در صد صفحه در طهران منتشر میشود و تا کنون شش شماره
در ۵۶۸ صفحه منتشر شده و از حیث تنوع مندرجات و مطالب
سودمند اخلاقی مخصوص ممتاز است و مانند آن کمیت مجله است که
برای این سرزمین و جوانان آسبه ایران بوشه شده، تجاه اسب مروج
اخلاق - سعی و عمل و متضرت استقلال فکیر و عمل
وجه اشتراك این مجله سه ماهه و برای همه کس و همه جا هشت قرآن است
جوانان از ترویج آن مضائقه نمائستی نکنند.